

Bafghshora.ir

اعتصاب بافق: مطالبات ممنوعه و پیروزیهای ناممکن!

مصطفی اسدپور

قریب به پنج هزار کارگر معدن چغارت شهر بافق پس از سی و نه روز در ساعت چهار بعد از ظهر چهارم تیرماه به اعتصاب خود پایان دادند. پس از چند هفته از انتظار، مذاکره، وعده و تهدید، با حضور استنفلر و نماینده کارگران و با نمایش نامه کتبی وزیر کار در رابطه با مطالبه کارگران، یک اعتصاب بزرگ و قدرتمند کارگری در ایران پایان یافت. قضاوت در مورد نتایج این اعتصاب دشوار است. اعتصابی که شکست نخورد. پیروز هم نشد. اما بدون هیچگونه تردید کارگران معدن دستاوردها و موفقیت‌های بزرگ و ارزشمندی را کسب کردند. تجربیات و عرصه‌های کشمکش این اعتصاب برای طبقه کارگر در ایران حیاتی است. این اعتصاب بر رگه‌های قوی از آگاهی و همبستگی کارگران استوار بود و در عین حال در برابر ابهامات و گنگی در اهداف خود بزانو درآمد. در این اعتصاب کارگران نه فقط دستمزدهای خود بلکه آینده یک شهر را افق مبارزه خویش قرار دادند. کارگران چغارت از همان ضرب اول دولت را به هموار طلبیدند و خواهان تغییر مقدس‌ترین قانون کشور - اصل ۴۴ و خصوصی سازیها - گشتند. معدنچیان بافق برای طبقه کارگر در نبرد با خصوصی سازیها نقطه عزیمت‌های اساسی را به صدر توجه راندند. این اعتصاب مهر خود را بر دوره جدیدی از مبارزه کارگران در ایران خواهد کوبید.

صفحه ۲

بیانیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

عراق در ورطه نابودی

عراق یکبار دیگر صحنه جنگ، قتل عام و کشتار شد. شهرهای موصل، تکریت و فلوجه هفته گذشته شاهد یورش نیروهای "دولت اسلامی عراق و شام" معروف به داعش، شاهد کشتار، قتل و آوارگی صدها هزار نفر بودند. هر سه شهر بدون کمترین مقاومتی از طرف ارتش و نیروهای دولتی، به تصرف این جریان باند سیاهی و متحدینش درآمدند. مردم بیگناه در عراق اینبار نه به نام دمکراسی و زیر بمب باران بمب افکنهای آمریکا، که به نام جنگ شیعه و سنی و بدست نیروها و جریانان باند سیاهی به خون کشیده شدند. اینبار وظیفه به خون کشیدن جامعه را نه چکمه پوشان آمریکا که تروریستهای داعش و بازماندگان ارتش بعث به عهده دارند.

برخلاف تبلیغات اولیه و هالیوودی میدیای غرب، عروج هیولا و جانوری چون "داعش" که امروز افسار گسیخته در عراق پیش می‌رود، جولان میدهد و با شمشیر و قمه اسلام و سنی‌گری مرعوب و قتل عام میکند، نه ابری در آسمان بی‌رعد است و نه پدیده‌ای "داخلی" و مربوط به مسائل داخلی عراق! خاورمیانه و عراق پس از "پایان بحران سوریه" و پس از شکست پروژه امپریالیستی "آزاد سازی سوریه" به مدل عراق و لیبی، نمی‌توانست محصولات محلی و منطقه‌ای کمتر چرکین و کم خطرتری از "داعش" تولید کند.

دخالت نظامی آمریکا، آینده جامعه عراق را بدست جریانان قومی- عشیره‌ای سپرد. و یکی از نمایندگان این ارتجاع، دولت مالکی، به نام شیعه به قدرت رسید. تشنت و بن بست امروز دولت عراق، شکافها و کشمکش در صفوف ارتجاع در عراق، شکاف نیروهای سنی و شیعه، بعثی و غیر بعثی، سناریو دخالت نظامی آمریکا را به قیمت تباهی کامل جامعه عراق، به بن بست کشاند، بن بست‌ای که زمینه تحرک مجدد نیروهای بعثی را در قالب "سنی" و "داعش" فراهم کرده است.

زمینه‌های بحران امروز عراق

حمله آمریکا به عراق و اشغال آن توسط ارتش آمریکا و متحدین آن، از هم پاشیدن شیرازه زندگی مدنی در عراق، سیاه‌ترین و ارتجاعی‌ترین نیروهای مذهبی و قومی را بجان مردم عراق انداخت. حمله آمریکا و اشغال عراق بیشترین امکان را برای قدرتگیری جریانان ارتجاعی از اسلام سیاسی گرفته تا انواع جریانان باند سیاهی و قومی و کانگسترهای سیاسی در عراق و در کل منطقه، فراهم کرد.

صفحه ۳

مباحث پلنوم ۳۱ کمیته

مرکزی

مصاحبه با آذر مدرسی

صفحه ۴

کمونیسم و دانشگاه‌ها

مظفر محمدی

جامعه ایران آبستن کشمکش‌های سیاسی و طبقاتی است. این کشمکش‌ها در محیط‌های کارگری، جدال کمونیسم کارگر با همه شعبات جنبش‌های بورژوازی در یک مبارزه طبقاتی مداوم است. انعکاس این جدال‌های سیاسی و طبقاتی در دانشگاه‌ها هم صفت‌بندی و جنبش‌های خود را بوجود می‌آورد. دانشگاه از منظر بورژوازی و طبقات حاکمه، کارخانه‌ی تولید نیروی انسانی متفکر و متخصص در خدمت اقتصاد، سیاست و مدیریت سرمایه‌داری است. قرار است هر سال هزاران و ده‌ها هزار فارغ التحصیل رشته‌های مختلف از دانشگاه‌ها به جامعه سرازیر شوند و رشته‌های امور اقتصادی، سیاسی و مدیریت جامعه را بدست بگیرند. تا جامعه‌ی سرمایه‌داری طبق نقشه بورژوازی حاکم اداره شود.

به این اعتبار بورژوازی بر این منبع انسانی سرمایه‌گذاری می‌کند. روحانی‌امسال در سالگرد ۱۶ آذر روز دانشجو روشنفکران و دانشگاهیان اعم از استاد و دانشجو را فراخواند که دخالت کنند و ساکت ننشینند و از دولت او در مقابل مخالفان و منتقدین دفاع کنند. از نظر روحانی و دولت دانشگاهیان و دانشجویان بطور اتوماتیک نیروهای وابسته به دولت و نهایتاً نان خور این دولت اند یا می‌شوند. دوم خردادی‌ها و جنبش سبز هم دانشجویان را فرزندان طبقه متوسط جامعه که خود را نماینده آن می‌دانند، می‌نامند. در نتیجه توقع دارند که هر دانشجو یک دستبند سبز و یابنقش داشته باشد.

برای روحانی و کل بورژوازی ایران دانشگاه‌ها محل پرورش لشکری از جامعه شناس‌ها و روان شناس‌ها و اقتصاددانان و مفسرین بورژوازی تا مارکسیست‌های علنی است که برای توجیه شرایط فلاکت‌بار جامعه و سرکوب و زندان و اعدام و بیکاری و فقر و ترس مردم از تعقیب و غیوه، تطیل و ارزیابی و راه حل نشان می‌دهند.

اما در ایران جمعیت عظیمی که دانشجو نامیده می‌شوند الزماً از فرزندان بورژواها و یا حتی اقلیت متوسط جامعه نیستند. اکثریت دانشجویان از میان خانواده‌های کارگری و مردم زحمتکش به دانشگاه راه می‌یابند و برخلاف فرزندان بورژواها در کوی‌های دانشجویی بدون امکانات و یابر محلات فقیر نشین و در شرایط بسیار سخت و طاقت فرسای زندگی و تحصیل می‌کنند. اکثراً هم حین تحصیل به کارگری یا هر کار موقتی که گرایه خانه یا خرج زنگیشان را بدهد چنگ می‌اندازند. همین دانشجویان بعد از فارغ التحصیل شدن هم بیکاری روی شاخ‌شان است و به کارهای متنوع از کارگری ساختمان تا رانندگی تاکسی و حتی دستفروشی می‌پردازند. لذا و به دلیل همین پایگاه و تعلق طبقاتی، مشغله‌های کار و زندگی خود و خانواده‌هایشان مشغله و دغدغه دایمی‌شان است. بگنیم که بخشی از دانشجویان با پایگاه طبقاتی بورژوازی هم که تنه‌شان به تنه‌ملکس و ملرکسیم می‌خورد، علیه جایگاه طبقاتی خود میایستند و مدافع آزادی و رهایی انسان می‌شوند.

همزمان با بورژوازی و دولت، طبقه کارگر و مردم زحمتکش هم دنبال متحدین خود در دانشگاه‌ها می‌گردند. دانشجویان کمونیست و چپ و آزادیخواه و برابری طلب که مخالف استثمار کارگر و تبعیض جنسی و مخالف مذهب و دخالتش در زندگی مردم هستند از متحدین طبقه کارگر اند. دانشگاه محل تلاقی افکار و گرایشات اجتماعی بورژوازی مانند رفرمیسم، اسلامی، ملی مذهبی، ناسیونالیسم، لیبرالیسم... از طرفی و چپ و کمونیسم از طرف دیگر است. دانشگاه‌ها، کانون‌هایی هستند که هم میتوانند علیه طبقه کارگر نقش بازی کنند و هم یکی از حلقه‌های مبارزه‌سیلی

در این شماره میخوانید:

- مبارزات جاری و انقلاب عاجل کارگری (خالد حاج محمدی) صفحه ۵
- کارگران ایران صاحب فرزند شوید! (مصطفی اسد پور) صفحه ۷
- یک ایست محکم، لازم است! (ثریا شهابی) صفحه ۷
- انتخابات سوریه مصاحبه با (خالد حاج محمدی) صفحه ۸

در مورد اوضاع عراق:

- عراق و فرزندان خلف ناتو (خالد حاج محمدی) صفحه ۹
- جامعه عراق قربانی جدال قطبهای ارتجاعی (آذر مدرسی) صفحه ۱۱
- عروج داعش و پوست اندازی ناسیونالیسم کرد (سهند حسینی) صفحه ۱۲
- منشور آزادی کنگره عراق (کوروش مدرسی) صفحه ۱۳

• مطلع خونین نظم نوین جهانی (منصور حکمت) صفحه ۱۴

در معرفی منصور حکمت

- منصور حکمت و جایگاه نقد مارکسیستی از سرمایه (آذر مدرسی) صفحه ۱۶
- لنین در تفکر و سیاست منصور حکمت (مصطفی اسد پور) صفحه ۱۸
- دمکراسی تعبیر و واقعیات (امان کفا) صفحه ۲۰

کمونیست‌ها و دانشگاه

- اعتراضات دانشجویی؛ افق‌ها و چشم اندازها (کوروش مدرسی) صفحه ۲۱
- هشدار علیه تحریکات وزارت اطلاعات صفحه ۲۸

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

اعتصاب بافق.....**اعتصاب چغارت در چهار جمله!**

پس از چند ماه زمزمه و شایعه و بر زمینه فضای اعتراضی گسترده در میان کارگران، انتشار خبر خصوصی شدن معدن آهن چغارت کرد را به استخوان کارگران رساند. پنج هزار معدنچی از جمله ۱۵۰۰ نفر کارگر قراردادی کار را خوابانده درب معدن را بستند.

زمینه اعتصاب: مصوبه دولت دال بر خصوصی کردن معدن چغارت و توزیع ۷۱ درصد سهام به صندوق بازنشستگی فولاد بابت بدهی قبلی معدن و ۲۸ درصد به صاحبان شرکت ذوب آهن فولاد اصفهان. اعتراض کارگران: رقم زدن سرنوشت معدن و کارگران از بالای سر آنها، خصوصی سازی و عواقب آن برای کارگران و کل شهر مطالبات کارگران: پافشاری قاطعانه بر سر یک خواست دال بر لغو مصوبه دولت. در عین حال طرح خواست فروش سهام معدن به خود کارگران بطور ضمنی و پراکنده.

سرگذشت اعتصاب: وعده ها و تهدیدها از جانب مقامات محلی، وعده پیگیری خواست کارگران در مجلس و دولت و دفتر امام، همگی از طرف کارگران بطور یکپارچه رد شد. همتی کارگران سمپاتی وسیع مردم شهر، شورا و امام جمعه را بخود جلب نمود. در طول یکماه اعتصاب با بی محلی کامل دولت و مقامات محلی روبرو شد. بلا تکلیفی و مساله حقوق پرداخت نشده مساله چگونگی ادامه اعتصاب را به صدر مشغله ها راند.

نتایج اعتصاب: در هفته پایانی ابتدا تضمین شفاهی رئیس جمهوری و پس از آن نامه کتبی از جانب وزیر کار دولت کارگران را به پایان اعتصاب قنع نمود. بنا به وعده دولت فروش ۲۸ درصد سهام معدن سه ماه به تعویق افتاده است.

یوزیلنگهای بافق

این توصیفی است که برای اعتصابیون سرزبانها بود. "بنازم همت بلندت ای کارگر معدن، ای باقی شیردل ... " از جمله دیگر عبارتهایی است که در ستایش و حمایت از اعتصاب در فضای کل شهر یک دم فرو ننشسته است. استفاده از چنین عبارتها و تشابهاتی در توصیف شجاعت برای کارگری که با دست زدن به اعتصاب مخاطره سرکوب و دستگیری و بیکاری را بجان میخورد، پر بیراه نیست. اما در بیان آگاهی، سازمان، درایت ناظر بر اعتصاب معدن چغارت باید از این چهارچوب به مراتب فراتر رفت.

معدن بافق از بزرگترین و قدیمی ترین معدن آهن ایران همواره بستر اعتراض و اعتصاب معدنچیان بوده است. اعتصابات سال ۹۱ معدنچیان به تظاهرات خیابانی و درگیری مستقیم با صدها گارد مسلح دولت کشیده شد و دهها کارگر دستگیری و ۵۸ نفر زخمی بجا گذاشت. سال ۹۲ معدنچیان بافق در حمایت از اعتصابات و اعتراضات چارملو نقش فعالی ایفا نمودند. یکماه قبلتر و در پیش درآمد اعتصاب بزرگ، معدن آهن در واکنش به شایعه خصوصی سازی سه بار دست به اعتصاب زدند. انکار و سر دواندن مسئولان و مقامات بر خشم کارگران افزود. انتشار فروش سهام معدن آهن در سایت فرابورس کاسه صبر را لبریز ساخت. چند ساعت بعدتر در توافق میان کارگران رسمی و کارگران قراردادی با خواست مشترک "لغو فوری خصوصی سازی معدن" کار خوابانده شد، درب معدن مهر و موم و شیپور اعتصاب بصدا درآمد.

قدرت دوگانه موقت: از دفتر دولت تا چغارت

اعتباریه مقامات محلی حتی استاندار از همان ابتدا از جانب کارگران مهر باطل خورد. هر گونه وعده این "خانتین بافق فروش و سود جو" بی ارزش اعلام گشت. کلید حل کشمکش در دست دولت و یا دفتر رهبری، و آنهم بطور کتبی قرار گرفت. این مجمع عمومی کارگران در کف سفت محوطه بزرگ داخل معدن بود که سرکشانه در طی سی و نه روز تمام طرف حساب دولت مرکزی نبض رویدادها را قبضه کرد. کارگران سرنوشت اعتصاب را خود در دست گرفتند و آگاهانه آنرا از

کانال شورای اسلامی و یا مراجع دولتی پیش نبردند. در این اعتصاب شورای اسلامی نه بعنوان سخنگو و یا له له کارگران، مرجعی کار چاق کن، کسانی که راه و چاه را بلدند، و میتوانند پوشش خوبی برای اعتراض ظاهر شوند، بلکه پادو و پیام بر اعتصابیون در کردیدورهای مجلس و دولت نقش درجه چندم را عهده دار گشتند. امام جمعه شهر در کنار سایر معتمدان و مقامات ریز و درشت از پشتیبانان فعال اعتصاب درآمد. لیست بلندی از نماینده مجلس، فرماندار تارنویس اداره امنیت استان مستقیما و در لباس دلسوزی و برای "رسیدگی مقامات به خواست برحق کارگران" درگیر اعتصاب بودند اما هرگز امکان نیاقتند بدون ارجاع به خود کارگران پا از گلیم خود فراتر بگذارند. مقابله آگاهانه و هوشیارانه کارگران بافق در مقابل انواع مانورهای صف رنگارنگ اما متحد دولت و سرمایه داران از رگه های اصلی و از مهمترین جنبه های اعتصاب باید در تاریخ اعتراضات کارگری معاصر ثبت گردد.

معدن مال کارگران است!

دولت حق ندارد، هیچ کس حق ندارد از بالای سر کارگران در مورد معدن تصمیم بگیرد! پژواک این حق طلبی در طول اعتصاب دنیای دیگر، دنیای کاملا متفاوت از آنچه بوده و هست را توهم میکرد. هر چند هنوز پیچیده در ابهام و آلوده به قالبهای مذهبی، اما این اعتصاب استدلال و نگرش طبقاتی کارگری را فوران میزد، که نه مالکیت سرمایه دارانه، نه حاکمیت بلامنزاع دولت و قوانین، و نه سرنوشت نکبت حاصل از دستمزدهایشان را گردن نمیگذارند. برای معدنچیان چغارت کار سی ساله شان سرمنشا حقانیتشان بود. نفس اعتصابشان برای آنها مستقل از نتیجه و پیروزی آن، بعنوان یک گام در دفاع از حقانیت و پافشاری بر آن مقدس بحساب میآمد.

اعتصاب کارگران، اعتصاب بافق

مطالبه لغو خصوصی سازی معدن برای کارگران بمعنای حفظ شغل و جلوگیری از پیامدهای سودجویانه بعدی صاحبان معدن بود. اما کارگران مطالبات خود را به منافع کل شهر بافق گسترش دادند. در ادعای کارگران جاده هایی که ساخته نشد، لوله کشی گاز و آب آشامیدنی که جز روی کاغذ اثری از آن نیست، کارخانه ذوب آهن و فولادی که دهها بار منتش را سر مردم شهر گذاشته اند و دهها مورد دیگر جای برجسته ای پنا کرد. تا بود در این معدن عصاره جان جمعیت اصلی شهر را مکینند و جز محرومیت چیزی برای ساکنین شهر بجا نگذاشتند و امروز در صند با خصوصی سازیها دنیا را برای کل شهروندان تیره تر سازند! اعتصاب معدن با حرارت بسیار چگونگی ادامه حیات شرکتهای کوچک مرتبط با معدن و اشتغال کارگران در این صنایع را در میان خواستههای خود مورد تاکید قرار داد. علاوه بر رکود حاصل از اعتصاب اما همه شهر و از جمله بزاریان شهر بافق از مدافعین فعال اعتصاب معدن بودند. شورای اسلامی و امام جمعه شهر، تشکیلات دانشجویی شهر و صف طولانی از کاسبین و اهالی بافق پشتیبانی فعال خویش را بلزا و بارها ابراز داشتند: "ما کارگران را تنها نمیگذاریم. اعتصاب معدن، اعتصاب همه ماست".

شش هفته درایت

کارگران چغارت موفق شدند یکی از بزرگترین اعتصابات تاریخ جنبش کارگری ایران را به پیش ببرند و تا آخرین روز با خنثی کردن هرگونه توطئه و بهانه دست نیروهای سرکوب دولتی را از صحنه کشمکش دور نگاهداشتند. "کارگران باید مواظب باشند بازیچه دست جریانهای دشمن و بیگانه قرار نگیرند"، "اعتصاب کارخانه روزانه میلیاردها تومان ضرر وارد میکند"، خط و نشان کشیدن دائمی فرماندهان امنیت بافق و استانداری در تکرار سرکوب سال ۱۳۹۰ از جمله تهدیدهایی بود که با درایت از طرف کارگران خنثی گشتند.

خیلی سریع و در همان هفته اول و دوم **یلاتکلیفی** بجان اعتصاب افتاد. شروط کارگران اعتصابی دخالت مقامات مرکزی و وعده های توخالی آنها را از دور خارج ساخت. اما برای مقامات مرکزی مذاکره با کارگرانی که "سر خود کار را تعطیل کرده و برای دولت مرکزی خط و نشان کشیده،

خواهان پس نشستن مصوبه دولت و لغو مفاد قنون اساسی شده بودند" بسختی قابل قبول مینمود. خفت بحساب میآمد و میتوانست سرمشق سایر کارگران قرار گیرد. در برابر صف متحد کارگران برای دولت حمله و سرکوب و حمله از دستور اول خارج و تاکتیک بی محل کردن اعتصاب در پیش گرفته شد. بایکوت خیر اعتصاب از جانب رسانه های جمعی و انعکاس بسیار محدود آن جزء دیگری از سیاست سرکوب دولت عمل مینمود. روز سی ام اعتصاب کارگران از طریق پارک کامیونها همه راههای ورود و خروج معدن را مسدود ساخت. و از این پس بتدریج دولت راه را برای یک عقب نشینی باز نمود. ابتدا روزنامه ها با چاپ عکس روحانی از دخالت مستقیم او و تصمیم دولت مبنی بر معلق ساختن خصوصی سازیها خبر دادند. با امتناء کارگران از پذیرش هر گونه وعده شفاهی، روز ۳۹ اعتصاب شخص استاندار برای اولین بار حضورا در مجمع عمومی کارگران حاضر شد. او در ضمن ابراز احترام بر مبارزه و خواسته های کارگران، متن کتبی دستور وزیر تعاون مبنی بر تعویق خصوصی سازی ۲۸ درصد از سهام کارخانه را تسلیم نماینده کارگران کرد. در بندهای دیگر این نامه رسیدگی به وعده های قبلی و با دخالت نمایندگان کارگران گنجانده شده بود.

اهمیت اعتصاب در پیروزی آن نبود!

اعتصاب معدنچیان پیروز شد، مطالبه خود را بکرسی نشاند. این اعتصاب بیش از هر کس برای خود معدنچیان بافق مهم بود. اما اهمیت اعتصاب در پیروزی آن نبود. اهمیت این اعتصاب، بسیار فراتر از دستاوردهایش، در سوالاتی بود که در مقابل کارگران قرار میداد. اهمیت آن در عیان کردن ضعف ها و نارسایی ها و کمبودهای صف کارگری بود. اهمیت آن را باید در واقع بین شدن کارگران در خواستها، نبردها و پیروزی های بسیار بزرگتر در راه جستجو کرد.

در کشوری با یک حکومت هار ضد کارگری هیچ اعتصاب کارگری نمیتواند در شرایط دلخواه خود شکل بگیرد، اعتصابی که تدارک مالی آن از قبل دیده شده باشد، کارگران فرصت کافی برای همفکری در اختیار داشته و رهبران اعتصاب قلم باشند از پیش روند اعتصاب را ترسیم کرده باشند، چنین اعتصابی در دنیای واقعی نیست و نمیتواند رخ بدهد. در چنین شرایطی بنا به تعریف اعتصابات کارگری در دامنه و زمان و مطالبات محدود بوقوع مینویسند. هر ساعت و هر روز این اعتصابات مملو از مخاطرات و تند پیچها است که بنوبه خود همسرنوشتی و همبستگی را در میان کارگران به آزمایش میگذارد و تقویت میکند. در عین حال در دل همه تنشها بناگاه آتشفشانی از سوالات و چاره جویی ها به جان اعتصابیون میافتد: قدم بعد کدامست؟

معدنچیان بافق فرصت کافی پیدا کردند که این خصوصیات اعتصابات کارگری را در بهترین بیان ممکن به نمایش درآورند. با مروری بر سوالاتی که معدنچیان در مقابل خود قرار میدادند، تو گویی پافشاری کارگران اعتصابی بر خواسته های خود برای آن بود که به خود بقبولانند که با این اعتصاب تحقق خواسته هایشان ممکن نیست. تو گویی تلاش بی نظیر رهبران کارگری در حفظ صف متحد برای آن بود که کارگران درک کنند زور خود آنها بنهایی برای رسیدن به هدف کفایت نخواهد کرد. تو گویی درایت رهبران کارگری در سوار کردن اعتصاب حول یک خواست ساده مبنی بر "لغو خصوصی سازی" برای آن بود که کارگران را متوجه پیچیدگیهای جلوی روی آنها واقف سازد. نگاهی به سوالاتی که اعتصاب جلوی روی خود قرار داد، ضروری است.

دولتی یا خصوصی، برای کارگر کدام بهتر است؟

دولتی به معنای کارفرمای ثابت، شرایط کاری بهتر و تضمین در دریافت بوقوع دستمزدها، معمولا از طرف کارگران ترجیح داده شده است. خصوصی سازی کارخانجات اسم رمزی بوده که تعداد زیادی از کارگران اخراج شده اند، شرایط کار سخت تر شده و دستمزدها تق و لوق گشته اند. یکبار دیگر در بافق از ترس بدتر شدن اوضاع و از ترس بیکاری مجبور شده اند در دفاع از

صاحبان دولتی کارخانه دست به اعتراض بزنند. تلخی قضیه در اینستکه وضعیت سیاه کارگران و شهرشان حاصل مالکین و کارفرمای دولتی است که پنجاه سال است کارگران را استثمار کرده اند. در مقابل خصوصی سازی چرا باید کارگر مجبور به اعتصاب و مبارزه شود؟

در متن اعتصاب استدلال متقابل بر این مبتنی بود اگر استخراج در معدن مقرون به صرفه نیست و تعطیل خواهد شد، آیا بهتر نیست، حتی اگر خصوصی باشد و با تعداد کمتر کارگر، معدن بکل خود ادامه دهد؟ آیا کار در معدن بهتر از تعطیل شدن آن نیست؟

در این زمینه خواسته های و تجربیات بین المللی کارگری حکم میکند که کارگران باید از فرم مالکیت کارخانه دست کشیده و مستقیما به شعارهای حفظ اشتغال و حفظ سطح معیشت و رفاه خود متمرکز گردد.

آیا ما میتوانیم جلوی خصوصی سازی را بگیریم؟ از همان روز اول برای کارگران بافق روشن بود زورشان به دولت برای لغو تمام و کمال خصوصی سازیها نخواهد رسید. این تغییر نیاز به حرکت سراسری کارگران دارد. اما هیچ کارگری و از جمله معدنچیان بافق نمیتوانند از سنگربندی و دفاع از زندگی خویش در انتظار بمیدان آمدن صف باندازه کافی طبقه چشم ببوسد. بسیار طبیعی بنظر میرسد که کارگران کارخانه موجود را بمثابه یک سنگر برای مقابله مورد استفاده قرار دهد.

آیا ما کارگران میتوانیم معدن را خود بچرخانیم؟ کنترل کارخانه از طرف کارگران از سابقه زیادی در جنبش کارگری برخوردار است. اما همان تجارب به ما میگوید که اداره کارخانه توسط کارگران، اعتصابیون را به مطالبات خود نزدیک نمیکند. چنین اقدامی خود کارگران را به کارفرمای مابقی تبدیل میسازد، کارفرمایی که برای تولید ارزانتر باید از بقیه کارگران کارو کار بیشتر بکشد! تامین مواد خام و پس از آن تامین بازار فروش هر کدام به یک کابوس تازه تبدیل میگردد. در تجربیات بین المللی جز شکافهای بزرگ و عمیق تر در میان کارگران نتیجه دیگری از تجربیات کنترل کارخانه ها بجا نمانده است.

همه راهها به چغارت ختم میشوند ...

با شروع یک اعتصاب، آن اعتصاب دیگر نه فقط به کارگران همان کارخانه، بلکه به کل طبقه تعلق دارد. این یک استنتاج طبیعی و منطقی در مبارزات طبقه کارگر است. تمام معدن ایران و از جمله معدن آهن در لیست عاجل خصوصی سازی دولت روحانی قرار دارند. تا آنجا که به دولت مربوط است. دقیقا همانگونه که کارگران بافق بین داشته اند - خصوصی سازیها بمعنای بالا بردن سود آوری از طریق اخراج بخش بزرگی از کارگران و تمویل کل کار معدن بر دوش کارگران کم حقوقتر و ارزانتر است. هیچ کجای این پروسه و در هیچ کجا به معنای تامین و بهبود زندگی کارگران، چه شاغل و چه بیکار، نبوده است. هیچ کجای این پروسه و کمترین مجرای برای دخالت کارگر در سرنوشت خود پیش بینی نشده است. معدنچیان بافق این روند را محل ساخته اند. بعد از این اعتصاب همه چیز فرق کرده است. کارگران خواست کارگران، حق کارگران، "خطر" کارگران میتواند دست تعرض وحشیانه سرمایه داران را کوتاه کند.

طبقه کارگر نیازی به طی کوره راههای مقدماتی را ندارد. کارگران میتوانند روی دوش کارگران بافقی دست به سوالات اصلی ببرند و قدرت متحد خود برای خواسته های سراسری و از جمله بیمه بیکاری، کاهش ساعات کار با حفظ دستمزد، و تامین شغل مناسب برای همه به میدان بیاید.

یک فاجعه برای طبقه کارگر در ایران

اعتصاب کارگران معدن بافق ۳۹ روز تمام تنها ماند.....

اول جولای ۲۰۱۴

کمونیستها و دانشگاهها..

طبقه کارگر باشند. کمونیسم و جنبش کمونیستی در دانشگاه هاست، افکار و جنبش مستقل و تجارب یک دوره تاریخی افتخار آمیز خود را دارا است. جنبشی متفاوت حداقل در نیم قرن اخیر در دانشگاه های ایران که موجودیت مستقل کمونیستی را به منصفه ظهور رساند. جنبشی مستقل از ناسیونالیسم، لیبرالیسم، اصلاحات دوم خردادی، سبز و غیره. جنبشی با شعار و خواستههای رادیکال علیه جنگ، علیه کل حاکمیت بورژوازی در ایران، علیه ناسیونالیسم و جدایی فرهنگی، برای آزادی بی قید و شرط، آزادی تشکل و دفاع از مطالبات کارگری. این جنبش به نام "داب" در تاریخ این دوره مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران در دانشگاه ها ثبت شده است. جنبش "داب" دارای سنت های فکری، سیاسی و سازمانی خود است. شبکه رهبران و سازمان دهندگانی که یک فضای فکری و سیاسی متفاوتی را در دانشگاه ها حاکم کردند. جواب گرایشات دیگر و مخالفان خود را داشتند و راه های فکری و سیاسی و تاکتیک های مبارزاتی و عملی معینی را در دانشگاه ها باز کردند. در نتیجه ، هر تحرک رادیکال و انقلابی در دانشگاه ها نمی تواند بی نیاز از این جنبش باشد، برعکس می تواند بر شانه های آن بایستد، رشد کند و جلو برود. هر دانشجوی تازه واردی بخواهد نخواهد تنه اش به تنه ی این تجربه و آگاهی و تاریخ می خورد و اگر وظیفه آگاهی و آگاهگری را برای خود گذاشته

باشد، می تواند پی این تجربه و سنت را بگیرد. هر دانشجوی با تجربه و قدیمی تر اگر بررسی دلب چیست، می تواند با انگشت آن را به شما نشان دهد. این یک داده ای است که قابل مخفی کردن از محیط های دانشگاهی نیست. مثل این است که هر کارگر تازه واردی وارد کارخانه یا شرکتی می شود از میان همه ی اطلاعات مربوط به کار، کسانی پیدا می شوند که می گویند در این کارخانه در سالهای فلان و فلان اعتصاب شد، خواستههای بود و سرانجام شکست خورد یا پیروز شد. و این سنت ها و تجارب دهن به دهن در محیط های کل و سال به سال از کارگر به همدیگر و در دانشگاه ها از دانشجو به دانشجو انتقال می یابد. گرایش کمونیستی در دانشگاه ها علاوه بر موانع سرکوب و گرایشات بورژوازی متعدد، دشمنان و مخالفین دیگر هم دارد. دشمنانی که بخواهند نخواهند، مخالفت و دشمنی شان آنها را به دستیاران وزارت اطلاعات رژیم تبدیل می کند. کسانی که تحرکات دانشجویی و یا این و آن فعال دانشجویی را برای تضعیف جنبش چپ و کمونیستی به این و آن گرایش یا حزب سیاسی معین منتسب می کنند، در واقع نقش جاسوسی بی جیره و موجب را برعهده گرفته اند. این وظیفه نامقدس را افراد و جریاناتی در دور اول جنبش "داب"، برعهده گرفتند و برای خود رسوایی خریدند. و انگار امروز هم این تاریخ در مقیاس کوچک تری تکرار می شود. کسانی که "داب" را مضر به حال جنبش دانشجویی می دانند و یا شکست خورده و تمام شده قلمداد می کنند، اگر حتی مغرض نبوده و ریگی به

کفش نداشته باشند، حداقل به ماهیت و نقش این جنبش ناآگاهند و اگر خود دانشجو اند در واقع تیر به پای خود می زنند. جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی بر خلاف تنگ نظری و محدودنگری این و آن جریان و گرایش، جنبشی بوسعت جامعه ی ایران در میان طبقه کارگر، مردم زحمتکش، سکولارها، جوان آزادیخواه، زن برابری طلب ... است. این جنبشی است که تنها جرقه هایی از آن اینجا و آنجا زده شده است. مخالفان تحرکات رادیکال دانشجویی و از جمله "داب"، و تحرکات اخیر دانشگاه های مازندران و تبریز را آکسیونبندی می نامند. برای کسانی که کاری نمی کنند، هر اقدامی آکسیون است و کم اهمیت. باید نشست تا روزهای خوش انقلاب خودبخود برسد. باید از این نق زن های حاشیه ی جامعه پرسید که دانشجو آکسیون نکند چکار کند؟ بر هم زدن جلسه یک مرتجع در دانشگاه و با پرچم آزادی و برابری چرا آکسیونبندی و بد است؟ دانشجویان دانشگاه ها کارگران کارخانه معین نیستند که اگر اعتصاب کردند، اتفاقی می افتد. کارخانه می خوابد. قدرت دانشجو در بسیج نیرو و برای اعتراض علیه چیزی و یا تحقق مطالبه ای است. اکنون در ایران بدلیل شرایط معین رابطه ی دولت و مردم، فضایی وجود دارد که تحرکات اجتماعی سر بر می آورند و سربرآورده اند. نافرمانی مدنی، آزادی پوشش معروف به "پواشکی"، تحرکات به نام ""هپی"، "ما برگشتیم" و دیگر تحرکات دانشجویی و انتظار جنبشی برای اتحاد کارگری و قبل از هر چیز اتحاد فعالین کارگری... از جمله ی

عراق در ورطه

حمله نظامی و اشغال عراق توسط امریکا، شیرازه جامعه عراق را از هم پاشاند. و به جای آن برای مردم مصیبت دیده عراق، بر خرابه ها و جنازه های قتل عام شدگان، باطلاق مهبیایی برای رشد هرنوع ویروس ملی، مذهبی، قومی و مافیایی، ارتجاعی تری از صدام، برجای گذاشت. عراق بعد از "آزاد سازی"، محل تحرک انواع ارتجاع های بومی و غیربومی، منطقه ای، محلی و بین المللی شد. شیرازه جامعه و زیرساخت های مدنی، اقتصادی و سیاسی آن تماما در هم شکست، از این طریق صدام "سرنگون شد" و همراه خود میلیتاریسم غرب، "ناجی عراق" را هم بی مصرف و شکست خورده، از صحنه خارج کرد. "عراق" را برای "عراقی ها" برجای گذاشتند، تا "خود" جامعه ناموجود را "اداره" کنند و در میان بمب و ترور هرروزه انواع دستجات و گروه های تروریستی، "امینت خود" را تضمین کنند.

از پیش روشن بود که در خلا حضور یک نیروی مترقی، کمونیستی و کارگری، شکست میلیتاریسم امریکا در عراق، جز قدرتگیری جریانات ارتجاعی دیگر، بخصوص اسلامی و قومی، نمی توانست نتیجه دیگری داشته باشد. نیروهایی که بعنوان "ناجیان" کرامت انسانی و امنیت از دست رفته مردم عراق، و با پرچم ضدیت با "امپریالیسم" عروج کردند. شکست میلیتاریسم امریکا همزمان به معنی تبدیل شدن عراق به منطقه نفوذ جمهوری اسلامی، بود.

شکلگیری و تولد داعش، القاعده و انواع جریانات باند سیاهی، بعنوان متحدین و دست پرورنگان دول غربی و در راس آنها امریکا، "دستاورد" بیش از بیست سال تحرک امریکا در عراق و در خاورمیانه است. جبهه النصر و داعش در سوریه و عراق، دست پرورده و فرزند خلف امریکا و دولتهای غربی، فرزند جنون پنتاگون و هم پیمان آنها در منطقه، دست پروردگان دولتهای مرتجعی چون عربستان و قطر و مدافعان محلی آنها در عراق، از جنگ خلیج تا کنون اند. تولد ارتجاعی ترین جریانات اسلامی مانند القاعده، مقتدی صدر و جریانات باندسیاهی امثال داعش در عراق، محصول مستقیم اشغال عراق توسط ناتو، دخالتگری نظامی در لیبی و سوریه است.

بحران امروز در عراق نتیجه مستقیم شکست امریکا در سوریه و حل و فصل جدال ارتجاع منطقه و تجدید آرایش این ارتجاع در منطقه است.

نتیجه کشمکش میان ایران و سوریه از یکطرف و عربستان، قطر و ترکیه از طرف دیگر است. کشمکشی که پس از شکست امریکا در سوریه قرار است به نیروی خود این قطبها حل و فصل شود.

دنیای پس از شکست امریکا در سوریه، همچنان دنیایی سیاه و خارومیانه کمکان میدان تاخت و تاز ارتجاعی ترین جریانات، اینبار بدون دخالت مستقیم غرب، است. دنیایی که در شکل یافتن آن، به محور ریاکارانه و مشتمز کننده ای، ظاهرا دول غربی و در راس آن امریکا، بی نقش و بی تقصیر است! دنیایی که در آن قرار است ارتجاع محلی اینبار به بهانه شکل دادن به "دمکراسی محلی" و به نام شیعه و سنی، بدون دخالتگری نظامی دول غربی، با اتکا به انواع جریانات باند سیاهی، زندگی میلیونها انسان در منطقه را به تباهی بکشند.

دول غربی و در راس آن امریکا قرار نیست از این پس هزینه خون پاشاندن به زندگی مردم منطقه را بدهند. داعش و القاعده و شیخ عربستان این "وظیفه شریف" را به عهده دارند. قرار است دامن زدن به جنگهای قومی، ملی، مذهبی و تحمیل استیصال به دهها میلیون انسان در منطقه را انواع جریانات باند ها و گانگسترهای نظامی و بورژوازی منطقه، از ایران تا عربستان و قطر و ترکیه، به عهده بگیرند. شاخ و شانه کشیدنیهای پوچ دول غربی و در راس آن امریکا و سپردن "حل مسئله" به دولت عراق و بورژوازی محلی، اعلام رسمی این سیاست است. این دنیای پس از شکست امریکا و غرب در لیبی و سوریه است.

متحدین محلی امریکا در منطقه، ترکیه، عربستان و قطر، شکست خود در سوریه و پیروزی اسد و متحدینش، ایران و حزب الله، را باید اینبار بدون دخالت مستقیم امریکا جبران میکردند. تصرف شهر موصل جواب این شکست و کشیدن دامنه بحران سوریه به عراق و دولت "شیعه" آن، بعنوان متحد ایران، بود. دولتی که خود نتیجه بندو بست و توافقات دسته جات مسلح قومی و مذهبی و منشاء اشاعه نفرت قومی و مذهبی است که جامعه عراق را برای تولید ویروسهای قومی و مذهبی از جمله دارودسته مسلح داعش آماده کرده است. برای پیشروی این دول مرتجع منطقه ای، چه بازویی قابل اتکا تر از دهها هزار نیروی مجهز نظامی ارتش بعث، که مدتها در کمین چنین فرصتی دست به پول و اسلحه در حاشیه و در انتظار چنین فرصتی بودند. نیروی بعثی که، با پرچم رعب و وحشت داعش به میدان بیاید.

جامعه عراق هرگز تا این حد ملو از نفرت و کینه قومی و مذهبی نبوده است. تصاویر سیاه روزهایی که جوانانی که به نام شیعه یا سنی برای کشتن همدیگر دست به اسلحه برده اند، هزاران انسان بیگناهی که آواره شده اند و به کوچ اجباری کشیده میشوند، جامعه ای که به یمن پیروزی "دمکراسی" غربی به ویرانی کشیده شد، مناطق کرد و شیعه و سنی فی الحال تقسیم شده، از امروز در مقابل چشم همگان رژه می رود. تجزیه عراق به جزائر قومی و مذهبی، شیعه و سنتی، به سرانجام نخواهد رسید. این تجزیه ای است که نه فقط پایان جنگهای صلیبی و قومی در عراق نیست، که سراغ یکدور دیگر از جنگ و خونریزی در جامعه عراق و به تباهی کشیدن کامل این جامعه است. تباهی که تأثیرات خود را بر سایر کشورهای منطقه نیز خواهد داشت.

تحرک داعش و بازماندگان رژیم بعث در عراق، قرار است توازن قوا میان قطبهای ارتجاع در منطقه، ایران و عربستان و ترکیه، را تعیین کند. سلب مسئولیت دول غربی از "دخالت در عراق" و همزمان میدان دادن به تحرک دولت ایران، و بالاخره روانه شدن سپاه قدس برای "پاکسازی داعش"، عراق را به محمل حل تناقضات و کشمکش عربستان، ترکیه و ایران تبدیل کرده است.

تضعیف دولت مرکزی شیعه "پرو ایران" و تجزیه عراق، یک رکن تضعیف موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه است. این کشمکشی است که قرار است نه فقط پشت میزهای مذاکره، که با به خون کشیدن هزاران نفر از مردم بیگناه عراق، و با براه انداختن نسل کشی های متقابل شیعه و سنتی، حل و فصل شود. بحران کنونی جامعه عراق قرار نیست به تجزیه عراق و یا چند قدرتی شدن آن بینجامد. این بحران، اگر توسط یک نیروی مترقی، مردمی و کمونیستی کنترل نشود، به نابودی کشاندن جامعه عراق، به جنگ صلیبی شیعه و سنی و یوگوسلاویزه شدن عراق می انجامد امروز ضعف دولت مرکزی، عدم مقاومت و زد و بندهای فرماندهان ارتش و مقامات دولتی در شهرهای مختلف در مقابل داعش ، امکانی را برای دولت خودمختار باز کرده تا بعنوان نیرویی که امکان و توان مقاومت در مقابل داعش و متحدینش را دارد، وارد میدان شود. دولت خودمختار کرد در دفاع از منطقه تحت حاکمیت خود و همزمان به امید داشتن سهم بیشتری از آینده عراق است.

حمله نظامی بازماندگان ارتش بعث و داعش به شهرهای عراق، و کشتارهای وحشیانه آنان، یکدل دیگر امکانی را برای تمام جریانات ارتجاعی در عراق باز کرده که به نام دفاع از زندگی و آسایش و امنیت مردم و ناجی تمدن و انسانیت، آنها را به جنگ شیعه و سنی، کرد و عرب بکشاند. جریاناتی که در دوره حمله نظامی امریکا و اشغال عراق، موفق شدند مردم را به گوشت دم توپ جدالهای خود تبدیل کنند.

مقابله با نابودی جامعه عراق، مقابله با بازماندگان ارتش بعث و داعش، مقابله با نیروهای مقتدی صدر و سیستانی و مالکی و پاک کردن عراق از وجود این جنایتکاران، شرط ادامه مدنیت در آن جامعه و شرط ایجاد امکان زیستن و حداقل امنیت برای مردم است.

در مقابل کل این صف ارتجاع بومی و منطقه ای، مردم انقلابی باید صف مقاومت برای دفاع از کار و زندگی خود را سازمان دهند.

تنها وجود مردم سازمانیافته، متحد و مسلح است که میتواند ضامن پاک کردن محل کار و زیست آنها از هر جریان ارتجاعی، و تأمین کننده امنیت برای همه شهروندان مستقل از مذهب و ملیت و قومیت و نژاد باشد. کنار زدن کل این اردوی ارتجاع کار مردم آزادیخواه و در راس آن کمونیستهای عراق است.

امروز کمونیستهای عراق، دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان میتوانند در راس سازمان دادن مردم و مسلح کردن آنها برای دفاع از زندگی خود باشند.

آماده کردن مردم برای دفاع از خود، سازمان دادن واحدهای متحد، مسلح و غیرمسلح مقاومت وظیفه هر انسان شرافتمند و هر نیروی هوشیار و آزادیخواهی است. بازماندگان بعث، داعش، مقتدی صدر و مالکی را باید در هم شکست و همه نیروهای تروریست و جنایتکار را باید متوجه کرد که کمونیستها، آزادیخواهان و مردم شرافتمند عراق اجازه توحش و جنایات را به آنها نخواهند داد. چنین کاری تنها با سازمان دان مقاومت مردمی به کمک آزادیخواهان و کمونیستها و مستقل از جریانات قومی و مذهبی حاکم در عراق ممکن است.

مباحث پلنوم ۳۱ کمیته مرکزی حزب

حکمتیست خط رسمی

مصاحبه با آذر مدرسی



کمونیت: پلنوم اخیر کمیته مرکزی حزب برگزار شده است. ارزیابی شما از پلنوم چیست؟

آذر مدرسی: به نظرم پلنوم در اهدافی که برای خود گذاشته بود موفق بود. پس از کنگره هفتم حزب، این پلنوم پایان یکدوره از کار با هدف محکم کردن پایه های فعالیت حزب در مهمترین وجوه و عرصه های آن بود. دوره ای که رهبری حزب باید کار حزب در عرصه های مختلف را نگاه میکرد، منطبق با شرایط جدید سیاست، اولویت و نقشه خود را تعیین میکرد و ملزومات پیشروی حزب در عرصه های مختلف را نشان میداد. از این زاویه مباحثی که در پلنوم صورت گرفت و اسنادی که تصویب شد به درجه زیادی و در مهمترین عرصه ها در این هدف موفق بود. متأسفانه این کار بیشتر از چیزی که فکر میکردیم طول کشید و از این نظر رهبری نشسته حزب بعد از پلنوم باید تامین حضور سیاسی، اجتماعی و سازمانی حزب را با سرعت و شتاب بیشتری پیش ببرد. در پلنوم اخیر کمیته مرکزی متفوق القول بود که دوراتی دوره تعرض سیاسی جدی و متمرکز حزب به اصلی ترین جریانات در صحنه سیاست در ایران و بویژه در جنبش کارگری است.

کمونیت: یکی از مباحث پلنوم کار تشکیلات حزب در داخل ایران است، مسائل اصلی پلنوم و تصمیمات کمیته مرکزی در این زمینه حاوی چه مسائلی است؟

آذر مدرسی: هر حزب سیاسی زنده ای باید فعالیت های خود در عرصه های مختلف را با اوضاع جامعه منطبق کند، سیاستها، تاکتیکهای جدیدی را انتخاب کند و نحوه فعالیت خود را با موقعیت خود منطبق کند. پلنوم و پیش از آن کمیته رهبری با نگاهی به اوضاع سیاسی ایندوره، موقعیت حزب، جمع بندی از فعالیتهای دوره گذشته حزب، فعالیت حزب در داخل، سیاست سازماندهی ما، سازمان حزب، اولویتهای سبک کار و را مورد بحث قرار داد.

تا جائیکه به مبنای کار ما برمیگردد مبنای کار ما در داخل ایران کماکان تابعی از مبنای فعالیت کمونیستی و سازمانی ما با هدف متحد و متشکل کردن کارگران کمونیست و فعالین اجتماعی کمونیست در محیطهای کار و زندگی است. پلنوم در این راستا تاکید داشت که ساختن حزب در داخل درگرو مولفه های مختلفی مانند ایفای نقش حزب بعنوان یک تن واحد در سیاست و مبارزات و اعتراض طبقه کارگر و مردم محروم در جامعه، است.

کمیته مرکزی مجدداً بر سیاست سازماندهی ما در داخل کشور، بر تشکیل کمیته های کمونیستی، بر سازمان دادن فعالین حزب در محیطهای کار و زیست، بر جلب و جذب رهبران عملی، شخصیتهای با نفوذ اجتماعی در همه عرصه های مبارزه طبقاتی تاکید کرد. تاکیدات جدی بر سر پرداختن به مهمترین مشغله ها و موانع فعالین سوسیالیست کارگری، پرهیز از مسائل حاشیه ای و تمرکز نیروی جدی بر روی درگیر شدن و جواب دادن به مسائل جنبش کارگری و فعالین چپ و سوسیالیست آن، از مسائل مبارزاتی تا مسئله شکل و صورت گرفت. پرداختن به و جدال با گرایشات رفرمیستی که مبارزه کارگر را محدود و اخته میکنند، با سنتهای چپ غیر کارگری و ... از این زاویه مجدداً مورد تاکید قرار گرفت.

در عین حال با توجه به تمرکز جمهوری اسلامی و سازمان اطلاعات آن بر روی حزب حکمتیست،

کمونیت: فعالیت حزب در کردستان و تدقیق آن به چه معنایی است؟ چه اقدامات ویژه ای برای کل کردستان در دستور حزب قرار میگیرد؟

آذر مدرسی: یکی از ویژگی های کردستان برای جنبش و جریان ما اولاً تحزب یافتگی این جامعه و ثانیاً و مهمتر نفوذ چپ و کمونیسم در آن است. چپ و کمونیسمی که در آن سنت، جنبش و کمونیسم ما، کمونیسم اجتماعی و کارگری، برای مدتهای طولانی دست بالا را داشته. علیرغم لطماتی که کمونیسم ما، در کردستان خورد هنوز و کماکان کار کمونیستی در ابعاد اجتماعی در کردستان از زمینه مناسبی برخوردار است. حزب حکمتیست (خط رسمی) از نفوذ، امکانات و شخصیتها و کادریهایی که در دوره های مختلف مبارزه مردم در کردستان نقش ایفا کرده و نفوذ اجتماعی وسیعی دارند، برخوردار است و باید به بهترین وجهی از این امکان و ظرفیت استفاده کند.

کمونیت: جایگاه سمینارهای کمیته مرکزی که شامل روند تحولات سیاسی در جهان و خاورمیانه، سیاستهای اقتصادی جمهوری اسلامی و سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر، برای پلنوم کمیته مرکزی چه بود؟ این سمینارها در جواب به چه معضلاتی بود؟

آذر مدرسی: هریک از این سمینارها به مسائلی میپرداخت که جواب دادن به آنها از نظر ما برای پیشبرد امر کمونیسم در ایران مهم بودند. سمینارها به همدلی و همنظری کمیته مرکزی برای ورود به جدالهایی که در پیش داریم کمک زیادی کردند.

مسئله تقسیم کار مجدد سرمایه جهانی، پس از فروپاشی بلوک شرق و نظم نوین جهانی، مهمترین روندها و مولفه های امروز دنیای پس از این فروپاشی، تقابلهای سیاسی و اقتصادی بورژوازی جهانی، تشننت سیاسی ایدئولوژیک و فرهنگی بورژوازی، موقعیت خاورمیانه و سایر کانونهای محدود میکنند نمیتوان از توده ای کردن سیاستها و روشهای فعالیت رادیکال، چپ و کمونیستی در میان کارگران و مردم آزادخواه، از دادن افقی روشن و کمونیستی به کارگر و زحمتکش آن جامعه حرفی زد.

کمیته رهبری ضمن بحث در مورد ویژگی های جامعه کردستان، موقعیت جنبشها و احزاب ناسیونالیست راست و چپ آن، و همینطور امکانات و موقعیت حزب حکمتیست وظایفی را در این رابطه در دستور این رفقا گذاشت.

در همین رابطه پلنوم کماکان بر جدال با علیه ناسیونالیسم، قوم پرستی و سلفی گری در کردستان در همه ابعاد آن بعنوان یک وجه دائم کار کمونیستی حزب در کردستان تاکید کرد. انتشار نشریه نینا اولین کار و اعلام شروع به کار این رفقا است.

بالاخره بر تلاش برای سازمانیابی گارد آزادی بمثابه یک جنبش اجتماعی و توده ای در دفاع از مدنیت و امنیت مردم، کنترل محلات و تبدیل آن به سنتی جا افتاده تاکید داشتیم. واقعیات امروز در عراق و سوریه و لیبی نشان داد بدون آمادگی از بیثی مردم و در راس آنها کمونیستها، خون پاشیدن به اعتراض و انقلاب مردم توسط جریلت ارتجاعی بین المللی و محلی به سادگی صورت میگیرد. برای دفاع از زندگی و مدنیت جامعه باید مردم را از قبل آماده و بسیج کرد، چه از نظر ذهنی و چه از نظر توان دفاع باید از امروز سدی در مقابل انواع جریانات باند سیاهی بست. گارد آزادی امروز برای حزب ما آماده کردن مردم، متحد کردن و قدرتمند تر کردن آنها برای دفاع از خود در مقابل انواع جریانات ارتجاعی و باند سیاهی است که قصد دست درازی به زندگی و آسایش و امنیت مردم را دارند.

در کنار این واقعیات امروز نه فقط در کردستان که

کمونیت ماهانه را بخوانید

در پخش کمونیست ما را کمک کنید

کمونیت را بدست فعالین کارگری و انقلابیون برسانید

کمونیت را از نقطه نظرات و ملاحظات خود محروم نکنید

با توجه به مجموعه این نکات و با اتکا به تجربیات تاکتونی، اقدامها و روشهایی از کار و سازماندهی را در دستور خود قرار دادیم و حفظ امنیت و ضمانت ادامه کاری حزب در ایران را مهمترین اولویت حزب در این عرصه اعلام کردیم. در این رابطه هنوز باید جنبه های سبک کاری مانند امنیت کمیته ها، تلفیق کار علنی و مخفی، حزب مخفی و فعالیت علنی و را تدقیق کنیم.

مبارزات جاری و انقلاب عاجل کارگری

خالد حاج محمدی



بورژوایی تبدیل شدند. در نتیجه این جدال‌ها در نهایت قدرت در میان جناحهای بورژوازی دست به دست شده و طبقه کارگر سرش بی کلاه مانده است.

جینش کارگری چه در ایران و چه در کشورهای دیگر همیشه حامل گرایشات مختلف بوده است. در مجموع رفرمیسم و کمونیسم به عنوان دو جریان اصلی در کل مبارزات و اعتراضات کارگری با سنت و برنامه و چهارچوبه های خود برای بهبود زندگی کارگر، سرنوشت مبارزات کارگری را رقم زده اند. اینجا قصد بررسی تاریخی نقش این دو گرایش را ندارم. اما رفرمیسم با محدود کردن مبارزه کارگر در چهارچوب قوانین نظم حاکم در نهایت خواهان بهبودی محدود در زندگی کارگر بوده است. در این نگرش وجود حاکمیت سرمایه و حاکمیت بورژوازی اصل قرار گرفته و طبقه کارگر را برای مطالبات معین و با حفظ سیستم حاکم و به امید تغییر گام به گام در زندگی این طبقه، همیشه در چهارچوب افقهای بورژایی محصور گذاشته است.

کمونیستها خواهان پایان بردگی مزدی و پایان حاکمیت سرمایه و به این اعتبار پایان دولت بورژوایی هستند. تلاش کمونیستها و دخالت در مبارزه طبقاتی و مبارزه هر روزه طبقه کارگر نو زاویه معین و جدا نشده از هم را دنبال میکند. کمونیستها به عنوان بخشی از طبقه کارگر، به عنوان بخش خودآگاه و پیشرو این طبقه خواهان بهبود در زندگی و کاستن از دامنه استثمار این طبقه هستند. هر زره بهبود و تحمیل هر درجه از اصلاحات در چهارچوب نظم سرمایه، به نفع طبقه کارگر است و برای تأمین این تغییرات کمونیستها همیشه در صف اول اعتراض روزمره طبقه کارگر برای تأمین ابتدایی ترین اصلاحات قرار گرفته اند. اما این پایان کار کمونیستهای طبقه کارگر نیست، مبارزات جاری کارگری حلقه ای از مبارزه سراسری این طبقه برای پایان بردگی کامل و پایان حاکمیت بورژوازی است. مبارزات جاری کارگری برای کمونیستهای طبقه کارگر حلقه ای است از مبارزه این طبقه برای پایان سلطه سرمایه است.

اما پایان حاکمیت بورژوازی و به زیر کشیدن سلطه

استثمارگرانه آن کاری فراتر از این اصلاحات است. اگر جریانی میخواد به بردگی پایان دهد، و اگر قرار

است سهم نسلهای متمدادی طبقه کارگر قبول بردگی و

ملتنکاری حاکمیت سرمایه نباشد، آنوقت مبارزات کارگری علاوه بر بهبود در زندگی روزمره، اهداف دیگری را نیز دنبال میکند. این اهداف چیزی نیست جز

بالا بردن خودآگاهی این طبقه و تبدیل افق انقلاب کارگری به افق توده هر چه وسیعتر از کارگران برای انقلاب کارگری. استراتژی مبارزه طبقاتی برای کارگر آگاه به منافع خود و برای کمونیستهای این طبقه انقلاب کارگر نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر است. لگر انقلاب کارگری در دستور کمونیستها است و اگر کمونیستها انجام چنین انقلابی را به سیر قدم به قدم و آینده دست نیافتنی نمی سپارند، باید پایه های چنین انقلابی را از همین امروز ساخت و باید ابزار چنین انقلابی را مهیا کرد.

حزب کمونیستی ابزار طبقه کارگر برای انقلاب کارگری است. هیچ حاکمیت بورژوایی از طریق "انتخابات" و اکثریت و اقلیت قدرت را تحویل دشمن طبقاتی خود که طبقه کارگر باشد نمیدهد. دمکرات ترین حکومتهای پارلمانی در قلب اروپا علیه انقلاب کارگری و علیه نیروی که چنین امیدی را ایجاد کند و نیروی چنین تحولی را جمع کند به هر توطئه و لشکر کشی و جنایتی دست خواهند زد. بعلاوه هیچ انقلاب کارگری خودبخود و در سیر تاریخی و بدلیل اینکه سرمایه داری در عصر گندیدگی است رخ نمیدهد. کسائی که چنین تحولی را در پروسه تاریخی و خودبخودی نوید میدهند، اگر جزو مبلغین بورژوازی نباشند، سغیه اند. انقلاب کارگری را باید سازمان داد. اینجا است که نقش عنصر

انسانی و اراده انسان زنده و آگاه تعیین کننده است. انسلههایی که اراده میکنند و چنین وظیفه ای را در مقابل خود و طبقه ای که قادر به چنین نقشی است میگذارند. کمونیستهایی که تصمیم میگیرند و میروند و روشن و شفاف برنامه و استراتژی خود برای چنین تحول نجاب بخشی را آماده و در دستور کار خود بگذارند و نیروی این تحول را آماده و موانع آنرا جواب میدهند. باید ابزار

چنین کاری و نقشه قدم به قدم این تحول و نیروی آنرا آماده ساخت. هر کمونیست آگاهی و هر کارگر کمونیستی بدون چنین افقی نمیتواند راه به جایی برسد.

مبارزات روزمره طبقه کارگر با همه اهمیت و ارزش آن، در حاکم نبودن افق انقلاب کارگری و دست بالا پیدا نکردن گرایش کمونیستی این طبقه و دست بالا پیدا

نکردن افق آنها در میان طیفی از رهبران و فعالین با نفوذ این طبقه، در نهایت در چهارچوب رفرم هایی و تأمین مطالباتی با حفظ سیستم کارمزدی محدود خواهد ماند. مطالباتی که در اولین امکان با تعرض بورژوازی میتواند پس گرفته شود. امروز در کشورهای اروپایی

تعرض بورژوازی در وِیجِلحه ترین شکل آن در زمینه های مختلف از اقتصاد و سیاست تا فرهنگ و سنت و... علیه طبقه کارگر در جریان است. بخش بزرگی از دستاوردهای طبقه کارگر که با دهها سال مبارزه و جانفشانی نسلهای متمدادی این طبقه در دمکرات ترین کشورهای بورژوایی بدست آورده شده، یکی پس از دیگری پس گرفته میشود. ما همگی شاهدیم که در ۲۰ سال گذشته چه تعرض وسیع و همه جانبه ای به سطح معیشت طبقه کارگر شده است و بعلاوه چه عقب گردهای عظیمی در سطح سیاسی، تئوریک و فرهنگی و... به جامعه تحمیل کرده اند. در دنیای که با انقلاب انفرماتیک توان تولید بشر صد برابر شده است و میزان کار لازم برای این حجم عظیم از تولیدات یک دهم زمان کار لازم در ۲۰ سال گذشته است، اما همه شاهدیم که هنز صدها میلیون انسان محتاج سرپناهی است. هنوز بخش اعظم طبقه ما از ابتدایی ترین امکانات محروم است. میخوامم بگویم که تلاش طبقه کارگر برای بهبود زندگی و اهمیت آن قابل بحث نیست و همیشه در دستور این طبقه و کمونیستهایست، اما خلاصه کردن کل مسئله به این بعد از مبارزه دیگر چیزی جز قبول بردگی ابدی طبقه کارگر نیست.

مبارزات کارگران فرانسه به رهبری سندیکا‌های آنها در اکتبر ۲۰۱۰ علیه طرح بالا بردن سن بازنشستگی تنها در پاریس سه میلیون نفر را در برگرفت و بر اساس آمارهای بورژوازی فرانسه بیش از ۷۰ درصد جامعه از آنها دفاع میکرد، اما به جایی نرسید و توسط جنبش تریدنیونیستی و با محدودیتهای این جنبش حتی در تأمین مطالبات محدود خود نیز نتوان ماند و ساقط شد. یا برای نمونه مبارزات وسیع این نوره کارگران یونان علیه طرحهای ریاضت اقتصادی، و به میدان آمدن میلیونها کارگر را در نظر بگیرید که باز نمونه دیگری از محدودیت جنبش تریدنیونیتی است. در هر دو مورد فوق اگر طبقه کارگر و افق انقلاب کارگری و گرایش کمونیستی دست بالا را داشت، امکان به زیر کشیدن طبقه حاکمه و دولت بورژوایی فرانسه و یونان بسیار محتمل بود. اما هم در فرانسه و هم در یونان چنین امری در دستور کار این طبقه نبود و چنین افقی بر تحرکات وسیع و همه جنبه آنها حاکم نبود. دینیم که از جمله در این دو کشور نهایتا جناح چپ بورژوازی فرانسه و یونان تلاش کرد بر شانه های اعتراض و فداکاریهای طبقه ما مسابقه را از رقبای خود در همان سیستم برود. در هر دو مورد چند میلیون کارگر به میدان آمدند و نهایتا مبارزه آنها در چهارچوب تریدنیونیسیم و اصلاحات باقی ماند. بر مبارزات آنها به رهبری اتحادیه های کارگری، افق رفرمیسم و اصلاحات در چهارچوب جامعه سرمایه داری حاکم بود. جنبش اتحادیه ای در اروپا و در این کشورها با همه فداکاریهای طبقه کارگر، همین افق را به افق حاکم در میان این طبقه تبدیل کرد و شاهد بودیم که این افق حتی در به ثمر رساندن همین اصلاحات هم ناکام ماند. اگر برای رفرمیستها هدف از مبارزات جاری طبقه کارگر تحمیل حداقلی از بهبود در زندگی کارگر به بورژوازی است و خواهان رابطه ای کمتر ظالمانه هستند، هدف کمونیستها و کارگران کمونیست از این مبارزات قدمی فراتر از این است. این مبارزات علاوه بر بهبود زندگی و تحمیل حداقلی از رفاه و.. به بورژوازی، مجربایی برای آمدگی طبقه کارگر جهت انقلاب خود، انقلاب کارگری و پایان دادن به بردگی است.

اشاره کردم که ابزار کارگر برای انقلاب خود، حزب سیاسی این طبقه است. تشکل توده ای طبقه کارگر حتی اگر شکل بگیرد در این شرایط ابزار مستقیم جنگ در همه عرصه ها علیه بورژوازی نیست و نمیتواند نقش حزب سیاسی این طبقه، حزب کمونیستی این طبقه را بازی کند. انقلاب کارگری نه امری خود بخودی و اتفاقی است و نه به اراده جمعی کمونیست با هر درجه از انقلابی گری صورت میگیرد. باید طبقه کارگر را برای انقلاب آماده کرد و نیروی انقلاب را سازمان داد. فاکتور جدی در چنین تحول انقلابی اتحاد رهبران باتفوذ کارگری در حزب سیاسی آنها است. هیچ حزب کمونیستی بدون اینکه به مرکز اتحاد طیفی از آژیتاتورها و مبلغین با نفوذ کمونیست که روز خود توده کارگر را جمع میکنند و رهبر مهمترین تحرکات کارگری و لولای اتحاد آنها باشند، ممکن نیست. اما آماده کردن طبقه کارگر برای چنین تحولی از دل مبارزات روزمره این طبقه و تلاش برای به ثمر رساندن آن و تلاش برای تحمیل هر درجه بیشتر از رفاه و امنیت کارگر میگردد.

کمونیستها و مبارزات جاری کارگری

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر سنگ بنای آگاهی کارگر است. همچنانکه اشاره کردم کارگر برای بهبود زندگی خود به عنوان یک طبقه راهی ندارد جز مبارزه و مقبله روزمره با سرمایه دارد. و این مقبله روز مره، شکل و دامنه آن بستگی به میزان آمدگی طبقه کارگر و میزان خودآگاهی این طبقه و موقعیت گرایش کمونیستی در طبقه و دامنه نفوذ آن دارد. علاوه بر این کارگر در دل مبارزات جاری خودبخودی برای بهبود معیشت است که خود آگاه میشود. اینجا است متوجه موقعیت خود به عنوان یک طبقه و صاحب نیروی کار که باید جنس خود را به کارفرما بفروشد میشود. اینجا است که به موقعیت خود به عنوان یک طبقه و رابطه ناعادلانه حاکم بر خود از جانب طرف نوم این معامله که سرمایه دار باشد پی میرود. طبقه کارگر در دل این مبارزه است که به پوچی ادعای دولت بورژوایی مبنی حافظ منافع کل جامعه و کل مردم بودن میرسد. توده کارگر در دل مبارزه اقتصادی است که متوجه قدرت خود به عنوان کارگر متحد و جایگاه والای اتحاد کارگری پی میرود. لذا و به این اعتبار مبارزه اقتصادی سنگ بنای خودآگاهی طبقه کارگر است. مبارزه اقتصادی راه ورود کارگر، راه چشم باز کردن او به دنیای سیاست است. در دل همین مبارزات است که کارگر متوجه منفعت مشترک، همسرنوشتی با همکاران و هم طبقه ای های خود میرسد. و اینجا است که کارگر متوجه قدرت جمعی خود و نقش جمعی خود به عنوان یک طبقه در تولید نعمات جامعه و توان جمعی خود، توان متحد خود و لزوم این اتحاد حتی به صورت محدود آن در فابریک و رشته معینی برای داشتن توان مقبله با سرمایه دار میرسد. لذا مبارزه اقتصادی برای طبقه کارگر علاوه بر حیاتی بودن آن برای تأمین حداقل مطالبات اقتصادی و سنگر دفاع از معیشت خود، دروازه ورود توده کارگر به شناخت از خود به عنوان یک طبقه هم منفعت و هم سرنوشت و به سیاست نیز هست. طبقه کارگر بدون درک جایگاه خود به عنوان یک طبقه و به عنوان فروشنده نیروی کار به کارفرما، نمیتواند به درکی سوسیالیستی از مناسبات تولیدی حاکم و لزوم تغییر بنیادی آن پی ببرد.

مسئله دیگر این است که مبارزات جاری طبقه کارگر مبارزاتی علنی است. هیچ اعتراض کارگری برای بهبود زندگی خود و برای تأمین مطالبات اقتصادی خود مخفی نیست. بیکت و اعصاب و تظاهرات مخفی نداریم. مطالب افزایش دستمزد و بیمه بیکاری، لغو قرارداد موقت و پرداخت حقوق موقه و... مخفی نیست. باید توجه داشت که در دیدگاتوری ترین حاکمیت ها نیز مبارزه اقتصادی کارگر حتی برای حاکمین آن جامعه درجه ای از مشروعیت را دارد و به رسمیت شناخته میشود. چنین مبارزه ای خودبخود به عنوان تهدید حاکمیت و چلنج کردن قدرت سیاسی معنی نمیشود. در ذهن جامعه و در ذهن بورژوازی به عنوان طبقه متخاصم و دشمن طبقاتی کارگر، امری مسلم است که توده کارگر برای فروش کالای خود وارد مناقشه با سرمایه داران خواهند شد. در روانشناسی جامعه و در ذهن عمومی امری مسلم است که طبقه کارگر خواهان افزایش دستمزد، بیمه بیکاری و بهداشت و درمان و افزایش حقوق بازنشستگی و... شود و معنای آن تهدید نفس حاکمیت و ولت بورژوایی نیست.

امروز در جامعه ایران شاهد هستیم که بحث از سیاسی بودن و اعتراض صنفی میشود. این اعتراض صنفی که در ادبیات جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران و حتی در میان خود طبقه کارگر معنی این را دارد که مبارزه سیاسی و مخالفت با نظم نیست و مبارزه اقتصادی است. این حقیقت حتی در قانون کار جمهوری اسلامی به نام تشکل های صنفی و مبارزه صنفی کارگر برسمیت شناخته شده است. اینکه در عمل با مبارزه علنی کارگر، با اعصاب و اعتراض علنی کارگر چگونه رفتار میشود فعلا بماند. اما مسئله این است که حتی جمهوری اسلامی هم برای چنین امری راهی گذاشته است. بورژوازی و دولتش میداند که در جامعه ای صنعتی مانند ایران با میلیونها کارگر صنعتی و چند ده میلیون نفر از طبقه کارگر باید راهی را برای چک و چانه زدن بر فروش نیروی کار باز گذاشت. علاوه بر این تلاش کرده اند برای چنین چک و چانه زنی تشکلهای زرد و دولتی خود را شکل دهند و اعتراض کارگر را به مجربایی بیندازند که خود بتوانند کنترل کنند. اینها جزو کار علنی طبقه کارگر و فعال و رهبر کمونیست این طبقه است. این آن بخش از کار است که به عنوان کار علنی و قتلونی از آن اسم برده میشود. طبیعتا و در تجربه همین سه دهه هم روشن است که رهبر و فعال کارگری از جمله از مجراهای قتلونی هم برای پیشبرد مبارزه خود استفاده میکند و هیچ دری را بسته نمیداند مگر اینکه چنین راهی مغایر منافع عمومی طبقه کارگر باشد.

گرایش فرمیستی وقتی از کار قانونی صحبت میشود، مبارزه کارگر را به چهارچوبه های قوانین حاکم محدود

←

می‌کند، کاری که دشمنان طبقاتی کارگری برای تحقق همین امر قانون وضع کرده اند. استفاده از قوانین جمهوری اسلامی، استفاده از قانون کار آن و استفاده از هر منفذی که کارگر بتواند از آن در خدمت اهداف خود استفاده کند کاری مجاز است. کار قانونی برای ما استفاده از قانون به نفع کارگر است و نه استفاده از آن به عنوان اهرمی علیه حق طلبی کارگر. در یک کلام کار قانونی برای کمونیستها بر خلاف گرایش رفرمیستی به معنای محدود ماندن و محدود کردن دامنه اعتراض کارگر در چهارچوب قانون نیست. کار قانونی به معنای رفتن زیر با شورا‌های اسلامی و خاتمه کارگر جمهوری اسلامی نیست. ما از قوانین حاکم هر جا امکانی باشد برای دفاع از اعتراض طبقه خود استفاده میکنیم، برای جواب به نیروی ضد شورش و دادگاه و.. بورژوازی استفاده میکنیم و هر جا زورمان برسد همه قوانینی که به زور به جامعه تحمیل کرده اند را زیر پا خواهیم گذاشت و لغو خواهیم کرد.

کار علنی و قانونی و مسئله وصل کردن این جوه از کار و فعالیت با محافل کمونیستی، اشکال تحزب یافته فعالیت کمونیستی و حزب کمونیستی این طبقه که برای چلنج کردن قدرت سیاسی و اعمال حاکمیت طبقه کارگر تشکیل شده است، یکی از مهمترین و پیچیده ترین وجوه فعالیت کمونیستی است. آژیتاتور کمونیستی که در جلو کارگران و صف اعتراضی آنها است، آنها را بسیج میکند و طرف مذاکره کارگر اعتصابی با کارفرما و دولت است، امنیت چنین ادمی که در عین حال عضو فعال محفل مخفی کمونیستی، کمیته کمونیستی و حزب کمونیستی است، جزو حساسترین و با اهمیت ترین شیوه و سبک کار کمونیستی است که اینجا جای پرداختن به آن نیست. اما تردیدی نیست که هر جمع و محفل و کمیته کمونیستی و هر حزب کمونیستی بطور جدی و یکی از مبرمترین کارش رابطه ای اصولی و منطقی میان این دو وجه از کار است. امنیت آژیتاتور و فعال علنی کارگر که عضو کمیته کمونیستی کارخانه هم هست، جزو حساسترین و مهمترین بخش کار مخفی است.

هدف کمونیستها از دخالت در مبارزات جاری طبقه کارگر، شکل دادن به اتحادی سراسری در دل آن، ارتقا آن و تلاش برای موفقیت این مبارزات، علاوه بر بهبود فوری در زندگی طبقه کارگر، تغییر توزان میان دو طبقه متخاصم به نفع طبقه کارگر است. مسئله ارتقا مبارزات روزمره طبقه کارگر و ایجاد اتحادی سراسری در میان این طبقه، خشت اولیه ای است در جهت آماده کردن طبقه کارگر و بهبود موفقیت این طبقه در مقابل بورژوازی برای انقلاب کارگری، اما و همچنانکه اشاره کردم، در عدم دخالت جدی کمونیستها و رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر، این مبارزات نه سراسری خواهد شد و نه حتی تضمینی برای **بهبودی جدی** در معیشت کارگر هم در دل چنین مبارزه ای محتمل است.

وقتی از دخالت در مبارزات جاری سخن میگوئیم منظور دخالت مستقیم و در محل است. به این اعتبار دخالت در اعتراضات مثلا کارگران ماشین سازی، معادن، نفت و یا پتروشیمی، به معنای دخالت در محل است. چنین دخالتی به معنای دخالت در رهبری این مبارزات است و چنین امری بدون قناعت و همراه بودن رهبر محلی، کسی که کارگران را جمع میکند، متقاعد میکند و روز اعتراض در صف اول اعتراض و به عنوان سخنگو و نماینده آنها عمل میکند ممکن نیست. نفوذ کمونیسم و کمونیستها در طبقه کارگر و دست بالا پیدا کردن آنها از کنال قنح شدن این فعالین و کمونیست شدن و مسلح شدن این فعالین به افق انقلاب کمونیستی است. دخالت در رهبری این مبارزات برای کمونیستها معنی همراه داشتن عنصر رهبری کننده در مبارزه جاری کارگری است. دخالت از طریق اتحاد در میان جمعی از رهبران این مبارزه، جمعی از آژیتورها و

عنصر رهبری کننده در مبارزات جاری ممکن است. کمونیست کردن و افق کمونیستی دادن و باخود کردن و قنح کردن این آدمها کنال حاکم کردن افق کمونیستی بر فضای کارگران و فعالین کارگری در محل است. جمع کمونیستی که میخواد در پتروشیمی و ذوب آهن کاری کند، بدوا باید سراغ رهبر و سخنگوی کارگران آن مرکز، آژیتاتور کمونیست آن مرکز برود و او را همراه خود کند. دخالت در مبارزات جاری بدون هم صدا شدن، هم برنامه شدن و توافق کردن و هم افق شدن با رهبر عملی محلی غیر ممکن است.

اشاره کردیم که در این دوره و برای سد بستن در مقابل تعرض بورژوازی ایران و دولت "اعتدالش" به معیشت طبقه کارگر، باید جنبش مطالباتی را بطور سراسری و حول مهمترین خواستههای طبقه کارگر(افزایش دستمزدها، بیمه بیکاری مکفی) سازمان داد. اشاره کردیم که باید اتحادی در میان بخش مهمی از کارگران مراکز اصلی تولیدی، میان کارگران شاغل و بیکار ایجاد کرد تا توان پس زدن تعرض بورژوازی به زندگی کل طبقه کارگر را پیدا کنیم. اما سراسری کردن این مبارزات در گرو شکل دادن به اتحادی سراسری در میان فعالین کمونیست و بانفوذ کارگری است.

تاکید کمونیستها بر مجامع عمومی کارگری دقیقا از استراتژی آنها برای حکومت کارگری بیرون می آید. آموزش طبقه کارگر در ابعاد توده ای و دخالت دادن آنها در مبارزات روزمره تنها راهش دخالت دادن مستقیم توده کارگران در هر تصمیم و برنامه و نقشه ای است که قرار است در اجرا شود. مجامع عمومی کارگر علاوه بر مقهور بودن و مناسب بودن آن در فضای پلیسی و وجود استبداد سیاسی، آن شکلی است که کارگر مستقیم و بدون داشتن قیم در هر اعتراض و اعتصاب و تعیین دستمزدی و... که مستقیم به او مربوط است دخالت دارد. در این پروسه و در این جمع شننها و بحث کردنها و تلاش برای قنح کردن و قنح شننها است که توده کارگر آموزش میبیند، آماده میشود و در ابعاد وسیع نقش ایفا میکند، تصمیم میگیرد و اجرا میکند. نفس با هم بودن، با هم اعتراض کردن، با هم دست از کار کشیدن، با هم نامه نوشتن، با هم جلو ادارات دولتی و مجلس و بیت رهبری رفتن و در تمام این مسائل با هم تصمیم گرفتن مهمترین حلقه در مبارزه طبقه کارگر و حفظ انسجام و اتحاد کارگران است. این تنها راه آموزش توده کارگر، بالا بردن اعتماد به نفس در میان آنها در مقابل دشمنان طبقاتی ما، بالا بردن خودآگاهی آنها و ایجاد زمینه یک اتحاد پایدار در میان کارگران است. لذا یک پای جدی سراسری کردن اعتراض کارگری حول مطالب سراسری آن اتکا به مجامع عمومی کارگری در محل و اتکا به تصمیم جمعی کارگران است. جمع و فعال کمونیست در هر فابریک و هر محل کاری، و حتی در هر سنديکا و اتحادیه ای باید تلاش کنند به مجامع عمومی متکی شوند.

اتحاد کمونیستهای طبقه کارگر

نفس اتحاد کارگری برای کمونیستها مقدس است. تصمیم جمعی کارگر یک مرکز، یک رشته، یک شهر تا یک منطقه برای مطالبات روزمره این طبقه مقدس است. اشاره کردم که هیچ انقلاب کارگری بدون خودآگاهی بخشی از این طبقه و بدون اتحاد رهبران و فعالین این طبقه برای پیشبرد مبارزات جاری طبقه کارگر و به ثمر رساندن آن، ممکن نیست. اما نطفه انقلاب کارگری بر شانه محافل کمونیستی طبقه کارگر و اتحاد آگاهانه کارگران کمونیست بسته میشود. جنبش مطالباتی سراسری طبقه کارگر و سد بستن در مقابل تعرض بورژوازی و دولت ضدکارگری حاکم بدون اتحادی در میان رهبران کمونیست و بانفوذ این طبقه در ابعاد سراسری ممکن نیست. کمونیستهای پراکنده در هیچ کجای دنیا مباشر کارگر متحد و اتحاد کارگری نخواهند

بود. اگر امروز جنبش کارگری شاهد انشقاق وسیع در صفوف خود است، اگر افقهای بورژوایی بر فضای فکری توده وسیع کارگر در جامعه ایران دست بالا را دارد، اگر نمیشود و نمیتوان جای بالایی در فضای فکری توده میلیونی کارگران ایران دارد، دلیل آن انشقاق در میان کمونیستهای این طبقه و بیان موقعیت واقعی آنها در میان طبقه کارگر است.

نارضایتی عمومی طبقه کارگر و نفرت از حاکمیت سرمایه تا زمانی که با نقشه آگاهانه کمونیستهای این طبقه در دل مبارزات روزمره آن جمع نشود، جهت داده نشود و زیر یک پرچم و یک افق برابری طلبانه شکل داده نشود، نه تنها به انقلابی تبدیل نمیشود که منشا هیچ تغییر و تحولی به نفع طبقه ما نخواهد شد. اینکه کمونیسم در میان طبقه کارگر در ایران محبوب است و اینکه جامعه ای برابر و انسانی، جامعه ای سوسیالیستی آرزوی طیف وسیعی از کارگران ایران است، تا زمانی که این محبوبیت و این سمپتی به انقلاب کارگری توسط کمونیستهای این طبقه به نیرو، به سازمان، به رشد محافل و جمعها و کمیته های کمونیستی تبدیل نشود، از انقلاب کارگری خبری نیست. صد سال از انقلاب اکبر گنشت و دهها هزار و شاید میلیونها اعتراض علنی طبقه کارگر در سراسر جهان برای بهبود زندگی این طبقه روی داد و اما بورژوازی کماکان سر کار و سهم کارگر کماکان بردگی است. در طول این صد سال هزاران بار سر طبقه ما در ابعاد میلیونی و به نام تغییر و بهبود زندگی این طبقه کلاه رفت و هزاران بار هم طبقه ای های ما در ابعاد میلیونی سرباز بی مزد جنبشهای بورژوایی شدند و زنجیرهای دست و پای طبقه خود و هم طبقه ای های خود را محکم تر کردند. صد سال دیگر اوضاع میتواند اگر بنتر نشود به همین روال ادامه یابد و سهم طبقه کارگر کماکان بردگی مزدی باقی بماند.

پایه های انقلاب کارگری بر شانه های کمونیستهای با نفوذ و متحد طبقه کارگر بنیان گذاشته میشود. ایجاد هر جمع و محفل کمونیستی که کار خود را بالا بردن خودآگاهی هم طبقه ای های خود گذاشته است و در مبارزات هر روز این طبقه دخیل است، منشا اتحاد توده هرچه بیشتر از کارگران است، که کمونیست کردن کارگران و ایجاد جمعها و محافل و کمیته های کمونیستی را کار خود کرده است، یک قدم ما را به انقلاب کارگری نزدیک میکند.

ما به عنوان حزب حکمیتست هر کمونیست و هر کارگری را دعوت به پیوستن به این حزب و تلاشی مشترک برای بیشترین اتحاد در میان کل طبقه کارگر و در میان کمونیستها آن میکنیم. ما خود را بخشی از تلاش کل کمونیستهای واقعی برای انقلاب کارگری میدانیم و در این راه هیچ چیز برایمان مقدس نیست جز نفس انقلاب کارگری و جز دفاع از آن و دفاع از منافع عمومی طبقه کارگر. اما در نیای واقعی هزاران کارگر کمونیست در جامعه ایران هستند و فعالیت میکنند و نه با حزب حکمیتست و نه با هیچ حزب و جریان سیاسی دیگر هستند. اتحاد درخود این مجموعه که میتواند تحول عظیم و تاریخسازی را نه تنها در جامعه ایران که در نیای پر از جنلیت غیر قابل توصیف بورژوازی جهانی ایجاد کنند. نفس اتحاد خود این مجموعه در هر قالب و شکلی با پرچم انقلاب کارگری برای ما مقدس است. ما از هیچ تلاشی برای اتحاد کمونیستهای این طبقه حتی خارج از صف حزب حکمیتست، در محافل کمونیستی و در ارتقا تحزب آنها به شکل آگاهانه تر و نقشمننتر دریغ نخواهیم کرد. این حلقه اصلی در هر انقلاب کارگری و قدم اول در اتحاد طبقه کارگر و در به میدان آوردن آن در اتحادی سراسری در میان کارگران ایران است. این قدم را نباید از طبقه ما، از فرزندان و نسلهای بعدی ما دریغ کرد.

شرایط شان این بود:

”بردگی

اگر به خاک افتید

و مرگ

اگر بایستید "

شرایط شان آشنا بود.

این اولین شورش بردگان نبود

و کیف چرمین سیاه در دست مامور محترم

وزارتخانه

به تازیانه ای می ماتست

که بر پشت پدرانمان کوفته بودند.

مشت در مشت گره کردیم و زمزمه کردیم :

" می ایستیم و می مانیم "

نُه ساعت هر روز و شش روز هر هفته :

چند بار می شود انترناسیونال را زمزمه

کرد؟

برده ای که به بردگیش پی برده باشد

نیمی از زنجیر هایش را گسسته است

آری ...

اما نیم دیگر زنجیرها سنگین اند -

- هنوز زنجیر اند،

و در فردای اعتصاب شکست خوردگان

صد بار سنگین اند،

صد بار زنجیر اند

و از آن سنگین تر

نگاه ملامت فرزند مشتاقی است

که تا آستانه در لویده و پرسیده است :

" - پنجشنبه ها را گرفتند؟ "

" - مرتضی آزاد شد؟ "

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته

چند بار می شود انترناسیونال را زمزمه

کرد؟

اعتصاب را شکسته اند و فردا

سرود سرمستی را بر هر کوی و برزن و

کارخانه فریاد می کنند :

- اخراج می کنیم،

بیکار می کنیم،

به زنجیر می کشیم

و آترا که هنوز سر ایستادن هست،

بر چوبه های عبرت،

بر دار می کنیم،

صد و سی سال است که چنین می گویند و

می کنند .

اما ما هنوز ایستاده ایم

هر روز،

هر ماه،

هر سال،

برای صد و سی سال.

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته

اما پایان اعتصاب

پایان کار نیست،

فردا،

فردا صبح در رخت کن

فردا سر ناهار،

فردا ته سرویس،

دهها رفیق زمزمه می کنند :

"حق با کمیته بود "

و توصیه های عمل نکرده ما را تکرار می کنند .

فردا بدون شک بر دیوار رویروی

موتورخانه

خط جدیدی نوشته است :

" زنده باد کمیته کمونیستی کارخانه !"

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته

و طنین انترناسیونال

هر بار،

رساتر می شود.

نــــــادر

(منصور حکمت)

نینا دست و قلم همه آنها را میبوسد که در این مسیر با آن همراهی میکنند.

در معرفی نشریه نینا

نینا نشریه ای از حزب کمونیست کارگری حکمیتست (خط رسمی) در کردستان است. نشریه نینا مسائل مهم ویژه این منطقه را از یک نگاه متفاوت تری از هر آنچه امروز هست، می نگرد. نینا کمونیسم دخالتگری را نمایندگی می کند که در خدمت ایجاد یک صف مستقل کمونیستی کارگری در جامعه است. در کردستان طبقه کارگر نه متشکل است و نه متحزب. این نشریه در خدمت کمک به هر دو عرصه است. در کردستان سنت مبارزه ناسیونالیستی یک مانع جدی در مقابل زندگی و فرهنگ و سنت مبارزه کارگر است. یک عرصه مهم و اساسی نشریه نینا جنگی تمام عیار با این سنت سیاسی است. سنن عهد عتیقی دیگر، منجمله سنن ضد زن و ضد زندگی مدرن و خرافات رنگارنگ، با هر ریشه کهنه، امروزه توسط رگه های مختلف سنت بورژوازی ناسیونالیست و اسلام گرا حمایت و تولید و بازتولید میشوند.

امکان تسلط بورژوازی تنها به قدرت اسلحه غیرممکن است. مذهب و ملیت و جنسیت و و قوانین نوشته و نانوشته... عرصه های متنوع دخالت بورژوازی برای تسلط بر شعور و عقل و درک و فهم انسان کارگر است. اگر بورژوازی ناسیونالیست اسلامی حاکم بر کل ایران برای همه این عرصه ها پاسخ های قانونی خود را دارد، بورژوازی ناسیونالیست کورد، نژ سنی گری و کوردی و "خودماتی" را هم به آن اضافه میکند. در چارو کردن جامعه از این تولیدات سیستم سیاسی اقتصادی حاکم، نشریه نینا یک ابزار در دستان سازماندهندگان کمونیست در مبارزه روزانه است.

کارگران ایران صاحب فرزند شوید!



مصطفی اسدپور

است بلاخره زمانی بفرماید کودک تازه دنیا آمده مبشر خوش بینی و شادی والدین اوست، این کودک با دنیایی از آرزوها و امیدهای والدین خویش پا به زندگی میگذارد. ظاهرا باید انسان با وجدان، با شعور و با احساس در قیله مسئولین و مبلغان حکومت عنصری کمیاب باشد، لطفا جواب این سوال را بدهید چرا یک خانواده کارگری باید دو دستی کودک تازه ای را به لشکر کودکان خیابانی، کودکان کار، شاگردان بی مواجب کارگاههای پتان اضافه کند؟ آیا سگ و گربه حاضر به چنین رفتاری با تولد های خود هستند؟

از نخواستنهای متخصصان تراز جمعیت حکومت خطاب به طبقات بالای جامعه چیز زیادی در دسترس نیست. اما همه پلاتفرم مصوب اصلاحیه خانواده شان رو به طبقه کارگر و مردم زحمتکش، و مشحون از کینه و نفرت طبقاتی است. وعده سبدهای کالایی ویژه، وامهای ناچیز و مسخره مسکن، و هدایای بنیادهای حمایت از فقرا و امثال آن قبل از آنکه قرار باشد مشکلات خانواده را کاهش دهد دارد رو به جامعه اعلام میدارد که فرودستی و تبعیض، فشار طاقت فرسای کار، همسایگی با فقر و تباهی و اعتیاد همه آن چهارچوبی است که مردم زحمتکش میتوانند برای زندگی مشترک و رویاهایشان برای کودکان خود دست به خیالبافی بزنند، و این وضعیت نا یکی نو نسل دیگر قرار است ادامه داشته باشد. در این محدوده دست خدا هم کوتاه است که مسئولیت "روزی بنگانش" را حتی در مناجات تنهایی و استیصال آنها بگردن بگیرد! اینها از کارگر و زحمتکش آن جامعه صرفا بچه و باز بچه طلب نمیکند، اینها صرفا به حریم شخصی انسانها و احساسات و ایده آلهای زندگی انسانها حمله نکرده اند، اینها از والدین کودکان را برای گردش چرخ دنده های تولید و جنون سودآوری آینده، آنهم آماده و پرورش یافته طلب میکنند!

"اگر فرزند در راه دختر باشد ... " این یک کابوس موجه یک زوج جوان در آن جامعه است که کمترین سر پلی را میان سردمداران حکومت و آن نمیتوانید سراغ بگیرید. چگونه میتوان دخترک جگرگوشه را در انبان تبعیض صیانت کرد و بجزو هدایت نمود؟ سالیهای طولانی در محیطهای کار ملو از تبعیض، لگام زدن به احساسات و تمایلات فردی بستر مشترک بالغ بر دو میلیون زن در آن جامعه گشته است که به تنهایی طولانی در بهترین سالیهای زندگی خود تن میدهند تا از شخصیت و حرمت و معیارهای انسانی در زندگی دفاع کرده باشند. این زنان قیمت سنگینی را میپردازند. طرح تنظیم خانواده دقیقا بر اساس انتقام از استقلال و آزادی زنان تنظیم شده است. خبری از مهد کودک و حمایت از مادران در میان نیست. انسانیت در قاموس طرح تنظیم جمعیت جمهوری اسلامی همانقدر قد میدهد که سراغ آیات و شواهد دال بر آمادگی دختران در سنین هر چه کمتر جهت نگهداری از شوهر و بچه - و چه بسا همزمان با دندان شیری - بروند.

معیارهای جاری در ازدواج و برنامه ریزی برای کودکان بیش از هر چیز واکنش آگاهی و شعور و انتظارات بالای مردم در آن جامعه در مقابل توحش و کثافتهای ناشی از ترکیب سرمایه داری و اسلام در ارتجایی ترین ظرفیتهای آن است. این یک مکانیسم دفاعی زنان و مردانی است که از شرافت و انسانیت خود به بهای گزاف کوتاه نیامده اند. این عرصه ای بوده که مردم به ارزشهای اسلامی تف کنند. به حکومت و قوانین آن، به عرفهای مردسالارانه دهن کجی کنند. آروگانس و غرور زنی که تا چهل سالگی و در پافشاری بر ارزشهای فردی خود کوتاه نیامده و در جنگل متمغن مردسالارانه محیطهای کار مقاومت میکند فقط ستودنی است. در آن جامعه عشق ممنوع است، هوس گناه نابخشودنی است، در بر روی مکانیسمهای طبیعی روابط انسانها بسته است، در

آن جامعه همه علاقه های طبیعی انسانها برای داشتن کودک در رهگذر ترس از نداری و بیپناهی در کمین، در گلو خفه میشود. این موج مقاومت پس از دهها سال اکنون بمثابه داده جامعه در قالب

تعریف از انسان مدرن و با شعور و با مسئولیت جا خوش کرده است. اما سوال روبروی ما اینستکه آیا میتوان در زمین بازی جمهوری اسلامی ایستاد و تعداد کمتر فرزندان و این نرم زندگی را تقدیس کرد؟ آیا کارگر و مردم آگاه و انساندوست جامعه چنین بهای سنگینی را تا کی باید پرداخت کند؟ پاسخ طبقاتی کارگری که مبتنی به تحمیل بهترین زندگی ممکن به طبقه حاکم است نمیتواند صرفا به "ادامه مقاومت" محدود بماند.

نرخ رشد جمعیت یک معضل واقعی آن جامعه است. جوانب اساسی آن در مباحث و نتیجه گیریهای دولت طبعی و عامدانه غایب است. این عرصه نباید به دو قطبی رژیم و نیروهای اپوزسیون ضد رژیمی داخلی و خارجی سپرده شود. آنچه مورد بحث است جمعیت آن جامعه در روند ۴۰ و ۵۰ ساله آتی ماتریال امروز و فردای یک انقلاب کارگری است.

اولا، و مساله اساسی اینست که در روند جاری دو نسل از طبقه کارگر در ایران در طی این پروسه به اضمحلال خواهد رفت، و طرح اصلاح خانواده سند رسمیت بخشیدن به این روند است، روندی که طبقه کارگر قرار است زیر بار چرخهای تولید فرسوده و یا در چرخدنده بیکاری در اثر فقر و تباهی در پنجاه شصت سالگی بمیرد. چه کسی گفته است تقسیم کار جامعه باید بر همین روال ادامه یابد؟ این تقسیم کار از اساسی ترین فاکتورهای کاهش رشد جمعیت است. سی ساعت کار در هفته، دستمزد شایسته، امنیت کار از مهمترین فاکتورهای اصلاح روند در آن جامعه است. چرا با کاهش ساعات کار امکان کار برای جمعیت بیکار فراهم نمیشود، چرا زنان از شراکت موثر در روند کار محروم هستند؟ چرا باید تاوان مصالح سودجویانه سرمایه و انگلهای جامعه، چرا باید تاوان براکات پتک بیکاری در دستان شما را میلیونها کارگر و مردم زحمتکش سی سال دیگر بپردازند؟ چرا باید کارگران عملویه در سی سالگی بر اثر آلودگی محیط کار سرطان خون سیر معکوس زندگیانشان شود در حالیکه صف طولانی آیت الله های نود ساله که تبر هم گردنشان را نمیزند فقط طولانی و طولانی تر میشوند؟ چرا باید فرض طبقه ای سرمایه دار و سودجو در خارج از دایره کار را همچنان پذیرفت؟ چرا نباید یک میلیون مفت خور سرکوبگر و دستگاه سرکوب و آخوند فربه را به کار بسیار شرافتمندانه تری، در رفتگری خیابانها یا در معادن مس در خدمت گرفت؟

ثانیا آمار مرگ و میر جامعه بسیار و بطرز غیر قابل قبولی بالاست و مسئول مستقیم آن خود دولت است. میزان تلفات انسانی در ترافیک و محلهای کار، میزان تلفاتی که اعتیاد بطور مستقیم و غیر مستقیم از مردم میگیرد، سالیهای کوتاه زندگی مردم بر اثر فشار زندگی و آلودگی محیط زیست باید توسط دولت فوراً چاره یابی شود. ثروت لازم در آن جامعه هست اگر بتنهایی هزینه زندان و گشت حجاب و دستگاه تحمق و سرکوب صرف سلامتی شود منحنی رشد جمعیت روند بسیار بهتری را نشان خواهد داد.

تا آنجا که به صرف طرح جمعیت مربوط باشد، افکار عمومی با بیمحلی خود پاسخ شایسته را کف دست حکومت قرار داده اند. عواقب قابل انتظار این طرح ایجاد یک بازار قاچاق داروهای جلوگیری (قابل توجه بخش اقتصادی سپاه پاسداران) و یک وضعیت پر مخاطره حول سقط جنین است. ایران را باید به گورستان بورژوازی و رویاهای نکبت بارش تبدیل ساخت. این امر طبقه کارگر است. این از دست طبقه کارگری ساخته است که شادی و لذت از زندگی و معیارهای اخلاقی و فرهنگی خود را از همین امروز به طبقه حاکم تحمیل میکند. هر انسانی و هر زوجی در آن جامعه باید بتواند هر زمان و به هر تعداد که مایل است فرزند داشته باشد. جنگ طبقه کارگر با بورژوازی باید در دفاع از نسل امروز و نسل فردای کارگر بر محور کوتاه کردن دست طبقه حاکم بر زندگی خصوصی همه مردم، دفاع از حقوق زنان، تامین رفاه کامل شهروندان و تامین زندگی کامل کودکان مستقل از موقعیت والدین استوار گردد.

هشتم ژوئن ۲۰۱۴

یک ایست محکم، لازم

است!

ثریا شهابی

در حاشیه سواستفاده سیاسی فرصت طلبانه حشمت رئیسی، در مورد افشاگری مالی از

احزاب چپ و کمونیستی

جدال تفرقه افکنانه بر سر جمع آوری کمک مالی توسط اسانلو، جدالی که توسط گروه ها و شخصیت ها و سازمانهای چپ سکتی و حاشیه دامن زده شده است، که بعضا به درون مناسبات فعالین کارگری در زندان و خارج از زندان هم رسوخ کرده است، با اظهارات شخصیت دیگری چون حشمت رئیسی، میخواهد ابعاد وسیع تری به خود بگیرد.

آقای رئیسی در برنامه تلویزیونی هم صدایی، که ۱۹ ژوئن ۲۰۱۴ پخش شد، گوشه هایی از تلاش برای گسترش ابعاد این جدال مسموم را مطرح کرد.

در این برنامه، آقای رئیسی به پیشینه کمک صدام حسین به احزاب و سازمانها و .. اشاره کرد. اعلام چنین چیزی، که بخشا واقعیت دارد، در خود هیچ ایرادی ندارد. ما هم در مواردی اعلام کرده ایم که احزاب مختلف در گذشته از دولت عراق امکانات فنی و مالی دریافت کرده اند، و حزب ما، در آن زمان حزب کمونیست ایران، هم کمک مالی بدون قید و شرط را پذیرفته است. حزبی که ده سال با جمهوری اسلامی در حال جنگ نظامی و سیاسی و اجتماعی بود، و صدام اردوگاه هایش را بمب باران شیمیایی کرد.

آقای رئیسی اعلام کرد که لیستی از احزاب و سازمانهای چپ را که از صدام پول گرفته اند، در اختیار دارد که میخواهد آن را "رو کند". و مجری برنامه هم از آن استقبال کرد و اعلام کرد که چنین برنامه ای برای آقای رئیسی ترتیب خواهد داد.

مستقل از اینکه چنین لیستی وجود داشته باشد یا نه، تردید بسیار در این مورد وجود دارد که: این اطلاعات او لا به دقتی که آقای رئیسی ادعا میکند در اختیار او است و ثانیاً آنچه که ایشان اطلاعات می نامد، سندیت داشته باشد. مگر اینکه آقای رئیسی در سازمان بودجه و برنامه صدام خبرچین شخصی داشته است.

اما مهمتر از وجود و عدم وجود چنین سندی، اقدامی است که آقای رئیسی وعده انجام آن را داده است. این میدانی بشدت مسموم و مضر است. از جنس همان کاری است که علیه اسانلو صورت گرفته است، در ابعاد بشدت مخرب تر!

آقای رئیسی میخواهد به خاطر اختلاف سیاسی که با این احزاب دارد، برای مخالفین سیاسی خود، پرونده سازی مالی و جاسوسی و "خیانت" درست کند.

این کار پای همه احزاب و سازمانهای اصلی اپوزیسیون چپ و کمونیست، که با سربرافراشته افتخار جنگی عظیم با جمهوری اسلامی ایران، آنهم زیر بمبارانهای ارتش خمینی و صدام را دارند، و از جمله حزب من در آن سالها، را به میان خواهد کشید. به "جدال" ناسالم در میان تعدادی از فعالین کارگری، "جنگ" مخرب با احزاب، اساسا چپ و کمونیست، را هم اضافه خواهد کرد. آنهم نه جدال سیاسی، که لجن مال کردن انقلابیون و کمونیست ها، بر سرپول و صدام و ...

فرار میلیونی از ایران و فعالیت طیف وسیعی از انقلابیون، بخصوص چپ و کمونیست، سازمانها و احزابی که با جمهوری اسلامی در جنگ و جنگ نظامی بودند، چه انقلابی و چه کمونیستی، در شرایط تاریخی ویژه ای، بدون استفاده از امکانات جغرافیایی، فنی و زیستی دولت عراق، ممکن نبود. حزب کمونیست ایران در آن سالها، این کمک ها را بدون قید و شرط دریافت میکرد. یک تاثیر حضور کمونیست ها در کردستان عراق، رشد و گسترش جنبش کمونیستی و از



انتخابات سوریه

مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی

۱۵ ژوئن ۲۰۱۴

رادیو نینا: با سلام خدمت شما شنوندگان عزیز رادیو نینا، امشب با موضوع انتخابات سوریه در خدمتتون هستیم، بار دیگر بشار اسد که به مدت ۱۴ سال رئیس جمهور سوریه بود در انتخابات ریاست جمهوری سوریه پیروز میدان شد و برای ۷ سال دیگر بر سوریه حکومت خواهد کرد. این انتخابات عکس العمل دولت های مختلف را بنبیل داشت. از جمله اتحادیه ی اروپا آن را غیر دموکراتیک خواند، جان کری (وزیر امور خارجه ی ایالات متحده) نیز این انتخابات را غیر انتخابت و یک صفر بزرگ و یک امر بی معنی دانست. انتخابات سوریه در حالی برگزار شد که انتظار می رفت اپوزسیون سوریه در انتخابات پیروز میدان باشد، اما در نهایت شگفتی اسد با رأی همان مردمی انتخاب شد که سال هاست تحت ستم و استبداد حکومت وی بودند.

در برنامه ی امشب با دقت بیشتری علل و حواشی پیرامون این رویداد را با خالد حاج محمدی بررسی می کنیم.

رادیو نینا: فکر می کنید با وجود این که مردم سوریه، خطرهِ ی خوبی جز فقر و استبداد از حکومت بعث نداشتند، چرا باز هم بشار اسد توانست حداکثر آراء را به دست آورد؟ و آیا این آراء واقعاً از طرف مردم بوده؟

خالد حاج محمدی: ۳ سال قبل تحرک هایی در سوریه و اعتراضاتی علیه بشار اسد صورت گرفت. در قبل ۵۰ سال گذشته که حزب بعث در سوریه سر کار بوده است، علاوه بر استبداد سیاسی و فقر و محرومیت برای مردم چیزی نداشته است. نکته این است که مردم سوریه، کارگران سوریه، مردم زحمت کش سوریه نه از حزب بعث و نه از بشار اسد دل خوشی ندارند و بارها شاهد زندانی کردن ،کشتار مردم و سرکوب اعتراضاتشان توسط حکومت بعث و دولت بشار اسد بوده اند. این که بشار اسد امروز رأی می آورد، داده ی یک دوره ی معین تاریخی است که در حقیقت شرایطی که به مردم سوریه تحمیل شد در چنین شرایطی، مردمی که آرزوی کنار گذاشتن بشار اسد و حزب بعث را داشته اند، ترجیح دادند بشار اسد سر کار بماند به شرطی که این شرایط و جنگ و جدال داخلی که در سوریه در جریان است و آوارگی، محنت و مرارت و خانه خرابی که به مردم تحمیل شده کنار برود. در ۳ سال گذشته‌و‌در اولین تحرکاتی که در سوریه علیه دولت اسد در جریان بود، با دخالت دولت های مرتجع منطقه و دولت های امپریالیستی برای یک کاسه کردن اختلافات خودشان و تبدیل سوریه به یک مرکز بحرانی حاشیه ای شد و کنار رفت. مردم را به خانه فرستادند و سوریه‌را به میدان جنگ داخلی تبدیل کردند. مردم سوریه ترجیح دادند با رأی‌شان (حالا بماند که این رأی و این انتخابات واقعاً به اراده مردم و نقش آنها مربوط است یا نه، مثل همه انتخابات‌های دیگر از جمله در اروپا) ولی مردم سوریه برای نجات از جهمی که برایشا ساخته شده ترجیح دادند که بشار اسد بماند. آنها هنوز بشار اسدی که مخالفش بودند را ترجیح دادند به وضعی که الان در آن قرار گرفته اند. برای تبدیل نشدن

سوریه به عراقی دیگر و به لیبی دیگر، مردم سوریه بین بد و بدتر، بد را انتخاب کردند. لذا مسئله این این نیست که مردم طرفدار بشار اسد هستند.

رادیو نینا: پس اگر اسد واقعاً با رأی مردم روی کار آمده پس چرا این انتخابات از نظر اتحادیه اروپا دموکراتیک نبود؟

خالد حاج محمدی: ببینید، این طور نیست که‌بش‌ل اسد با رأی مردم سر کار مانده. در حقیقت رأی مردم اگر شمرده میشد و اگر به رأی مردم اتکا میشد، اوضاع سوریه اینجور نبود. رأی مردم از سر ناچاری و انتخاب میان بشار و جنگ داخلی تنها گزینه ای بود که در این اوضاع معین مقابل آنها بود. ضمناً انتخابات های پارلمانی، انتخابات در همچین کشورهایی حتی در خود اروپا، به طور واقعی، نقشی که مردم محروم، نقشی که میلیون ها کارگر و ستم دینگان آن جامعه دارند، این نیست‌که با انتخابات و رأی شان سرنوشت خودشان و آن جامعه را تعیین می کنند. مردم را در موقعیتی می گذارند تا میان این حزب و آن حزب بورژوایی دیگر و این و آن کاندیدای دیگر انتخاب کنند. بالاخره مردم تجربه گرا هستند و می گویند این بیاید به نفعشان است یا آن و در حقیقت کدام کم زیان تر است. انتخابات ایران‌را در نظر بگیرید. کم نبودند آدم هایی که در آن جامعه آرزو دارندسو به تن جمهوری اسلامی نباشد ولی رأی می دهند چون راه دیگری سراغ ندارند و در آن موقع گزینه دیگری در مقابلشان نیست یا نمیبینند. برای سوریه هم این چنین است. در اروپا هم این طور است. اینکه اتحادیه اروپا که همیشه مدافع انتخابات پارلمانی هستند و مبلغ آند و چنین سیستمی را دخالت مردم نام میگذارند، در مورد سوریه آنرا به رسمیت نمی‌شناسند، از جایی دیگر آب میخورد. اینکه چرا این انتخابات در مورد سوریه مورد قبول آنها نیست، به این دلیل که نتیجه آنرا قبول ندارند و مخالفت دولت سوریه اند. آنها حتی اگر در اروپا، در آلمان و انگلستان هم ببینند با فرض محال یک جریان سرکار می آید که ۱۸۰ درجه مخالف این ها است و مثلاً پایه های بورژوازی‌را واقعاً مخالفش است، مخالف سیستم بورژوایی و حاکمیتش است، در همین اروپا می ریزند خیابان‌و ارتش شان را می کشانند به میدان، پارلمان و غیر را به توپ می بندند، حزب اپوزسیون تند رو ضد سرمایه را پایین می کشند. می خواهم بگویم که ماجرا نفس انتخابات نیست، آن ها مشکلی با نفس انتخابات ندارند، مشکلی با ۳۰ سال نمایشهای انتخاباتی در ایران نداشتند همچنان که در عراق نداشتند، همچنان که در افغانستان ندارند و بسیزی از کشورهایی که از اسد کمتر مرتجع نیستند مشکلی ندارند و آنها را به رسمیت شناخته اند. پروژه اروپا و آمریکا در سوریه شکست خورد و آنها به اسد باختند. قطبندی که حول ماجرای سوریه شکل گرفته بود، غرب و در راس آنها آمریکا و متحدین محلی و منطقه ای آنها، عربستان، قطر، ترکیه و همه دسته جات تروریست و جنایتکار همراشان در سوریه، به قطب مقابل که اسد، اسد، ایران، روسیه و چین باشد باختند و اکنون و به همین دلیل انتخاباتشان را قبول ندارند که در این انتخابات هم باختند.

رادیو نینا: خب ما در طی چند سال گذشته شاهد مخالفت دولت های غربی با اوضاع ناامن سوریه و گروه هایی بودند که ادعای طرفداری مردم سوریه و برقراری صلح و برابری داشتند، به مقاومت آن مینا: اگر به پیروزی میرسید، آن مقاومت نظامی ده ساله در کردستان ایران اگر پیروز می شد، نسل هایی از مردم ایران و از جمله آقای رئیسی و اعضا سازمان سیاسی ایشان، دهها سال بود که از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران خلاص شده بودند. این وجه از آن تاریخ را نمی توان در این جدال تفرقه افکنانه و مسموم، به بازی گرفت. طلبکاری "انقلابیون ضد ولایت فقیه" امروز، کسانی که در کنار امثال نوری زاد و گنجی و سید ابراهیم نبوی، یعنی در کنار اصلاح طلبان کنده شده از حاکمیت شمشیر میزنند، از آن نسل از کمونیست ها، بیش از اندازه بد قواره است.

کونیت ۱۸۵

دنبال تحرکات ضد بعث بودند اما به نظر می‌رسد که موقعیت مردم سوریه نسبت به قبل از این دخالت ها تفاوتی نکرده، چه نظری دارید نسبت‌به این قضیه؟

خالد حاج محمدی: اول این نکته را بگویم که از گروه های درگیر در قضیه ی سوریه یا آن جریاناتی که تا به حال به عنوان مخالفین اسد، منظورم مردم نیست، گروه های سیاسی که اتحاد ها و اتحاد عمل ها، کمیته و انواع و اقسام آلترناتیو حکومتی در مقابل اسد با پشتیبانی عربستان سعودی و قطر و کلاً بلوک غرب بستند، هیچ کدامشان طرح نکردند که ما خواهان برابری هستیم و یا برابری به این جامعه می آوریم. اینکه بهر حال وضع بهتر می شود، اسد را برمی داریم، سایه ی استبداد را از این جامعه بر می داریم، این ادعایی بوده که غرب داشته، بی.بی.سی داشته و کل مدافعان ناتو و دخالت آنها در سوریه داشته.‌ما به طور واقعی در عرض ۳ سال چنان جامعه ی سوریه را ویران کردند که همه از چشم متوهم ترین اقتشار مردم هم افتادند. الان ظاهراً می گویند ۳ تا ۴ میلیون نفر آواره است، ولی آماری که موجود است، نصف جامعه ی سوریه آواره است. آوارگان را این ها، آن هایی حساب می کنند که رفتند ترکیه و کشورهای هم جوار آواره شده اند ولی در خود سوریه هم میلیونها نفر آواره اند. هر جایی دولت بعث حضور یافته بخشی فرار کرده اند و هر جایی که اپوزیسیونش گرفته باز بخشی از مردم آواره شده اند. به این معنا در عرض ۳ سال گذشته سوریه ویران شد، بنیادهای اقتصادی، بنیادهای مدنی و بنیادهای زندگی را در آن جامعه نابود کردند. خالت غرب و متحدین محلی و منطقه ای آنها باعث شد که اعتراض مردم حق طلب فوری حاشیه ای شود، تمام شود و خانه بروند‌و در سه سال مردم یک جامعه را که زمانی امید ی داشتند رامستأصل کردند. انقلاب و تحول انقلابی از امید می آید، مردمی که هیچ امیدی نداشته باشند طبیعتاً توقع تحول انقلابی از آن ها بی معنی و بوچ است. مردم را مستأصل و خانه خراب کردند، کار و زندگی و امنیتشان را گرفتند، گرسنگی و فقر و استیصال کامل، یک جامعه ویران شده را بعد از ۳ سال ایجاد کردند. لذا هیچ تحول مثبتی در سوریه صورت نگرفته. مثل عراق، هیچ چیز مثبتی را نمی بینیم به همین دلیل اسد دوباره رأی می آورد، اسدی که سال هاست با حزب بعثش ۵ دهه است جامعه ی سوریه‌را، مردم سوریه‌را در فقر مطلق نگه داشته اند. رأی آوردن اسد بر متن این شرایط است که مهندسین آن دولتهای غربی و همپیمانان آنها در منطقه اند. مردم به اسد رأی می دهند که از این وضعیت نجات پیدا کنند، که جنگ تمام شود و ثباتی باشد که بتوانند صبح که به سر کار می روند عصر سالم بازگردند و بدانند که خانه و کاشانه شان حفظ است. هیچ تحول مثبتی صورت نگرفته است، اپوزیسیون اسد، اپوزیسیونی که طرفدار غرب بود به مراتب از اسد مرتجع تر است و چنان جنایتی کردند که مردم مخالف اسد ترجیح داند که این اپوزسیون نباشد و اسد سرکار باشد.اسد را به مردم سوریه فروختند به یک معنایی، شرایط جهمی ایجاد کردند و برای نجات از این جهنم در نبودن هیچ آلترناتیو و برای برگشت به سوریه قبل از اتفاقات اخیر، مردم به اسد رأی می دهند. در شرایطی که الان سوریه ویرانه است و برگشت به نقطه ی اولش غیرممکن است.

رادیو نینا: خب ما در مصر هم طبق تجربیات مشابه با سوریه شاهد این بودیم که همه ی مردم‌به خالد حاج محمدی، گروه های درگیر در قضیه ی سوریه یا آن جریاناتی که تا به حال به عنوان مخالفین اسد، منظورم مردم نیست، گروه های سیاسی که اتحاد ها و انواع و اقسام آلترناتیو حکومتی در مقابل اسد با پشتیبانی عربستان سعودی و قطر و کلاً بلوک غرب بستند، هیچ کدامشان طرح نکردند که ما خواهان برابری هستیم و یا برابری به این جامعه می آوریم. اینکه بهر حال وضع بهتر می شود، اسد را برمی داریم، سایه ی استبداد را از این جامعه بر می داریم، این ادعایی بوده که غرب داشته، بی.بی.سی داشته و کل مدافعان ناتو و دخالت آنها در سوریه داشته.‌ما به طور واقعی در عرض ۳ سال چنان جامعه ی سوریه را ویران کردند که همه از چشم متوهم ترین اقتشار مردم هم افتادند. الان ظاهراً می گویند ۳ تا ۴ میلیون نفر آواره است، ولی آماری که موجود است، نصف جامعه ی سوریه آواره است. آوارگان را این ها، آن هایی حساب می کنند که رفتند ترکیه و کشورهای هم جوار آواره شده اند ولی در خود سوریه هم میلیونها نفر آواره اند. هر جایی دولت بعث حضور یافته بخشی فرار کرده اند و هر جایی که اپوزیسیونش گرفته باز بخشی از مردم آواره شده اند. به این معنا در عرض ۳ سال گذشته سوریه ویران شد، بنیادهای اقتصادی، بنیادهای مدنی و بنیادهای زندگی را در آن جامعه نابود کردند. خالت غرب و متحدین محلی و منطقه ای آنها باعث شد که اعتراض مردم حق طلب فوری حاشیه ای شود، تمام شود و خانه بروند‌و در سه سال مردم یک جامعه را که زمانی امید ی داشتند رامستأصل کردند. انقلاب و تحول انقلابی از امید می آید، مردمی که هیچ امیدی نداشته باشند طبیعتاً توقع تحول انقلابی از آن ها بی معنی و بوچ است. مردم را مستأصل و خانه خراب کردند، کار و زندگی و امنیتشان را گرفتند، گرسنگی و فقر و استیصال کامل، یک جامعه ویران شده را بعد از ۳ سال ایجاد کردند. لذا هیچ تحول مثبتی در سوریه صورت نگرفته. مثل عراق، هیچ چیز مثبتی را نمی بینیم به همین دلیل اسد دوباره رأی می آورد، اسدی که سال هاست با حزب بعثش ۵ دهه است جامعه ی سوریه‌را، مردم سوریه‌را در فقر مطلق نگه داشته اند. رأی آوردن اسد بر متن این شرایط است که مهندسین آن دولتهای غربی و همپیمانان آنها در منطقه اند. مردم به اسد رأی می دهند که از این وضعیت نجات پیدا کنند، که جنگ تمام شود و ثباتی باشد که بتوانند صبح که به سر کار می روند عصر سالم بازگردند و بدانند که خانه و کاشانه شان حفظ است. هیچ تحول مثبتی صورت نگرفته است، اپوزیسیون اسد، اپوزیسیونی که طرفدار غرب بود به مراتب از اسد مرتجع تر است و چنان جنایتی کردند که مردم مخالف اسد ترجیح داند که این اپوزسیون نباشد و اسد سرکار باشد.اسد را به مردم سوریه فروختند به یک معنایی، شرایط جهمی ایجاد کردند و برای نجات از این جهنم در نبودن هیچ آلترناتیو و برای برگشت به سوریه قبل از اتفاقات اخیر، مردم به اسد رأی می دهند. در شرایطی که الان سوریه ویرانه است و برگشت به نقطه ی اولش غیرممکن است.

رادیو نینا: خب ما در مصر هم طبق تجربیات مشابه با سوریه شاهد این بودیم که همه ی مردم‌به

اهداف خودشان نرسیدند، در مصر یکی از مهره های اصلی ارتش و از همکاران مبارک سر در آورد و در سوریه هم بشار اسد... خب چه تفاوتی بین این دو تجربه است؟

خالد حاج محمدی: تجارب از نوع مصر در تریخ کم نیستند. تونس را هم داریم، ایران و انقلاب ۵۷ ایران را هم داریم. برای اولین بار در دنیای عرب ، و در تاریخ سیاسی مصر یک روز مردم این جامعه از کارگران و جوانان و زنانش تا اقتشار مختلف ناراضی آمدند و حسنی مبارک را پایین کشیدند. این اتفاق در جامعه ای که، در مصری که مردم حقیر شمرده می شدند خیلی مهم بود. در ذهنیت عمومی و روان شناسی این جامعه فکر می کردند که دولت حاکم قدرتی است، و حسنی مبرک قدرتی است که در خیال هم نمی شود پایینش کشید، در شرایطی که آرزویش را داشتند. در ایران همین اتفاق افتاد، رژیم پهلوی که مردم احساس می کردند در خانه هایشان هم صحبت کنند، ساواک می شنود، یک روزی در یک مقطع تاریخی معین این حکومت را پایین کشیدند. در مصر این اتفاق افتاد و مردم مصر قربانی توهمات خود به ارتش ضد انقلابی شدند. انقلابی که در مصر در جریان بود بر شانه توهمات عمیق انقلابیون آن و در نیود یک افق کارگری و رادیکال نمیتوانست راه بهتری برود و به جای دیگری ختم شود. اما با همه اینها این ذهنیت در آنها جا افتاده که می شود دولت بورژوازی، ابرقدرت هایی که سر کار هستند، دیکتاتورها را می شود پایین آورد و این دست آورد بزرگی است برای مردمی که انقلابشان یا تحولاتی که در پیش داشتند بالاخره شکست خورد. سوریه این طور نیست، سوریه مردم نتوانستند نقشی ایفا کنند، بی نقش ترین پدیده در تحولات سوریه مردم این کشور بود، در سوریه مردم فقط قربانی بودند و احساس نمی کنید تجربه ای مثبتی در سه سال گذشته دارند.ان الان مردم سوریه به مراتب در موقعیت ضعیف تری از قبل از تحولات این کشور در مقابل دولت بشار قرار دارند. این طور نیست که دولت سوریه ابرقدرت است، مردم و طبقه ی کارگر سوریه و آن نیرویی که قاعدتاً استبداد، می گویم استبداد حالا حکومت کارگری بماند، استبداد را پایین بکشند و بهبودی در زندگی مردم ایجاد کنند، الان در موقعیت ضعیف تری هستند به نسبت دشمن طبقاتی شان که دولت حاکم است.

بر خلاف سوریه مردم مصر احساس غرور می کنند. دیکتاتوری را پایین کشیدند و این شده روان شناسی جامعه که میشود دیکتاتورها را هم پایین کشید. درست مانند ایران، در ایران ذهنیت عمومی این است که اگر اراده کرد، می شود انقلاب کرد. انقلاب کردن در خون مردم رفته است، انقلاب ۵۷ هر چند شکست خورد اما این تاثیر را داشت، در مصر این اتفاق افتاد و اینکه میتوان انقلاب کرد در خون مردم رفت. در سوریه همچین اتفاقی نیفتاده است و درست بر عکس ایران و مصر نا امیدی‌در خون مردم رفته است، استیصال در خون مردم رفته، کاری نمی شود کرد در خون مردم رفته است. ولی در مصر مردم احساس می کنند توانستیم مبارک را پایین آوریم و میتوانیم اگر راه کنیم. این می توانیم اگر اراده کنیم در روان شناسی و خون جامعه رفته است و فرقس این است که کارگران احساس می کنند زمانی که اراده کنند، یک، دو، سه این کار را انجام دهند، میتوانند. میگویند اینطور نیست که حکومت های استبدادی ازلی باشند، فرق این دو تجربه بسیار زیاد است.

←

یک ایست بزرگ

جمله تشکیل احزاب کمونیست دیگر در عراق و کردستان عراق بود. انقلابیون و کمونیست هلی‌که از ایران به مرزهای عراق ناچارا عقب نشینی کرده بودند، محبوب مردم عراق و کردستان عرق بودند. همان مردمی که از صدام و حاکمیت اش، بیزار بودند.

مجاهد را کنار بگذاریم که ماهیتا و نوع رابطه اش با دولت عراق تماماً متفاوت بود. و امروز هم متفاوت است.

آن مبارزات افتخار آمیز، بخصوص مقاومت

کشاندن آن موقعیت و آن رابطه "پولی" و "مالی" به میدان این جدال مسمومی که علیه اسانلو براه افتاده است، از جنس همان کاری است که به بهانه جمع آوری پول توسط اسانلو صورت گرفته است، اما در ابعاد بسیار وسیع تر و مخرب تر. رفقای کارگر اسانلو در زندان اند. رفتن به جدال با آنها و ایجاد شکاف و تفرقه بیشتر در میان آنها، این بار به بهانه کیس اسانلو، رفتن به جدال با تاریخ پرافتخاری که جنبش کمونیستی ایران در مقابل شکل گیری و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در پرونده دارد، ساده نیست. آقای رئیسی مجاز نیست با استفاده از کیس اسللو،

برای احزاب و شخصیت های کمونیست و چپ دیگر، پرونده فساد مالی بسازد. منافع سیاسی پشت این "افشاگری" بیش از آن آشکار است که بتوان آن را پنهان کرد. نباید اجازه داد.

۲۳ ژوئن ۲۰۱۴

اوضاع عراق و فرزندان خلف ناتو

متن زیر مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی در مورد اوضاع عراق است. این مصاحبه در تاریخ ۱۹ ژوئن صورت گرفته و توسط روزین مطیعی پیاده و از جانب مصاحبه شونده ادیت شده است.

رادیو نینا: شنونده ی رادیو نینا هستید من بختیار پیر خضری برنامہ ی امشب را تقدیم حضور شما بینندگان عزیز عرض می کنم در برنامه ی امشب خالد حاج محمدی عزیز را با خودمون داریم و در رابطه با فجایی که در عراق در جریان است با ایشان گفتگوی خواهیم داشت. حدود دو هفته از حمله ی داعش و یا به عبارتی دولت اسلامی عراق و شام به شهرهای عراق و در پی آن تصرف چند شهر کوچک و بزرگ و پیشروی به سمت بغداد می گذرد. در عرض کمتر از دو هفته یک کشور با دولت و دم دستگاهش را در چند شهر با قسوت تمام به تسلیم خود در آوردند و جامعه ای که یازده سال پیش با حمله ی آمریکا به آن سناریوی سیاه در آن به وقوع پیوسته بود، سیاه و سیاهتر شد. این که داعش چگونه به چنین نیرویی تبدیل شد و اصلا چرا و چگونه چنین نیروهای تندرویی در عراق شکل گرفتند و نقش دولتهای منطقه ایران و ترکیه و عربستان در این قضایا، امکان سه تکه شدن عراق، امکان حضور نظامی دوباره ی آمریکا در عراق و مسائل دیگری را با طرح سوالاتی از خالد حاج محمدی ادامه می دهیم.

خالد حاج محمدی ضمن خوش آمد گویی به شما به عنوان مقدمه و بررسی کلی از پدیده ی داعش و فجایی که در عراق در جریان است، داعش چگونه به چنین نیرویی تبدیل شد، چرا و چگونه همچین نیروهای تندروی در عراق شکل گرفتند و در این وسط یعنی ها هم به میدان آمدند. کلا اینها نتیجه ی چه اوضاعی در عراق است؟

خالد حاج محمدی: من هم به شنوندگان رادیو نینا سلام عرض می کنم. همچنان که خودتان در اول اشاره کردید داعش در حال حاضر تعدادی از شهرهای عراق را در تصرف خودش دارد از جمله شهر بزرگ موصل که دومین شهر عراق است یا فلوجه و تکریت و اینها مناطقی است که مشهوره به مناطق سنی نشین که در دست "داعش"

انتخابات سوریه...

رادیو نینا: خوب دو حزب مخالف با رژیم اسد هم با سه کاندیدا در انتخابات شرکت داشتند با این وجود این حکومت بعث بود که پیروز شد، با این حساب تکلیف انقلابی که از سه سال پیش شروع به شکل گیری کرد چه شد؟ فکر می کنید انقلابی شکل گرفته بود؟

خالد حاج محمدی: انقلابی در سوریه صورت نگرفت. ما از روز اول همین را بیان کردیم. یک جنگ داخلی در سوریه شکل گرفت. در یک دوره ی معین در خاورمیانه بعد از تونس و مصر که مردم در ابعاد وسیع به میدان آمدند و ترسی که خاورمیانه و بورژوازی در منطقه و دنیای عرب و امپریالیست ها را برداشت، تحركات وسیع توده ای میخواست به جاهای دیگر کشیده شود. در مورد سوریه این تحركات اولیه را سد کردند، در مورد لیبی سدش کردند. سد کردن تحركات اعتراضی با نقشه دولت های امپریالیستی و کشورهای مرتجع منطقه صورت گرفت. آنها از تجربه تونس و مصر و تلاش کردند مسیر تحركات توده ای را به مسیری دیگر ببرند. در لیبی که دخالت کردند و مردم را به خانه فرستادند و آنچه انقلاب لیبی لقب گرفته بود یک دروغ بزرگ بود. در لیبی فوری مردم از صحنه خارج شدند و آنچه باقی ماند، ناتو بود و نیروهای مسلح و انواع و اقسام طایفه ها و اقوام و ارتجاع های دیگری در محل. کل بهانه این بود که قزاقی باید برود و طرفداران غرب و ناتو اسم انقلاب را بر این گذاشتند. در سوریه نیز

عراق و جنایاتی که در عراق صورت گرفت، در این پروسه داعش ها در دامن اشغال عراق و در دامن جنایات دول غربی و آمریکا روئیدند. آمریکا و متحدینش وضعیتی را به مردم عراق تحمیل کردند که زمینه ی رشد و شکل گیری جریانهای فاشیستی و آنمکش، باند های قومی و مذهبی را فراهم کردند که داعش یکی از آنها است. مقتدا صدر و انواع گروه های قومی و مذهبی آدم کش دیگر ایجاد شدند. توجه کنید که آمریکا به بهانه ی اشغال کویت توسط دولت صدام حسین حمله ای به عراق کرد و در ادامه اش عراق را کاملا اشغال کرد. در این پروسه بر اساس آماری که خودشان می دهند بحث از هشتصد هزار کشته، ششصد هزار زخمی و میلیونها نفر آواره میکنند. دول نربی روزانه هزاران تن بمب بر سر مردم عراق میریختند و در کمال بی شرمی اسم آن را دفاع از مردم و ارسال نمکراسی برای آنها نام میگذاشتند. و علاوه بر این عوارض و عواقب این جنگ و ویرانی که به مردم عراق تحمیل و عراق را به یک ویرانه تبدیل کردند. الان هم بعد از گذشت بیست و سه سال از حمله ی اول عراق، هنوز هم در جنوب عراق، در بصره و... مردم ستمدیده ی این جامعه عوارض بمباران ها و جنایاتی که آمریکا و کل دول غربی پیش بردند را پس می دهند. اشغال عراق و جنایاتی که سربازان آمریکایی و دولت آمریکا در این پروسه علاوه بر بی حقوقی، علاوه بر تبدیل شدن آنها به کندخدا و همه کاره شدن در آن منطقه، از تجاوز و کشتار و تیراندازی به آمدهای بی گناهی که در آن جامعه زندگی میکردند، از تجاوز و کشتن دختر بچه ها توسط سربازان آمریکایی به عنوان تفریح تا زندانیایی که ایجاد کردند و شکنجه و جنایات آنها علیه زندانیان و کل این توحش، نفرت عمیق ضد آمریکایی و ضد اشغال در عراق را شکل داد. بر متن چنین کارکردی در دل جنایات دولت آمریکا و به نام مخالفت با اشغال عراق دارو دسته های جنایتکار اسلامی، شیعه، سنی، مقتدا صدرها، داعش و گروه های تند روی ناسیونالیستی شکل گرفتند که امروز نتیجه اش را می بینیم. داعش دست پرورده ی غرب است. داعش نتیجه ی دخالت غرب و اشغال عراق است. همچنان که الشباب و بوکو حرام در نیجریه و القاعده در افغانستان باز در نتیجه ی دخالتهای غرب و بخشا مستقیم توسط دولت آمریکا ساخته شدند. این وضع نتیجه ی تلاش دولت آمریکا برای ساختن دنیایی است که غرب و در راسش دولت آمریکا حاکم باشد و آمریکا تلاش میکند ضرورت نیاز کشورهای اروپایی و کل جهان به قلدری مثل

عراق و جنایاتی که در عراق صورت گرفت، در این پروسه داعش ها در دامن اشغال عراق و در دامن جنایات دول غربی و آمریکا روئیدند. آمریکا و متحدینش وضعیتی را به مردم عراق تحمیل کردند که زمینه ی رشد و شکل گیری جریانهای فاشیستی و آنمکش، باند های قومی و مذهبی را فراهم کردند که داعش یکی از آنها است. مقتدا صدر و انواع گروه های قومی و مذهبی آدم کش دیگر ایجاد شدند. توجه کنید که آمریکا به بهانه ی اشغال کویت توسط دولت صدام حسین حمله ای به عراق کرد و در ادامه اش عراق را کاملا اشغال کرد. در این پروسه بر اساس آماری که خودشان می دهند بحث از هشتصد هزار کشته، ششصد هزار زخمی و میلیونها نفر آواره میکنند. دول نربی روزانه هزاران تن بمب بر سر مردم عراق میریختند و در کمال بی شرمی اسم آن را دفاع از مردم و ارسال نمکراسی برای آنها نام میگذاشتند. و علاوه بر این عوارض و عواقب این جنگ و ویرانی که به مردم عراق تحمیل و عراق را به یک ویرانه تبدیل کردند. الان هم بعد از گذشت بیست و سه سال از حمله ی اول عراق، هنوز هم در جنوب عراق، در بصره و... مردم ستمدیده ی این جامعه عوارض بمباران ها و جنایاتی که آمریکا و کل دول غربی پیش بردند را پس می دهند. اشغال عراق و جنایاتی که سربازان آمریکایی و دولت آمریکا در این پروسه علاوه بر بی حقوقی، علاوه بر تبدیل شدن آنها به کندخدا و همه کاره شدن در آن منطقه، از تجاوز و کشتار و تیراندازی به آمدهای بی گناهی که در آن جامعه زندگی میکردند، از تجاوز و کشتن دختر بچه ها توسط سربازان آمریکایی به عنوان تفریح تا زندانیایی که ایجاد کردند و شکنجه و جنایات آنها علیه زندانیان و کل این توحش، نفرت عمیق ضد آمریکایی و ضد اشغال در عراق را شکل داد. بر متن چنین کارکردی در دل جنایات دولت آمریکا و به نام مخالفت با اشغال عراق دارو دسته های جنایتکار اسلامی، شیعه، سنی، مقتدا صدرها، داعش و گروه های تند روی ناسیونالیستی شکل گرفتند که امروز نتیجه اش را می بینیم. داعش دست پرورده ی غرب است. داعش نتیجه ی دخالت غرب و اشغال عراق است. همچنان که الشباب و بوکو حرام در نیجریه و القاعده در افغانستان باز در نتیجه ی دخالتهای غرب و بخشا مستقیم توسط دولت آمریکا ساخته شدند. این وضع نتیجه ی تلاش دولت آمریکا برای ساختن دنیایی است که غرب و در راسش دولت آمریکا حاکم باشد و آمریکا تلاش میکند ضرورت نیاز کشورهای اروپایی و کل جهان به قلدری مثل

رادیو نینا: شما اشاره کردید به جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ و حمله ی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳. در حال حاضر دولت آمریکا نیروهایش را از عراق بیرون برده، مسئله ی اشغالی در جریان نیست. چرا امروز داعش و نیروهای بعث چنین تحرک وحشیانه ای را در منطقه و مشخصا در عراق راه انداخته اند؟

آخالد حاج محمدی: مریکا در پروسه ی اشغال عراق و تا امروز، فضای میدیای غرب در مورد عراق و سازمان و دولتی که دول غربی رو عراق ساخته اند، ترکیبی از جریانهای قومی عشیره ای اسلامی است. ترکیب دولت قومی اسلامی آنها یکی به اسم عرب، یکی سنی و یکی شیعه و یکی کرد و ... است. می خواهم بگویم دولتی بر مبنای هویت قومی و مذهبی را بر مردم عراق حاکم کردند و مردم عراق را بر این اساس تقسیم کردند و به نفرت قومی، نفرت مذهبی و دامن زدند. به قول

این چنین بود، کسانی که می گویند انقلاب در سوریه در جریان بود، میخواهند به جنگ داخلی سوریه نام انقلاب را بگذارند. این انقلاب از نوع ناتو بود و توسط طرفداران آن لقب انقلاب گرفت. عده ای هم بر جنگ سوریه نام انقلاب گذاشتند به این امید که در ایران هم این پروژه پیش برود. انقلابی در سوریه در جریان نبود، تحركات اولیه ای بود که فوری مردم را خانه فرستادند و سوریه را به میدان یک جنگ داخلی جنایتکارانه مانند لیبی و عراق تبدیل کردند. انقلابی در عراق هم صورت نگرفت. ما بیست سال قبل در مورد عراق هم همین را گفتیم و گفتیم صدام حسین بهانه است و لشکرکشی غرب به عراق برای اهدافی دیگر و زیر این بهانه صورت گرفت. آزمان گفتیم موقعیتی را در جامعه ی عراق ایجاد می کنند که مدنیت از بین می رود، مدنیت از بین رفت و انواع و اقسام جریانات تروریستی و باندهای مسلح هر کسی در گوشه ای اسلحه در دست می گیرد و جلو نماغ مردم سبز می شود جلو دماغ کارگر سبز می شود که الان بیست و چند سال است در جامعه ی عراق ما شاهد انفجارات هر روزه، باندهای مسلح گروه های اسلامی، گروه های ناسیونالیستی و گروه های مذهبی و جنایتکاری هستیم که مردم را قتل عام می کنند. در سوریه هم عملا این کشور شد میدان جنگ و جدال جنایت کاران جنگی یک عده فرصت طلب سیاسی هم اسمش را انقلاب گذاشتند، به پروژه ی ناتو اعتماد کردند، افقی که داشتند از انقلاب در ایران همان افقی بود که ناتو برای سوریه درست کرد و مهندسی شد. این ها دوستان دروغگو مردم هستند.

رادیو نینا: در آخر فکر می کنید چه درسی از این ۳ سال پر حادثه می شود گرفت و از این تجربه چطور می شود استفاده کرد؟

خالد حاج محمدی: اگر سرنوشت جامعه ی عراق امروز را در نظر بگیریم، اگر سرنوشت لیبی و سوریه را در نظر بگیریم، یک چیز را باید در تجربه ی خودمان یا تا جایی که به ایران برگردد در تجربه ی طبقه ی کارگر و مردم معترض جامعه ی ایران، باید آموخت که آن همه این که دخالت دول امپریالیستی به هر نامی (دموکراسی- حقوق بشر) این ها همه پوچ هستند، دخالت آن ها در هر کشوری جز منافع خودشان چیز دیگری را دنبال نمی کند. دولت بشار اسد جنایت کار است همانطور که دولت ایران است، چنان که قزاقی بود، همچنان که دولت صدام حسین بود. ولی دول غربی و در راسشان دولت آمریکا که این پروژه ها را تا به حال دنبال کرده، به مراتب از آن ها جنایت کار تر اگر نباشد بهتر هم نیستند. لذا امید بستن به دخالت غرب که در تاریخ تحولات جامعه ی ایران در سی و چند سال حاکمیت جمهوری اسلامی همیشه با آن طرف بوده ایم و با افق هایی که غرب می دهد، با نوع کمپین هایی که آن ها راه می اندازند، چیزی نیست جز سد کردن هر نوع تحول انقلابی. بعلاوه این دخالت ها هیچ وقت به نفع مردم نیست که عراق و سوریه و لیبی نتیجه ی این دخالت ها را نشان می دهد. اگر قرار است تحول انقلابی در هر جامعه ای از جمله ایران صورت بگیرد باید بر روی دوش مردم انقلابی باشد، بر دوش طبقه ی کارگر، انقلابیون آن جمله و کمونیست های آن جامعه باشد. مردم انقلابی، می

توانند با اراده ی خودشان، طبقه ی کارگر با اراده ی خودش می توانند تحول انقلابی ایجاد کند، نه به امید ناتو و نه به امید این جناح و آن جناح بورژوازی مثل جنبش سبز در جامعه ی ایران و نه به امید اختلافات در بالا میان مثلا خامنه ای و رفسنجانی و اصلاح طلبان و غیره اصلاح طلبان. کسانی که به این امید می بندند، احزاب و جریاناتی که به این امید می بندند، به این آلترناتیوها امید می بندند، بخشی از طبقه بالا هستند. اینها از انقلاب کارگری و به میدان آمدن کارگر، از تحولات انقلابی بیشتر می ترسند تا حاکمیت دولتی که سر کار است. می خواهم بگویم که هر تحول انقلابی بر دوش یک نیروی انقلابی و در جوامع بورژوازی بر دوش کارگر صورت می گیرد. طبقه کارگری که روی پا خود و با اهداف خود، با پرچم و افق سیاسی خود به میدان آمده باشد. در غیر از این به هر حال نهایتا قدرت حتی اگر مردم وسیعی حتی اگر طبقه ی کارگر هم به میدان آمده باشد و شرکت کرده باشد، بالاخره قدرت میان این جناح و آن جناح بورژوازی مانند مورد مصر دست به دست می شود. به نظر من این بزرگ ترین تجربه است و باید از این ها آموخت.

اوضاع عراق و فرزندان

خودشان فدرالیسم را در جامعه سازمان دادند و دولت را بر مبنای این یک قسمت دست "شیعه ها" و بخشی دست "کردها"، بخشی دست "سنی عربها" دادند و هر کدام عملاً بخشی از عراق را در دست داشته اند.

پروژه آمریکا در عراق شکست خورد و به نتیجه نرسید. پروژه آمریکا در سوریه شکست خورد. نتیجه دخالت‌های آنها را در کشورهای دیگر داریم می بینیم. غرب در لیبی دخالت نظامی کرد و الان هم کسی نمی گوید در لیبی چه اتفاقی افتاده. می خواهم بگویم که ترک عراق از جانب آمریکا بعد از بیست سال جنایت، داعش ها را ایجاد کرده بود. آمریکا وقتی عراق را جا گذاشت که پایش توش گیر کرده بود. یک جامعه را داغون کردند، مردمش را به استیصال کامل کشاندند و فضای قومی مذهبی و بزرگینه و نفرت عمیق را در آن جامعه پاشیدند و مردم را به جان هم انداخته اند و الان میگویند ترکش کرده ایم. اکنون انواع و اقسام جریان‌های جنایتکار جنگی، هر کدام در گوشه ای صاحب قدرت شده اند و زمانی که خود آمریکا در آن گیر کرده است، ولش کرد و میگوید حالا خودتان می توانید تکلیف خودتان را روشن مشکل جامعه ی خودتان را برطرف کنید. آمریکا جامعه

عراق را ویران کرد و یک مشت جنایتکار جنگی از حکومت حاکم و دستجات قومی و عشیره ای که الان در این منطقه هستند را ساخت و زمینه رشد امثال داعش را فراهم کرد و آنرا ترک کرد و از خودش سلب مسئولیت. عامل وضعیتی که الان در عراق است و جریان جنایتکاری مثل داعش اگر می تواند به نام سنی هر جا پاش بیافتد همه ی مخالفان غیر سنی ها را بکشد، مخالفینش را قتل عام بکند، به هر جا حمله کند، عملیات انتحاری و انفجاری انجام بدهد، اینها نتیجه ی دخالت آمریکا است. آمریکا مسئول است در قبال این وضعیت.

دولت غربی مسئول هستند در قبال این وضعیت. پارلمانی که در عراق تشکیل شده پارلمان فرمایشی و دولتی که سر کار است، در حقیقت ترکیبی است از اینها. یکی سنی، یکی شیعه، یکی کرد، یکی عرب و معلوم است همچنین موقعیتی را آمریکا به این جامعه تحمیل کرده است و الان خودش پاش توش گیر افتاده و رهاش کرده است. در سوریه به همین صورت عمل کردند، دخالت غرب به جای نرسید و جریان‌های جبهه ی النصر که الان یک بخش از داعش است در سوریه یک پای اپوزسیون طرفدار غرب بودند. الان هم پول و نان و امکاناتشان را همیمانان غرب و در راسش دولت عربستان و قطر دارند پرداخت می کنند.

راديو نينا: بله این وسط دولت های منطقه از جمله ترکیه و عربستان و بخصوص ایران دخالت کردند در این قضیه و می خواهند دخالت کنند. چرا اینها وارد همچین دخالتی شدند؟

خالد حاج محمدی: آمریکا در موقعیتی که در عراق هست و در بحرانی که در خاورمیانه در جریان است و دخالت‌های همه نوع آنها از مصر گرفته تا تونس، بعد لیبی و سوریه و الان که مورد عراقش که قدیمی تر است، دولت‌ها و هم پیمانان منطقه ای اینها از جمله ترکیه و عربستان یک پای این ماجرا بودند. بخشی از هزینه ی بمباران عراق در حمله آمریکا به این کشور که روزی صدها تن بمب سر این جامعه می ریخت، هزینه اش بر دوش دولت‌های مرتجع عربی در منطقه بود.

اکنون یک پای دولتی که در عراق سر کار است ایران است. ایران یکی از نیروهای دینفوذ در دولت مالکی در عراق است. ترکیه و عربستان هم در اختلافاتی که با ایران و دولت عراق دارند، هر کدام تلاش می کنند موقعیت خودشان در منطقه را بهبود ببخشند. عربستان، ترکیه و ایران هر یک به هر طریقی در عراق دخالت و تلاش می کنند موقعیت خودشان را هم در عراق و هم در منطقه به عنوان نیروهای اصلی و مطرح بهبود ببخشند. در سوریه ایران طرف بشار اسد بود، عربستان و ترکیه در اپوزسیونش و متحد غرب بودند. در عراق نیز به همین صورت دنبال منافع خودشان هستند. الان در عراق علاوه بر نیروهایی که گفتیم یکی از متحدین دولت ترکیه، حکومت اقلیم کردستان و مشخصاً جناح بارزانی است که آنها هم

زد و بندهای خودشان را با ترکیه دارند. می خواهم بگویم که ایران، ترکیه و عربستان هم در اختلافاتی که در منطقه با هم دارند و نقشی که می خواهند ایفا کنند، الان هر سه در عراق و هر کدام در گوشه ای و هر کدام نیروهای محلی ای دارند که به هر حال در مشورت با اینها کارشان را پیش می برند. دولت خودمختار یا دولت اقلیم کردستان و در راسش بارزانی متحد ترکیه است. همین چند روز پیش نجیروان بارزانی به عنوان نخست وزیر دولت محلی کرد اعلام کرده که یک بخش از عراق را به "سنی ها" (نیروهای بعثی و عشایر و داعش) بدهند که عراق عملاً به سه بخش تقسیم میشود. ادامه ماندن آمریکا از جمله در عراق دیگر به صرفه نبود و آنرا ترک کرده و تعیین تکلیف منطقه را به دست دولت‌های مرتجع منطقه سپرده است.

راديو نينا: بله خودتان هم اشاره کردید و شواهد هم اینطور نشان می دهد که عراق دارد به سه قسمت تقسیم می شود. شمال دست کردها، جنوب دست حکومت مرکزی و وسط هم دست داعش و سنی ها. فکر می کنید این بهتر نیست و این راهی نیست برای اتمام جنگ و خونریزی و فجایعی که در عراق می بینید؟

خالد حاج محمدی: اگر به اینصورت پیش میرفت و جنگ و کشتار مردم خاتمه می یافت و حداقل امنیتی ایجاد می شد، شاید آدم می گفت بهتر از موقعیت امروز است. ولی تضمینی نیست که قضیه به اینجا ختم شود. اینها فضایی را ایجاد کردند و تبلیغات مسمومی را راه انداخته اند که معلوم نیست فردا سر کرکوک چه خونی ریخته می شود و فردا سر هر شهری بر سر اینکه بخشی "کرد" است و بخشی "شیعه" و بخشی "سنی" است چه جنایاتی را میان مردم در شهر و کوچه و خیابان راه می اندازند. سیستمی مردم را برای دفاع از "شیعیان" فراخوان داده، دولت ایران و جناح‌های آن همین کار تبلیغات را راه انداخته اند. گروه‌های قومی و ناسیونالیستی به همین صورت، برای نمونه اکنون گروه عبدالله مهدی اعلام کرده در دفاع از حکومت اقلیم کردستان مردم کردستان ایران هر وقت که حکومت اقلیم بخواهد آماده بشوند و از این حاکمیت دفاع کنند. اینها همان فضای داعش است. داعش‌های "کردی"، داعش‌های "ایرانی"، داعش‌های "سنی" و "عربی". در نتیجه به اینجا ختم نمی شود و چه جنگ‌های دیگری؟ معلوم نیست. هنوز این وضع می‌تواند شروع پرورده ی جنایتهای بسیار وسیعتری باشد. اگر به اینجا ختم می شد و عراق بدن خونریزی و کشتار و آوارگی و خانه خرابی مردم به سه بخش تقسیم میشد و اگر آدم از چنین ماجرابی مطمئن بود، به این رضایت میداد، باز بهتر است از جنگ و خونریزی که الان در کار است. ولی این هنوز اول کار است و همه ی ظواهر می گوید که به این سادگی ها نیست که آدم دوست دارد.

بخشی از عراق و تحمیل باز هم استیصال بیشتر به آنها است. این راه چاره حل مسئله ی داعش یا حل جنگ و نزاع و جنایت جنگی در عراق تحت نام "کرد" و "سنی"، "شیعه" و "عرب" و ... نیست و آمریکا در بهترین حالت بمباران می کند.

راديو نينا: شما ببخشید در بحث قبلیتون اشاره کردید به فتوای سیستمی که شیعیان را خطاب قرار داده و مقتدا صدر هم اعلام کرده که در دفاع از مراکز اسلامی حاضر است نیروهایش را آماده کند؛ جریان‌های ناسیونالیسم هم در عراق هم در کردستان و هم کردستان ایران را هم اشاره کردید. حکومت ایران هم به هر حال دارد تحرک‌هایی را انجام می دهد. جایگاه این گونه تبلیغات و تحرکات در این دوره چی است و اصلاً چه نتیجه ای دارد؟

خالد حاج محمدی: این تحریک مردم است. ببینید یک گندابی را ساخته اند و مردم نا آگاه را به اسم سنی و شیعه و عرب و کرد به جان هم می اندازند. دارودسته های مسلح، جریان‌های حاکم، از هر نوع تلاش می کنند در این گندابی که ایجاد شده، در فضای مسموم ناسیونالیستی، مذهبی و جنگ‌های سلیبی که راه انداخته اند، هر کس دنبال منفعت خودش است. و یکی به اسم شیعیان دارد بسیج می کند و یکی به اسم سنی و یکی به اسم کرد و یکی به اسم عرب. می‌خواهم بگویم جریان‌هایی که این سموم را پخش می کنند یا تحت این نام مردم را فریب میدهند، از مقتدای صدر تا سیستم‌های تا جناح‌های ناسیونالیستی تا عبدالله مهدی، همه جزو عاملین انشقاق قومی، انشقاق مذهبی و دامن زدن به جنگ قومی و مذهبی در عراق هستند. هر نوع دخالت انسانی در عراق و برای دفاع از مدنیت از کانال این مقابله جدی با این جنگ سلیبی و این فضا و تحریکات قومی مذهبی و با ترد و افشای همه جریان‌های از قبیل ممکن است. این گروه و جریان‌های سازندگان جنگ و جدال در کوچه های بصره و یعقوبیه و کرکوک و موصل و شهرهای دیگری هستند که مردمی که آنجا زندگی می کنند زبانشان عربی، کردی و یا منتسب به شیعه یا سنی هستند. کسانی که اینها را دستاویز قرار می دهند بخشی از سازندگان سناریوی سیاه و عاملین و ضمیمه ساز کن جنگ‌های قومی مذهبی و سلیبی هستند. داعش یکیشان است که الان عروج کرده. فردا معلوم نیست تحت تاثیر این تبلیغات چه داعش‌های دیگری از نوع اسلامی اش، از نوع عربش، از نوع ناسیونالیست کردش عروج می کند.

راديو نينا: این گنداب که براه افتاده و سر در گمی که مردم دچارش شدند، چاره ی مردم عراق چیست و چگونه می توانند از این گندابی که درست شده خودشان را نجات بدهند؟

خالد حاج محمدی: دولت عراق با همه ی چنلهای تشکیل دهنده اش بخشی از ماجرا و عاملین وضع کنونی در عراق هستند. اینها نه سر نوشت مردم،

نه امنیت مردم، نه بهبود زندگی مردم امرشان نیست. اینها دنبال منافع خودشان اند. اگر امرشان بود عراق به اینجا کشیده نمی شد. اینها همه شان متحدان دول غربی در این پرورده اند و جزو سازندگان این وضعیت هستند. لذا هر نوع مقابله ای با چنین وضعیتی که الان ایجاد شده یا دارد گسترش پیدا می کند، روی دوش نیروهایی و انسان‌هایی و گروه‌هایی و بشریتی می تواند برود که منافع مردم و حفاظت از جان و زندگی و کار و شهر و کوچه و این جامعه برای امنیت مردم امرشان است. اینها جریان‌های حاکم نیستند. خود مردم باید سازمان پیدا کنند. هر آدم شریفی، هر آدم سکولاری، هر آدمی که مخالف جنگ مذهبی و قومی است و مخالف تبلیغات شوم مذهبی و قومی و ناسیونالیستی است و مخالف وضعیتی است که داعش ها به این جامعه تحمیل می کنند، باید مردم را در دفاع از زندگی خودشان سازمان بدهند.

جریان‌های و کسانی که بدون اینکه امرشان این باشد که این مردم به چه زبانی صحبت می کنند، عقاید شخصی و مذهبیشان چی هست و چه نیست، انسانند و امنیتشان و زندگی‌شان نباید مورد تعرض قرار بگیرد. توقع از کمونیست‌های آن جامعه است بیش از هر کس. اگر مردم آن جامعه، اگر سکولارهای آن جامعه، آدم شرافتمند آن جامعه که امنیت مردم امرش است و نمی خواهد عراق تبدیل به جولانگاه داعش و داعش‌های دیگر که پرورده می شود در این وضعیت بشود و مخالف این است، قاعدتاً باید دست احزاب کمونیستی کارگری عراق و کردستان را بگیرند و به کمک آنها با هم جبهه ای در دفاع از مدنیت در آن جامعه، در دفاع از تمدن، در دفاع از انسانیت و در دفاع از مردمی که گناهی نکرده اند در آن جامعه و زندگی شان و تامین امنیتشان را سازمان بدهند. راه دیگری نیست. تنها راه تضمین امنیت مردم یا کاستن از دامنه ی جنایاتی که در جامعه اتفاق می افتد، سازمان دادن مردم است مردم مسلح. نمی شود داعش را با توصیه و با تبلیغات جواب داد، مردم مسلح جواب است. آنها باید احزاب و جریان‌های حاکم را تحت فشار قرار بدهند و از شان اسلحه بخواهند ولی نه در ردیف نیروهای آنها و تحت فرمان آنها، مستقلاً و برای دفاع از زندگی خودشان مسلح بشوند. اسلحه در آن جامعه یافت می شود. کافی است یک جا، دو جا، سه جا جوان ها خودشان را سازمان بدهند، در محلاتشان خودشان را سازمان بدهند. در مقابل هر نیرویی، داعش یا هر کس دیگری که به امنیت و به جانشان به نام شیعه، کرد، عرب، ترک، ترکمن حمله کند، خواهند ایستاد و اجازه نمی دهند جامعه و شهر و محل زندگی‌شان به محل جنگ‌های سلیبی و مذهبی تبدیل بشود. این تنها راه است و راه دیگری جز این نیست.



راديو نينا

www.hekmatist.com

راديو هر روزه نينا از تاريخ ۱۳ ژوئيه شروع به کار میکند

راديو نينا هر شب ساعت ۸.۳۰ تا ۹ شب به وقت تهران از طريق ماهواره هاتبرد پخش میشود

راديو نينا، صدای پاپ، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی را گوش کنید و آنرا به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

فراکتس پش:

Satellite: Eutelsat HOTBIRD 13A 13°
 Frequency: 12597
 POL: V
 FEC: 3/4
 Symbole rate: 27500
 Audio PID: 2130

جامعه عراق قربانی جدال قطبهای ارتجاعی

مصاحبه رادیو نینا با آئر مدرسی

۱۹ ژوئن ۲۰۱۴

رادیو نینا: شنونده یکی دیگر از برنامه‌های رادیو نینا هستید. سونیا راد هستم، در برنامه امشب همراه با آئر مدرسی به مسائل پیش آمده در عراق میپردازیم.

پیشروی داعش در عراق همچنان ادامه دارد. به دنبال تصرف مناطق و حاکم کردن قوانین ضد بشری اسلامی در بدوی ترین و خشن ترین شکل آن در عراق توسط دولت موسوم به دولت اسلامی عراق و شام، شبه نظامیان داعش با خمپاره به پالایشگاه بیجی عراق حمله کرده اند. اعلام شده‌که داعش کنترل بخشی از این پالایشگاه را در دست گرفته اند. نوری المالکی نخست وزیر دولت عراق فرماندهان ارتش عراق را که بدون هیچ مقاومتی دربرابر داعش اسلحه خود را بر زمین گذاشته و فرار کرده‌اند را برکنار کرده است. مالکی با تاکید بر اینکه مبارزه علیه داعش به شکل قوی ادامه خواهد داشت، اعلام کرد که به جای فرماندهان برکنار شده نیروی جدیدی منصوب خواهد شد. در این میان حکومت عراق عربستان سعودی را متهم به حمایت از شبه نظامیان داعش و مسبب قتل عامهایی که این نیرو به راه انداخته می‌داند. وزارت امور خارجه عربستان به این اتهامات پاسخی نداده اما اعلام کرد که وضعیت کنونی عراق نشانگر یک جنگ داخلی می‌باشد. از سوی دیگر حسن روحانی نیز در این زمینه گفت که کشورش در دفاع از اماکن مقدس شیعیان در عراق و در برابر داعش هیچ تردیدی نخواهد کرد. وی همچنین اظهار داشت که هزاران نفر به طور داوطلبانه آماده رفتن به عراق به منظور دور کردن تروریستها از اماکن مقدس هستند.

آئر مدرسی با توجه به اظهارات اخیر نوری المالکی فکر میکنید عراق بتواند نیروی جدیدی را برای مقابله با داعش سازمان بدهد؟ با توجه به اینکه این جریان از طرف دولتهای مختلف مورد حمایت تسلیحاتی قرار میگیرد.

آئر مدرسی: فکر میکنم مشکل دولت المالکی این نیست که ارتش و فرماندهان آن در مقابل داعش مقاومت نکردند تا با محاکمه چند تن از فرماندهن ارتش یا تعویض آن‌ها با فرماندهان ایدئولوژیک تری بتوانند مقابله ارتش عراق با داعش را ممکن کنند.

خیلی‌ها منجمله دولت امریکا و عربستان تلاش میکنند پدیده داعش و بحرانی که امروز در عراق بوجود آمده را به بی لیاقتی دولت مالکی ربط بدهند و آنرا بعنوان یک بحران داخل کشوری که در اثر بی‌کفایتی یک دولت یا نخست وزیر بوجود آمده قلمداد کنند. بطور واقعی بحرانی که امروز گریبان جامعه عراق را گرفته و خطر نابودی آن را تهدید میکند یکی از اولین و سیاهترین عوارض اشغال عراق توسط آمریکا و رشد ملیتاریسم آمریکا در منطقه بود. اگر کسی برگردد و به سال ۲۰۰۳ نکه کند، همان وقت که عراق مورد حمله نظامی آمریکا و متحدینش قرار گرفت و به اشغال آن‌ها در آمد، در دوره ای که بمبهای آمریکایی قرار بود با بمباران شهرهای عراق دمکراسی را به ارمغان بیاورند، در دوره ای که ظاهراً پیروزی اش سقوط صدام حسین و اعدام او بود، روشن بود که آینده سیاهی در انتظار جامعه عراق هست. ارتشی که مالکی تحویل گرفت و بازسازی کرد، نمایندگان دولت شکست خورده صدام حسین و بعث و ناسیونالیسم شکست‌خورده عرب در عراق بود که

امروز فرصتی برای انتقام‌گیری و جبران لطمات و شکستی که خوردند پیدا کرده‌اند و به نام داعش و سنی ها علیه دولت مالکی و علیه "دولت شیعه" ایستاده‌اند و عملاً جامعه عراق را به روطه نابودی کشانده اند. این که گویا با تعویض چند فرمانده مشکل حل خواهد شد، تصویری است که مالکی سعی میکند بدهد که ظاهرا مشکل همین چند فرمانده است. اما بحرانی که امروز جامعه عراق، و نه فقط دولت مالکی، را در بر گرفته یک بحران عمیقتری است که نتیجه مستقیم ملیتاریسم غرب و اشغال عراق و دامن زدن به ارتجاعی ترین جریانات باند سیاهی مانند مقتدی صدر، انواع جریانات قومی و مذهبی و منجمله داعش است. بطور واقعی اشغال عراق توسط آمریکا همراه بود با دامن زدن به تفرقه در میان مردم عراق به نام شیعه، سنی، کرد، عرب و ترکمن. این تفرقه و شکستگی انواع جریانات قومی و مذهبی دستاورد این سیاست دولت آمریکا و متحدینش بود. جامعه عراق بعد از این اشغال هیچ‌وقت امنیت و آسایش را به خودش ندید. نتیجتاً این بحران با جنگ نظامی و مقابله نظامی ارتش خیلی ایدئولوژیک عراق با نیروهای باند سیاهی داعش – بعثی حل نخواهد شد. این بحران همانطور که گفتم عمیقتر و با سابقه تر است. داعشی که امروز حمله نظامی کرده و شهرهایی را به اشغال خودش در آورده، دیروز در شهرهای مختلف تحت عنوان مخالفان با

"دولت شیعه" مردم بی گناه را قربانی بمب گذاریهای خود میکرد. نتیجتاً تصویری که دولت مالکی میدهد تصویری ساده لوحانه ای است از بحران و فاجعه‌ای است که در عراق در جریان است. **سونیا راد:** دولت آمریکا هم اظهار داشته که تمام اتفاقات و بحرانی که امروز در عراق در جریان است، ریشه در بی لیاقتی نوری مالکی دارد و باید به فکر حذف نخست وزیر فعلی از دایره دوبت و حاکمیت بود و باید دولتی را سرکار آورد که همه اقشار و گروههای مختلف در عراق را در بر بگیرد. در این رابطه نظر شما چیست؟

آئر مدرسی: همانطور که گفتم همه تلاش میکنند بحران را یک بحران درونی و ناشی از بی لیاقتی یا بی‌کفایتی این فرد و آن فرد و بخصوص نوری مالکی نشان دهند. امروز فقط او‌یاما نیست این تصویر را میدهد ملک فیصل عربستان همین را میگوید، سیستمی هم همین را میگوید، احزاب ناسیونالیست کرد در عراق اینرا میگویند و حتی احزاب ناسیونالیست کرد در ایران و بعضی از جریانات سیاسی، اپوزیسیون، در ایران هم همین را میگویند. همگی مسأله را بحرانی داخلی میدانند و راه حلهایی هم که ارائه میدهند شبیه هم است. آلترناتیو هایی تحت عنوان دولت فراملی، دولت وحدت ملی، که قرار است نماینده اقوام و عشایر و مذاهب و … را در بر بگیرد را ارائه میدهند. ظاهراً قرار است چنین دولتی دعوا بر سر قدرت را میان جریانات مختلف تمام کند و بعنوان "ملینه کل مردم"، عراق را از بحران کنونی بیرون بکشد. اما هم این جریانات و بخصوص او‌یاما و سنای آن فراموش میکنند که این عین نسخه آمریکا پس از اشغال عراق بود و دولت مالکی محصول همین نسخه و پروژه است. فراموش میکنند که ارتجاع بین‌المللی و در راس آن آمریکا و ارتجاع محلی و منطقه ای ابتدا جامعه را شقه شقه کردند و مردم را به نام شیعه و سنی و کرد و عرب به جن هم انداختند و همین نسخه را برای آن‌ها پیچیدندکه دولتی ائتلافی متشکل از نمایندگان ارتجاعی ترین جریانات و مشتی مرتجع را به نام نماینده شیعه و سنی و کرد و عرب کنار هم چیدند و با عنوان پوچ

"دولت ائتلاف ملی" که نماینده همه اقشار مردم است، را تحویل جامعه دادند. در دنیای واقعی مردم عراق را دو دستی تحویل این جریانات ارتجاعی دادند و جامعه را به کشمکش بین این جریانات واگذار کردند. دولت مالکی نتیجه این پروسه و این نسخه و این کشمکش میان جریانات قومی مذهبی و عشریه ای است. نسخه دولتی متشکل از جریانات قومی و مذهبی و عشیره ای قبلاً برای جامعه عراق پیچیده شده و امروز محصولش را میبینیم. شقه شقه شدن جامعه و کشتار و نا امنی و قربانی شدن مردم و به تباهی کشیدن زندگی مردم نتیجه همین نسخه است. در این میان فقط احزاب ناسیونالیست کرد توانستند آنهام با حمایت آمریکا منطقه ای را تحت کنترل خود در آوردند. بقیه شهرهای عراق صحنه این کشمکش و جدال و کشتار بود.

نمیتوان دوباره راه حلی ارتجاعی را که مبنای آن بر پایه نفرت قومی و مذهبی و عشریه ای ریخته شده در مقابل جامعه قرار داد. زمانیکه هویتهایی مانند شیعه، سنی، کرد و عرب و ترکمن را برای مردم تراشیدید و بر این مبنا نفرت قومی و مذهبی و عشریه ای را دامن زدید، زمانیکه جامعه را به منجلابی تبدیل کرده‌اید که ارتجاعی ترین جریانات قومی و مذهبی به نام قوم و مذهب و عشیره مردم را کشتار میکنند و به جنگ علیه هم میکشند، بیگر تشکیل یک دولت که ظاهراً قرار است نمایندگان این تفرقه و ارتجاع را متحد کند، به رسمیت شناختن تفرقه قومی و مذهبی و بعد راه حل دادن برای همزیستی مسالمت آمیز جریانات ارتجاعی بعنوان راه حل و دولت آشتی ملی یا فراملی، شیادی بیش نیست.

راه متحد کردن این جامعه شقه شقه شده ، راه برگرداندن تمدن و انسانیت به این جامعه خط بطل کشیدن به هر هویت کاذبی است که به این مردم داده اند. اگر کسی یا جریانی بخواهد مردم عراق را از این فاجعه نجات دهد تنها راهش مقابله با این هویتهای کاذب و اعلام این است که نه شیعه و سنی و نه کرد و عرب و ترکمنی را به رسمیت میشناسد. نشان داد که چیزی که ما را از هم جدا میکند نه اختلافات مذهبی و ملی و قومی و عشیره ای، نه رنگ پوست و مذهب و ملیتی است که برایمان تراشیده اند که مثل هر جامعه دیگری اختلافات بنیادی تری میان بخش اعظم جامعه با اقلیتی بورژا در هر قالبی است. باید هویت مشترک انسانی مردم را به آن‌ها بازگرداند. این تنها راه نجات مردم عراق از وضعیت سیاه امروز است.

سونیا راد: در مورد اظهارات نخست وزیر عراق در مورد حمایت عربستان از داعش چه فکر میکنید؟ فکر میکنید ادعای مالکی پوچ است یا رنگ حمایت عربستان از داعش را در این بحران می‌شود دید.

آئر مدرسی: نکته مهمی را مطرح کردید. مولفه دیگری که باید در بحران فعلی در عراق در نظر گرفت این است که پس از شکست آمریکا در لیبی و بخصوص در سوریه، سیاست آمریکا از نحوه و میزان دخالتش در مناطقی که خودش در آنجا بحران را بوجود آورده و بحرانی کرده بخصوص خاورمیانه تغییراتی کرده است. امروز سیاست امریکا در منطقه نه دخالت مستقیم نظامی، که از طریق راه اندختن جریانات ارتجاعی و مسلح، جریانات باند سیاهی و حمایت از باندها و جریانت موجود است. اینرا در لیبی و سوریه دیدم. آمریکا پس از شکست در سوریه عملاً کشمکش ارتجاع منطقه ای و متحدین خودش، از دولت اسرائیل گرفته تا عربستان، با دولتها یا جریانات دیگر منجمله ایران را به خود آن‌ها واگذار کرد.

بحران امروز در عراق و عرض اندام جریانات ناسیونالیست عرب و سنی‌ها به نام داعش بازتاب کشمکش قطبهای ارتجاعی در منطقه است. قطبی که عربستان و ترکیه و قطر یکطرف آن هستند و

ایران و سوریه و حزب الله طرف دیگرش. نتیجتاً داعش نمیتوانست بدون حمایت عربستان نه در سوریه عرض اندام کند و نه در عراق. همانطور که دولت مالکی و متحدینش نمیتوانستند بدون حمایتهای جمهوری اسلامی سرپا بایستند. نتیجتاً هم ادعای مالکی مبنی بر حمایت عربستان از داعش و هم ادعای عربستان که مالکی متحد جمهوری اسلامی است، درست است. عراق امروز محل حل و فصل این کشمکشها و میان این دوقطب در منطقه است. جریانات موجود در عراق از شیعه و سنی گرفته بین ایندو بلوک تقسیم شده اند. در مورد احزاب ناسیونالیست کرد هم همین صادق است جریان بارزانی متحد ترکیه است و جریان طالبانی متحد ایران و جمهوری اسلامی است. کشیده شدن پای ایران و عربستان و ترکیه‌و حساسیت و واکنشهای آن‌ها و اعلام دخالت کردنهای شان ناشی از این واقعیت است. همانطور که گفتم عراق امروز به محل کشمکش و تسویه حساب این بلوکها و ارتجاع محلی در خاورمیانه تبدیل شده است.

سونیا راد: در چند سال گذشته اتفاقات و تحولات زیادی در منطقه از شمال آفریقا تا خاورمیانه رخ داده. چرا به جای رشد جریانات چپ و رادیکال، جریانات ارتجاعی پا گرفتند؟

آئر مدرسی: اینکه چرا در جایی مانند عراق چپ قوی نشد و برعکس جریانات راست و ارتجاعی پا گرفتند بخشا به این واقعیت برمیگردد که هر کدام از این جریانات بر زمینه و بستر معینی میتوانند رشد کنند. زمانیکه به جامعه مهر هویت قومی و مذهبی و عشیره ای زده شد و به سیاهی و تباهی کشیده شده، زمانیکه جامعه شقه شقه شده و به

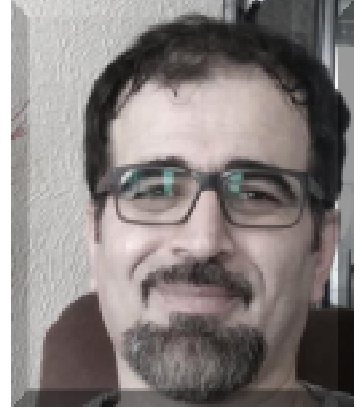
جامعه‌ای مثل یوگوسلاوی و یا عراق تبدیل شده و جنگ کوچه به کوچه و خانه به خانه بین سنی و شیعه یا صرب و کروات راه افتاد و وقتی مدنیت جامعه را از آن گرفتید و کارگر از اینکه کارخانه اش را با بمب منفجر نکنند ترس کار نمی‌رود و امنیتی حتی در محل زندگی‌اش ندارد، کارگری که تا دیروز متحد با هم کار و زندگی و مبارزه میکردند، امروز به نام عرب و کرد و شیعه و سنی به جان هم می افتند، وقتی جامعه به چنین منجلابی کشیده شود قطعاً زمینه مناسبی است برای رشد انواع ویروسها و انگلهایی مانند جریانات موجود در عراق امروز و یوگوسلاوی دیروز. به همین دلیل اشغال عراق و تبدیل جامعه عراق از جامعه‌ای که طبقه کارگر و مردم مرحوم آن برای آزادی و رفاه علیه دیکتاتور حاکم مبارزه میکردند به جامعه‌ای که صحنه جنگ کرد و ترک و عرب و سنی و سیهه شد طبیعتاً انگلهایی چون داعش و مقتدی صدر و مالکی و ناسیونالیسم کرد و عرب زمینه رشد پیدا میکنند . در چنین وضعیتی کار برای طبقه کارگر و پیشبرد مبارزه اش و کار برای جریانات چپ و کمونیست سخت تر میشود.

قطعاً این توجیهی نیست که چرا در این ده سال چپ و کمونیستها نتوانستند در مقابل این جریانات ارتجاعی صفی ببندند وبه نیرویی جدی تبدیل شوند. اما نباید این واقعیت را ندیده گرفت که اشغال عراق توسط آمریکا زمینه رشد و عروج ارتجاع قومی و مذهبی، لمپن و فاشیست در آن جامعه بود. از بین رفتن مدنیت در یک جامعه زمینه رشد این جریانات است و شرایط مبارزه سیاسی، مبارزه اجتماعی سخت تر و پیچیده‌تر می‌شود و کار و شرایط برای نیروهایی که در متن یک مبارزه سیاسی و اجتماعی میتوانند رشد کنند سخت تر میشود.

قطعاً میشود برگشت و نگاه کرد که اشکال کار کمونیستها چه بوده و چه کارهایی را نمیتوانستند انجام دهند. اینکه چگونه میشد در چنین شرایط نامطلوبی جامعه را از شر این انگلها نجات داد را بررسی کرد. اما شکفتن گل رز در لجنزار خیلی سخت تر است تا انواع گیاههای هرزی که جز عفونی کردن جامعه رسالت دیگری ندارند.

زنده باد انقلاب کارگری

عروج داعش و باز هم پوست اندازی ناسیونالیسم کرد



سهند حسینی

اسلامی داعش و داعشهایی که در این دو دهه موی دماغ هر نوع تمدنی بوده اند، نتیجه پروژه غرب و از تولیدات و برکات دخالت دولتهای غربی در این کشور و اشغال عراق است.

امروز و بعد از تصرف تعدادی از شهرهای عراق توسط نیروهای داعش همراه با عشایر مرتجع سنی و نیروهای مانده از دولت بعث، موجی از تبلیغات و تحریکات قومی، مذهبی و ضد انسانی راه افتاده است. داعش و متحدین محلی و منطقه ای آن به اسم سنی، دولت مالکی و همراهانش به نام شیعه و ناسیونالیستهای کرد به اسم کرد، همگی در اشاعه نفرت قومی و مذهبی و تحریک مردم سهیم هستند.

هر کدام از این جریانات با منتسب کردن بخشی از مردم این کشور به شیعه، سنی، عرب، کرد، ترکمن و... تلاش دارند از مردم محروم سرباز بگیرند و بر سر سهم خود از قدرت با دیگران مسابقه بدهند. آیت الله سیستانی مرتجع معروف فراخوان بسیج برای دفاع از شیعه یان را داده است. دولت ایران که عملاً مشغول سربازگیری به نام دفاع از مراکز اسلامی شیعه یان، برای جریان مالکی است. مقتدا صدر در بغداد و در دفاع از شیعه یان تظاهرات مسلحانه راه می اندازد.

مرتجعین سنی در همه جا در فکر راه انداختن جنگ شیعه و سنی در دفاع از داعش و متحدینش هستند. ناسیونالیستهای کرد نیز با تحریکات قومی بر آتش این جنگ صلیبی می افزایند. سازمان زحمتکشان آقای مهندی جلو افتاده است و در بیابانه ای خطاب به مردم کردستان ایران درخواست کرده است که هر وقت حکومت منطقه ای کردستان بخواهد، برای دفاع از حکومتشان هرهه نیروهای پیشمرگ بجنگد.

از این جریانات توقع بیشتری نیست، سیستمی و مقتدا صدر و...، خود داعشهایی هستند که فعلاً

آنچه در این نوشته مد نظر من است نقد موضع ناسیونالیستی فاتح شیخ از جمع رهبری دوستان جدا شده از حزب حکمتیست در مورد تحولات عراق است. انتخاب فاتح شیخ و نقد دیدگاه او به دو دلیل است. اول اینکه فاتح در لباس چپ و کمونیست پرچم جنبشی دیگر را برداشته است. و دوم اینکه فاتح شیخ به نام حزبی فعالیت میکند که تاریخی جدی از جدال با ناسیونالیستها و از جمله ناسیونالیست کرد را پشت سر دارد. اما برای توضیح و مستدل کردن نکاتم ضروری است ابتدا نکاتی در مورد اوضاع عراق و فضای بشدت مسموم و خطرناکی که با تحریکات قومی و مذهبی بنا گذاشته شده را بیان کنم.

عراق امروز صحنه جنگهای صلیبی شده است. اشغال عراق توسط آمریکا و هم پیمانانش بر متن نابودی کامل زیر ساختهای اقتصادی، کشتار وسیع مردم، بمبارانها وسیع هر روزه، آوارگی و ویرانی خانه و کثانه مردم این کشور و سرانجام اشغال کامل آن، زمینه و عامل وضعیتی شده است که بیش از دو دهه است دامن طبقه کارگر و مردم ستمدیده این مملکت را گرفته است. عروج جریان

جامعه عراق قربانی.....

سونیا راد: در رابطه با اظهارات روحانی و اعلام آمادگی دخالت در عراق چه فکر میکنید؟ آیا روحانی و دولت جمهوری اسلامی به جنگ با داعش میروند؟

آذر مدرسی: اینکه جمهوری اسلامی مستقیماً وارد جنگ نظامی بشود را نمیتوان پیش بینی کرد. شخصاً محتمل نمیدانم. چیزی که مسلم است جمهوری اسلامی عراق را که منطقه نفوذش بوده به این راحتی از دست نمیدهد. عراق همیشه یک اهرم فشار جدی جمهوری اسلامی علیه آمریکا و متحدینش در منطقه بود، نتیجتاً به راحتی آنرا تحویل نمیدهد. امروز همزمان با اعلام آمادگی روحانی برای دخالت نظامی و شایعاتی که گویا ایران مستشاران نظامی و سپاه قدس را به عراق فرستاده، همزمان تلاش میکند با آمریکا راه حلی پیدا کنند، به توافقاتی برسند و بحران امروز عراق را به نحوی که قدرتهای منطقه (ایران، عربستان، ترکیه و سوریه) راضی باشند، حل کنند. حتی اگر این حل به معنی تکه تکه کردن عراق و تشکیل مناطق عربیها، سنی ها، شیعه ها و کردها باشد. همان کاری که در یوگوسلاوی کردند و ادعا کردند مردم آن مملکت به جان هم افتادند و ما راه حلی مناسب را پیدا کردیم. پروسه این توافقات، پروسه بده بستنهای ایران و عربستان میتواند سالها طول بکشد و در این سالها مردم عراق قربانی کشتار انواع جریانات ارتجاعی شوند.

به هر حال جمهوری اسلامی قطعاً از این منطقه نفوذش دست نمیکشد و به عربستان و ترکیه و آنگار نخواهد کرد و به راحتی از مالکی و

دستشان به قدرت رسیده است. اینها خود از تولیدات جنگ خلیج و کشتار وسیع مردم عراق هستند. آقای مهندی و جریانش هم در تلاش هستند پرچم قومی گری از نوع کردی آن را بر دوش بکشند. تحریکات قومی سازمان آقای مهندی از همان جنسی است که فرقه های مذهبی سنی و شیعه انجام می دهند. فرقه های مذهبی سنی هم اکنون در عراق و حتی در ایران "سنی ها" را در دفاع از داعش و برای جهاد علیه "شیعه ها" دعوت میکنند. فرقه هایی هم در دفاع از شیعه و مالکی، و مهندی هم در دفاع از کرد و حکومت اقلیم تحریکات قومی و مذهبی میکنند. ماهیتا کل این تحریکات از قومی تا مذهبی یکی هستند و همه در این جنگ صلیبی سهیم هستند. اینها همگی همراه صف طویل تری در کنار دولت مالکی، در کنار آقای بارزانی و طالبانی بخشی از صورت مسئله و سهیم در موقعیتی هستند که ۲۵ سال است به مردم عراق تحمیل شده است. از اینها انتظاری نیست. با اینها جز افشا و جز تلاش برای منزوی کردنشان کاری نباید کرد. برگرداندن یک نره تمدن به عراق در گرو حاشیه ای کردن همه این جریانات است.

این وضعیت متأسفانه به انشقاق وسیعی در میان مردم ستمدیده عراق، در میان طبقه کارگر عراق دامن زده است. احساسات ملی و مذهبی چنان باد زده شده و نفرت و کینه قومی و مذهبی را چنان بالا برده اند، که یک فضای تماماً فاسد و ضد بشری چون پرده سیاهی بر این جامعه کشیده شده است. در این میان هر ناسیونالیستی در فکر سهم خود، سهم طایفه و "ملت" خود است. متأسفانه در این صف کسانی نیز با پرچم کمونیسم پاپیش گذاشته اند و به نام چپ لباس "قوم و ملت" خود به تن کرده اند. یکی از این افراد هم فاتح شیخ است. برای من که این سطور را مینویسم جای تأسف فراوان است که ایشان هم به یاد فرصتی برای "ملت" خود افتاده است. نوشته من اساساً در نقد مصاحبه فاتح شیخ در اوضاع کنونی عراق است.

فاتح شیخ و فرصت سهم "جامعه کردستان"
فاتح شیخ در مصاحبه ای با نشریه رسمی حزبش و زیر عنوان "داعش محصول منجلااب سیاه سوریه و عراق است" نوشته است:

"آنچه دولت مرکزی بغداد نام لارد و هشت سال است مالکی در راس آگاهگرانه و تظاهرات مسالمت آمیز نمیتوان مقابله کرد. شاید در کردستان که امن است بتوان از راه دیگری اعلام کرد که ما کرد و عرب نداریم و تمام امکانات جامعه به تساوی در میان همه شهروندان و آوارگانی که به کردستان آمده اند تقسیم شود. اما جایی که جریانات مسلح دست به کشتار مردم میزنند فقط با اسلحه نمیتوان مقابله کرد. امروز این کار و سازمان دادن این مقاومت دست کمونیستهای کردستان و عراق را میبوسد.

در عین حال باید به کمک هزاران مردم آواره ای که از مناطق تحت کنترل داعش فرار کرده اند، هزاران انسانی که از کشتارهای بیرحمانه داعش جان سالم به در برده اند و به دنبال نامن امنی روانه کردستان شده اند، رفت. سازمان دادن کمک مردمی به این آوارگان و نشان دادن اینکه مهر مذهب و قومیت را به رسمیت نمیشناسیم.

امروز ما کمونیستها میتوانیم و باید منشاء انسانیت و همبستگی انسانی باشیم و منشاء سازمان دادن مردم برای کمک به این آوارگان باشیم. ممکن است کمونیستها امروز در عراق چنان قدرتی نباشند که بتوانند منطقه ای را بعنوان منطقه امن برای همه شهروندان عراق تحت کنترل خود در آورند اما میتوانند در هر شهر و محله ای منشاء این اتحاد عمیق انسانی میان مردم باشند و این اتحاد را گسترش بدهند. امروز مهمتر از کار آگاهگرانه بستن این سد در عمل و ایفای نقش در تأمین امنیت مردم میتواند مرزهای پوچ قومی و مذهبی را کنار بزنند و قدرت و اعتماد به نفس را مردم در عراق بازگرداند. کمونیستها تنها امید نجات مردم عراق از این تفرقه و سناریوی سیاه اند. در دنیای واقعی رسالت نجات جامعه عراق از همه سناریوهای ارتجاعی به عهده کمونیستهای عراق است.

آگاهگرانه و تظاهرات مسالمت آمیز نمیتوان مقابله کرد. شاید در کردستان که امن است بتوان از راه دیگری اعلام کرد که ما کرد و عرب نداریم و تمام امکانات جامعه به تساوی در میان همه شهروندان و آوارگانی که به کردستان آمده اند تقسیم شود. اما جایی که جریانات مسلح دست به کشتار مردم میزنند فقط با اسلحه نمیتوان مقابله کرد. امروز این کار و سازمان دادن این مقاومت دست کمونیستهای کردستان و عراق را میبوسد.

در عین حال باید به کمک هزاران مردم آواره ای که از مناطق تحت کنترل داعش فرار کرده اند، هزاران انسانی که از کشتارهای بیرحمانه داعش جان سالم به در برده اند و به دنبال نامن امنی روانه کردستان شده اند، رفت. سازمان دادن کمک مردمی به این آوارگان و نشان دادن اینکه مهر مذهب و قومیت را به رسمیت نمیشناسیم.

امروز ما کمونیستها میتوانیم و باید منشاء انسانیت و همبستگی انسانی باشیم و منشاء سازمان دادن مردم برای کمک به این آوارگان باشیم. ممکن است کمونیستها امروز در عراق چنان قدرتی نباشند که بتوانند منطقه ای را بعنوان منطقه امن برای همه شهروندان عراق تحت کنترل خود در آورند اما میتوانند در هر شهر و محله ای منشاء این اتحاد عمیق انسانی میان مردم باشند و این اتحاد را گسترش بدهند. امروز مهمتر از کار آگاهگرانه بستن این سد در عمل و ایفای نقش در تأمین امنیت مردم میتواند مرزهای پوچ قومی و مذهبی را کنار بزنند و قدرت و اعتماد به نفس را مردم در عراق بازگرداند. کمونیستها تنها امید نجات مردم عراق از این تفرقه و سناریوی سیاه اند. در دنیای واقعی رسالت نجات جامعه عراق از همه سناریوهای ارتجاعی به عهده کمونیستهای عراق است.

آن است، ترکیبی ناسازگار از نیروهای سیاسی مختلفی است که در "توافق" ناروشن و ناپایداری ثروت جامعه را تصاحب و بین خود تقسیم کرده اند. مدام هم بر سر میزان سهامشان جنگ و دعوا دارند. ده سال است این جنگ و دعوا بر سر منافع زمینی را در شکل جنگ فرقه های مذهبی شیعه و سنی پیش برده اند و شهروندان جامعه را در شکافهایی که علامته گسترش داده اند تقسیم کرده و به چنان هم انداخته اند."

فاتح شیخ راست میگوید، ده سال است ثروت و سامان آن جامعه میان دسته جات مسلح (و البته نه نیروهای سیاسی) مختلف تقسیم میشود. اما بر خلاف ادعای فاتح شیخ این تنها فرقه های شیعه و سنی نیستند که برای سهم خود جنگهای مذهبی شیعه و سنی راه انداخته اند و شکاف در میان مردم ایجاد کرده و آنها را به جان هم انداخته اند. ناسیونالیستهای کرد نیز یک پای این تقسیم ثروت، یک پای این جنگ فرقه ای و یک پای انشقاقی هستند که میان مردم عراق با برجسب های کاذب قومی و مذهبی ایجاد کرده اند، و درست این بخش از نیروهای مرتجع از قلم فاتح شیخ افتاده است. و نه تنها این بلکه فاتح شیخ به سهم این بخش از ثروت و سامان راضی نیست که در ادامه خواهیم دید.

فاتح شیخ ادامه میدهد:
" سرکوبگری و استبداد لجاجتانه مالکی بر متن ناامنی حاکم بر حیات سیاسی و معیشتی مردم، زمینه را برای نفوذ داعش مساعد ساخت. دارو دسته فوق ارتجاعی مسلحی که در این سه سال جنگ سوریه پا گرفته و نیرو جمع کرده است."

فاتح شیخ در ادامه میگوید:
"داعش محصول منجلااب سناریو سیاه سوریه و عراق است. این منجلاابها را باید خشکاند. جمهوری اسلامی را به عنوان سردمدار جریانات اسلام سیاسی

متحدینش دست خواهد کشید.

سونیا راد: قطعاً جمهوری اسلامی به راحتی عقب نشینی نمیکند. اما چپها و کمونیستها چه نقشی میتوانند داشته باشند؟ شما چه راه حلی را پیشنهاد میکنید؟

آذر مدرسی: تا جائیکه به عراق برمیگردد. زمانیکه سیاست تا این حد با اسلحه تنیده می شود، شما، بعنوان شهروند آن جامعه، برای دفاع از امنیت خودتان هیچ راهی جز دست بردن به اسلحه ندارید. خام اندیشی است اگر فکر کنید در دل یک چنین اوضاعی میتوانید با تظاهرات در مقابله با داروسته های ارتجاعی تا دندان مسلح مقابله کنید.

امروز وظیفه ای که در مقابل هر انسان آزادیخواه و بخصوص هر جریان رادیکال و کمونیستی قرار گرفته است مقابله با هویتهای کاذبی است که به مردم داده اند. اینکه ما شیعه و سنی و کرد و عرب نداریم و در مقابل این تفرقه سدی بستن وظیفه ای است که امروز به عهده کمونیستها است. اما مهمتر از آن باید برای دفاع از خود مسلح شد و مردم را مسلح کرد. میتوان از یک محله شروع کرد و کنترل و دفاع و حفاظت از آنرا به عهده گرفت، اعلام کرد در این محله یا شهر هر شهروند عراق مستقل از مذهب و قومیت و عشیره اش در امنیت است. میتوان این محله یا شهر را به منطقه امنی برای هر شهروندی تبدیل کرد و اعلام کرد که با هر جریانی که بخواهد امنیت مردم را در آن منطقه را به بهانه شیعه یا سنی یا کرد و عرب بودن کسی به خطر بیندازد مقابله جدی خواهیم کرد. در مقابل جریانات باند سیاهی و مسلح فقط با این روش میتوان مقابله کرد و ایستاد و از امنیت مردم دفاع کرد. در مقابل توپ و تانک و قتل عام وحشیانه جریاناتی مثل داعش با بحث سیاسی و کار



منشور کنگره آزادی عراق

کوروش مدرسی

حمله آمریکا به عراق شیرازه زندگی مدنی در عراق را از هم گسست و سیاه ترین و ارتجاعی ترین نیروهای مذهبی و قومی را بجان مردم عراق انداخت. زندگی در عراق امروز زندگی در یک سیاهچال اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. جامعه عراق محتاج آن است که مدنیت به آن بازگردانده شود، امنیت، معاش و آزادی پایه ای مردم تامین شود و حق مردم برای انتخاب آگاه و آزاد نظام آینده عراق تضمین گردد.

وضعیت موجود در عراق محصول عملکرد آمریکا، اسلام سیاسی و ناسیونالیسم کرد و عرب است. اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و اعمال تحقیر و انقیاد عمومی به مردم عراق، نابود کردن بخش اعظم زیر ساخت اقتصادی چه در طول دوران محاصره اقتصادی و چه در حمله اخیر آمریکا، اشغال عراق را به یک پدیده اجتماعی تبدیل کرده است. بدون خاتمه اشغال نظامی عراق توسط آمریکا هیچ بهبود اساسی در وضعیت عراق ممکن نیست.

واقعیت اجتماعی و سیاسی اشغال عراق به همراه ارباب و سبعبیت نظامی آمریکا، سیاه ترین نیروهای سیاسی و اجتماعی را در عراق، و درکل منطقه، به حرکت در آورده است. حمله آمریکا و اشغال عراق بزرگترین منبع نیرو را برای اسلام سیاسی در عراق و در کل منطقه فراهم آورده است. عراق به مکه اسلام سیاسی تبدیل شده. سیاست غرب و بویژه آمریکا بیش از تبلیغات هر

کمونیست: منشور کنگره آزادی عراق و مباحثاتی که در باره ضرورت کنگره آزادی عراق از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵ توسط کوروش مدرسی نوشته شده، جواب به معضلاتی است که بعد از حمله آمریکا به عراق و اشغال این کشور و نابودی یک جامعه و استیصال کامل مردم آن نوشته شده است. امروز و در شرایطی که گروه تروریستی داعش در عراق فعال شده است و جامعه عراق یک بار دیگر به میدان جدال جریانات ناسیونالیستی، قومی و مذهبی تبدیل شده است، خواندن بحث و طرحهایی که انزمان حول لزوم تشکیل کنگره آزادی عراق مطرح شد که منشور کنگره آزادی عراق یک بخش آن است ضروری است. به همین دلیل آنرا در این شماره کمونیست آورده ایم و مباحثات حول این مسئله هم در سایت کوروش مدرسی و هم در سایت حزب حکمتیست قابل دسترسی است توجه خوانندگان را به این منشور جلب میکنیم.

موقعیت امروز در عراق؛ نیروهای درگیر

عروج داعش و پوست اندازی

منطقه باید سرنگون کرد و از سر راه زندگی بشریت آزادیخواه برداشت. برچیدن جمهوری اسلامی و بساط حاکمیت سرسپردگان آن در عراق و سوریه و منطقه، راه را برای دست بردن به ریشه، برای برچیدن سرمایه داری که منشا فجایع معاصر و احیاء و بازتولید ارتجاع مذهبی در غرب و شرق جهان است هموار خواهد کرد."

ابتدا باز هم یادآوری کنم که دولت عراق ترکیبی از جناح مالکی، جریانات سنی و همزمان ناسیونالیستهای کرد است. همه اینها در سرکوبگری مردم و مصیبتی که بر آنان رفته است سهیم هستند. جلال طالبانی در کل ده سال مورد اشاره فاتح شیخ رئیس جمهور عراق و بارزانی نیز رئیس اقلیم کردستان بوده است. چرا در ذهن فاتح شیخ کل اینها جایی ندارند و قلم گرفته میشوند و مالکی به تنهایی علم میشود. چرایی این را بعدا اشاره خواهم کرد.

از این مهمتر در کل بحث فاتح شیخ فاکتور غرب، جنگ خلیج، نقش دولت آمریکا و اشغال عراق و کل جنایاتی که بر مردم عراق رفته است فراموش شده است. داعشها نتیجه نظم نوین جهانی به سرکردگی آمریکا و اشغال عراق هستند. عراق را به ویرانه ای تبدیل کردند، هر آنچه نشانه تمدن بوده را از بین برده اند. صدها هزار انسان را کشته اند و میلیونها نفر را آواره کرده اند. جامعه ای را به ویرانه تبدیل کرده اند، جامعه ای اشغال شده و مردمی تحقیر شده، محاصره اقتصادی شده و بی ارش کرده از طرف غرب، زمینه رشد هر دارودسته جنایتکاری را به نام مبارزه با آمریکا، مبارزه با اشغال ایجاد کرد. تولد داعش، مقتدا صدرها و دهها دارودسته جنایتکار دیگر، نتیجه جنایات غرب و در راس آن آمریکا و متحدین محلی آنها و از جمله ناسیونالیستهای کرد در عراق بوده و هست. دولت قومی مذهبی ای که به مردم عراق با مالکی، طالبانی، بارزانی و سنی ها و.. تحمیل کرده اند همگی در سایه کشتار مردم عراق و اشغال این کشور میسر شده است.

علاوه بر اینها داعش و داعشها در سوریه متحد غرب بودند. اینها جبهه "انقلاب" ناتو و اپوزیسیون

اژیتاتور اسلامی برای اسلام سیاسی نیرو جمع آوری کرد و کماکان این کار را میکند. بعلاوه دولت آمریکا برای کنترل عراق به یک مدل مذهبی – عشیره ای روی آورده است که به بیش از همیشه عراق را به یک کشور اسلام زده تبدیل کرده است.

مثلث جمهوری اسلامی ایران، اسلام بن لادنی و جریانات اسلامی شیعه و سنی یک رکن اساسی تباهی سیاسی و اجتماعی جامعه عراق هستند. در مقابل آمریکا، جریانات اسلامی تحت عنوان "ناجیان" کرامت انسانی از دست رفته مردم عراق ، بعنوان تضمین کنندگان "امنیت" مردم، بعنوان تجدید سازمان دهندگان بنیاد های "زندگی منی" و "خدمات اجتماعی" در عراق مردم را به انقیادی مهلک تر کشانده اند. انسانیت و ارزشهای انسانی زیر فشار جریانات اسلامی به پایین ترین حد خود تنزل پیدا کرده است.

جریانات ناسیونالیست کرد به دنبال منافع خود و برای شریک شدن در قدرت بر تباهی زندگی مدنی در عراق و خانه خرابی بخش های دیگر مردم عراق سرمایه گذاری کردند. نفرت قومی و ملی هرگز در عراق به اندازه امروز عمیق نبوده است. این سیاست ناسیونالیسم کرد علاوه بر سرگردانی و بلاتکلیفی اجتماعی در کردستان عراق بیش از همیشه ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم ترک و کشمکش قومی را به میدان کشیده است.

در مقابل نیروهای آمریکا و اسلام سیاسی از طرف دیگر در عراق یک نیروی سوم در حال تلاش برای بیرون کشیدن جامعه از این سیاهچال است. مردم به ستوه آمده از سرکوب، تحقیر و ذلت در چنگال مثلث اسلامی ها، قوم پرستان و نیروهای آمریکائی؛ طبقه کارگر به نابودی فیزیکی کشانده شده؛ جوانانی که چشم به آینده ای امید بخش دوخته

متحد دولت آمریکا و هم پیمانان منطقه ای آنها چون عربستان و قطر و ترکیه بودند. در سوریه هم اتفاقا اینها در جبهه مخالف جمهوری اسلامی قرار داشتند.

فاتح شیخ تمام این حقایق را قلم میگردد تا از طرفی مخالفت خود با جمهوری اسلامی به عنوان محور شر دنیا را نشان دهد و علاوه بر این بر سر ناسیونالیسم کرد نیز آب تطهیر بریزد. سرانجام ماجرا هم به این خاتمه می یابد که برای مبارزه با اسلام سیاسی و نابودی داعشها، باید جمهوری اسلامی را نابود و پایین کشید. اینکه جمهوری اسلامی یک پای تروریسم اسلامی در منطقه بوده و هست، شکی در آن نیست و جزو مفروضات است و نابودی اش به منفعت انسانیت آزادیخواهی و تمدن بشری است . اما حذف دولت آمریکا و دولتهای غربی و چشم پوشی از تروریسمی که آنها مهندسی کرده اند، دیگر غیر قابل تحمل و گذشت است. فاتح شیخ فراموش کرده است که بنیاد داعشها توسط دولت آمریکا در افغانستان برای مقابله با روسیه در دوره جنگ سرد مهندسی شد. در عراق ، لیبی و در سوریه انواع داعشها به عنوان جبهه انقلاب ناتویی ساخته، مسلح و اجیر شدند و خرجشان داده شد. تا امروز هم جبهه النصر که با جریان القاعده ایی سنی در عراق متحد شده و داعش را ساخته اند، پول و امکاناتشان را عربستان میدهد.

اما شاه بیت فاتح شیخ آنجا است که فرصتی را برای حل رابطه نابرابر جامعه کردستان(بخوان بورژوازی کرد) با دولت مرکزی عراق یافته است. فاتح شیخ مینویسد:

"وقت آن است که تاریخ رابطه جامعه کردستان عراق با دولت مرکزی عراق برای همیشه از گذشته نابرابر و ناعادلانه و فاجعه بار گسسته شود و بر مبنایی عادلانه و متمدنانه گذاشته شود و حل و فصل گردد. علاوه بر تجربه چندین دهه جدال و کشمکش پرفاجعه، تجربه نزدیک دو دهه گذشته و مشخصا تجربه رابطه ناروشن و ناپایدار یازده سال اخیر میان منطقه کردستان و دولت بغداد نشان داده است که راههای بینابینی ازجمله ترتیبات موهوم موسوم به "اتحاد فدرالی" کارساز نیستند."

آیا فاتح شیخ میتواند توضیح بدهد که در دو دهه

اند؛ زنانی که توسط اسلام سیاسی و عشیره گرانی بدوی به تباهی سوق داده میشوند؛ و روشنفکران آزادیخواه در تلاش رهائی از این وضع هستند.

لازمه برون رفت از وضعیت کنونی

لازمه برون رفت از وضعیت کنونی کوتاه کردن دست همه بازیگران این تباهی از زندگی مردم عراق است. هیچ یک از بازیگرانی که بانی وضعیت کنونی هستند نمیتوانند منشا خاتمه دادن به وضعیت کنونی باشند. هریک از این نیروها وجود خود را با وجود دیگری توجه میکند و از آن نیرو میگردد. جریانات اسلامی و ناسیونالیسم عرب از واقعیت اجتماعی اشغال عراق و تحقیر و انقیاد مردم عراق انزوی میگیرند، سببیت، خصلت فوق ارتجاعی و جنایتکاری جریانات اسلامی و دارو دسته های فاشیستی قومی به اشغال عراق توسط آمریکا نوعی توجیه داده است.

راههایی که سنتا در مقابل مردم عراق قرار داده میشود هیچکدام امکان نجات مردم از وضعیت کنونی را فراهم نمیکند. راههای سنتی به سه دسته عمومی تقسیم میشوند:

۱ - سازش با اسلامی ها: سازش با اسلامی ها به دلیل مقابله با آمریکا و یا اغماض نسبت به ماهیت ارتجاعی و خصلت جنایتکارانه آنها فاجعه آفرین است. این سیاست سر از همراهی با جریانات اسلامی در می آورد. این سیاست نه تنها در تغییر وضع کنونی ناتوان است، بلکه با تقویت موقعیت جریانات اسلامی در عراق و توجیه خصلت فوق ارتجاعی آنها مردم شرافتمند و بشریت متمدن در سایر نقاط جهان را نا امید از دیدن دریچه ای انسانی بروی آینده مردم عراق از میدان اعتراض فعال به وضع موجود بیرون میکند و عملا دست

فرصتی برای سهم بیشتر کردها از دولت مرکزی پیش آمده است. انگار جامعه کردستان، کارگر و مردم زحمتکش در این بخش تاکنون سهمی را از پول و امکاناتی که بدست حکومت اقلیم افتاده است گرفته اند. انگار در جامعه کردستان فاتح شیخ، همه آحاد آن جامعه از بارزانی و طالبانی و دهها میلیاردی با میلیونها کارگر و انسان محروم همه یک منفعت دارند، انگار پرداخت پول و امکانات بیشتر به دولت اقلیم خودبخود به کارگر و مردم محروم هم میرسد. انگار کانال جواب به محرومیت مردم کارگر زیر بغل بورژواهای مرتجع را گرفتن است. این برادری به نام جامعه کردستان علاوه بر خاک پاشیدن به چشم کارگر کرد زبان، پشت کردن به منافع عمومی طبقه کارگر در کل عراق است. معلوم نیست چرا فاتح شیخ یکدفعه "کرد" میشود و در فکر این جغرافیای معین و آنهم رابطه عادلانه تر سران مرتجذ و ضد کارگر این منطقه با دولت مرکزی است. اکنون در دنیای واقعی مشکل ستم گری ملی در جریان نیست، نفق ملی و نفرت ملی و مذهبی در کل این جامعه برای منافع زمینی باد زده میشود. اما بورژوازی کرد به مدینه فاضله خود رسیده است. بارزانی و طالبانی و دهها بورژوای دیگر در همین ده سال به یکی از پولدارهای بزرگ جهان تبدیل شده اند.

برای یک دقیقه فرض کنید کمونیستی فرضی از فلوجه، از تکریت و موصل درست موضع "کمونیستی" مثل فاتح شیخ را اتخاذ کند. چه باید بگوید؟ آیا نباید به جای سهم جامعه کردستان، خواهان سهم جامعه "سنی" مذهب عراق بشود؟ آیا نباید از موضع مردم منتصب به سنی، خواهان سهم بیشتر و رابطه عادلانه تر این بخش(بخوان عشایر و قدیم بعثتها و داعش) با دولت مالکی بشود. آیا حق ندارم بگویم فاتح شیخ لباس "ملت" کرد را به تن کرده است و در فکر سهم این بخش و رابطه ای به نفع این بخش و... است. آیا میشود از فاتح شیخ سوال کرد که تفاوت این جهتگیری با بارزانی و طالبانی از زاویه سهم چه می تواند باشد؟

۴ ژولای ۲۰۱۴

گذشته مورد اشاره اش کدام رابطه نابرابر و علیه چه کسانی از طرف دولت مرکزی در جامعه کردستان حاکم بوده است. در دو دهه گذشته جلعه کردستان در دست بورژوازی کرد بوده است. دولت عراق هم از وقتی که تشکیل شده است، ترکیبی از مالکی و همراهان مرتجش، تا رئیس عشیره های سنی و تا ناسیونالیست های کرد بوده است. در این میان طبقه کارگر در سراسر عراق و اقشار محروم مردم جز محرومیت و فقر و جنگ و تباهی سهمی نداشته اند. بحث فاتح شیخ هم مربوط به کردستان است و نه هیچ جای دیگر. رابطه بهتری برای جامعه کردستان، یا رابطه عادلانه تر به زبان بی زبانی چیزی جز سهم خواهی بیشتر برای ناسیونالیستهای کرد نیست. فرض کنیم رابطه عادلانه میان دولت مرکزی و جامعه کردستان (بخوان اتحادیه میهنی و بارزانی) برقرار شد، به کارگر و مردمی که در این منطقه زندگی میکنند چه مربوط؟ اگر سهم این بخش کم است، آیا آن بخشی که دست مالکی است کارگران بصره و بغداد و... سهم بهتری دریافت میکنند؟ سهم بیشتر برای کی و فاتح شیخ سنگ دفاع از کی را به سینه میزند؟ رابطه دولت مرکزی در این ده سال که فاتح ناراضی است تنها با احزاب عشیره ای و بورژواهای تازه به قدرت رسیده کردستان، با بارزانی و طالبانی است. آیا نیر از این است که فاتح شیخ به این رابطه ناراضی است؟ آیا این پیام در دنیای واقعی جزب احساس همدردی با این دو جریان و ناسیونالیسم کرد معنی دارد. میگوید رابطه تاکنون عادلانه نبوده است و باید عادلانه کرد، این طرف رابطه که ده سال است ناعادلانه است و فاتح میخواهد عادلانه شود نماینده کی است؟ جنگ فاتح شیخ بر سر سهم مردم محروم، بر سر سهم کارگر و انسان ستمدیده در عراق و حتی کردستان نیست. جامعه کردستان اسم رمز طرف حساب دولت مالکی که حاکمین اقلیم کردستان است میباشد، کسانی که نماینده سرمایه داران کرد هستند و فاتح هم به حال آنها دل میسوزاند. اگر سوی این بود اسم رمز جامعه کردستان را بر آن نمیگذاشت. علاوه بر این در ۱۰ سال گذشته بخشهایی از طبقه کارگر این مملکت که در خارج مناطق کرد زبان هستند، به مراتب با معضلات جدی تر، فقر بیشتر و ناامنی بیشتر دست و پنجه نرم کرده اند. اما اینها هیچکدام مشکل فاتح شیخ نیست. فاتح شیخ دنبال فرصتی است برای کرد، برای کردستان. متاسفانه ایشان نیز یادش افتاده است و شوق زده شده است که

طلوع خونین نظم نوین جهانی

جنگ آمریکا در خاورمیانه

منصور حکمت



طلوع خونین نظم نوین جهانی

جنگ آمریکا در خاورمیانه

مقدمه:

اگر کسی بخواهد دلایل واقعی اوضاع امروز عراق و جنگ و جدال دسته جات مختلف، تحریکات قومی و مذهبی و عرج باندهای سیاه نه تنها در این کشور بلکه در خاورمیانه را ببیند، باید یک‌بار دیگر به تحولات سه دهه گذشته و به عروج و افول نظم نوین جهانی به سرکردگی دولت آمریکا نگاه کند. حمله به عراق در سال ۹۱ و حمله دوم به این کشور و اشغال کامل آن در سال ۲۰۰۳ به بهانه مبارزه با صدام حسین، یکی از مراحل مهم و قابل توجه در این پروسه و بعد از فرو ریختن دیوار برلین است. به همین دلیل مقاله طلوع خونین نظم نوین جهانی از منصور حکمت را اینجا و در این شماره کمونیست منتشر میکنیم. این مقاله در سال ۱۳۶۹ نوشته شده است. در این نوشته که ۲۴ سال قبل به رشته تحریر در آمده رشته بسیاری از وقایع امروز خاورمیانه و عراق را میتوان یافت. از همه خوانندگان کمونیست درخواست میکنیم که یک بار دیگر و در دل تحولات امروز خاورمیانه و اوضاع کنونی عراق این نوشته را بخوانید.

کمونیست ماهانه

آفریقای جنوبی، بخاطر امتناعش از برسمیت شناختن هویت انسانی اکثریت ساکنینش، یا روی خود آمریکا، برای چندین دهه ارباب بی وقفه بشریت. تصور کنید که از کار انداختن سلاحهای نابودی جمعی که در آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل و هر کشوری که وسعت می رسد انبار شده است به چند فقره پرواز جنگنده‌ها و بمب افکن‌ها و شلیک چند موشک

کروز نیاز می‌داشت. فکر کنید اگر واقعا بنا بود کنترل انحصاری نه فقط بر نفت، بلکه همچنین بر گندم، تکنولوژی، اطلاعات، دارو و غیره جلوگیری کنیم چه جنگهایی می‌بایست برپا شود. اگر بنا بود همه دیکتاتوری‌ها محاصره شوند چه تعداد کشتی لازم می‌شد. اگر بنا بود همه جنایتکاران جنگی، مستقل از نژاد و عقیده و ملیت و آداب معاشرتشان محاکمه شوند به چه تعداد قاضی و سالن دادگاه نیاز بود. تصور کنید که اقام

برای رام کردن همه ابرقدرت‌های دست به ماشه در سطح جهانی و منطقه‌ای محیط زیست را با چه خطرات عظیمی روبرو می‌کرد. و بالاخره هزینه مالی اینها را در نظر بگیرید. هیچ ژاپن و عربستان سعودی‌ای نمی‌توانست آنقدر پول رو کند. واقعا کابوسی می‌شد. همینطور که هست خوب است، امن‌تر است. بیانیید به کارناوال خودفریبی و خودپرستی قومی اروپایی - آمریکایی بپیوندم. بیانیید در شوق و ذوق کودکانه "مخبرین بیطرف" و مفسرین تلویزیونی "متخصص"مان، در بازیهای جنگی کامپیوتری جدیدشان در عالم واقعی، سهیم شویم.

یا شاید هم نه. بجای این بهتر است خود را از مفروضات و توجیهاتشان خلاص کنیم و به مسائل واقعی این جنگ توجه کنیم. این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان برآستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم

آزادانه و آگاهانه نظام حکومتی تشکیل شده و مردم را سازمان میدهد. سازمانی که مردم را برای دفاع از خود و برای بدست گرفتن مقدرات خود متحد میکند و سازمان میدهد. سازمانی که در سطح بین المللی جنبش برای نجات مردم عراق از دست دو قطب تروریستی جهانی را نمایندگی میکند و میتواند نیروی بشریت متمدن در سراسر جهان را بسیج کند.

نجات عراق، نجات نسل امروز و نسلهای آینده مردم عراق و کل منطقه از تباهی که این دوقطب تروریستی به آن تحمیل کرده اند در گرو شکل دادن به چنین حرکت توده ای است.

اهداف کنگره آزادی عراق عبارتند از:

۱- اشغال عراق خاتمه یابد - نیروهای آمریکاباید فوراً از عراق خارج شوند

۲- دست جریانات اسلامی از زندگی مردم کوتاه شود.

۳- حق مردم برای تعیین آزادانه و آگاهانه نظام حکومتی عراق تضمین شود.

۴- بازگرداندن مدنیت به جامعه عراق
برنامه کنگره آزادی عراق عبارت است از کوتاه کردن دست همه بازیگران تباهی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و معنوی از زندگی مردم در عراق. لازمه این کار بدست گرفتن قدرت در همه سطوح است. مردم باید حول پلاتفرم کنگره آزادی عراق برای تضمین امنیت، معاش و آزادی متشکل شوند و مقدرات خود را، در هر جا که میتوانند، بدست بگیرند.

هدف بلاواسطه کنگره آزادی عراق بدست گرفتن قدرت تشکیل یک دولت موقت غیر قومی و سکولار است که اقلام زیر را بعنوان قانون اعلام میکند و اجرای آنها را تضمین مینماید:

۱- اخراج نیروهای آمریکایی و هم پیمانان آن، انحلال کلیه نهادهای سیاسی، اقتصادی و نظامی و شبه نظامی که دولت آمریکا در ارتباط با اشغال عراق و برای کنترل اقتصادی، نظامی و سیاسی

عراق ایجاد کرده است. لغو کلیه قوانینی که در این رابطه تنظیم گردیده است.

۲- انحلال و خلع سلاح کلیه گروههای نظامی و شبه نظامی وابسته به گروههای اسلامی و مافوق مردم، تحت کنترل گرفتن کامل کلیه امکانات تسلیحاتی، تدارکاتی و اموال و دارائی های این ارگانها و نهادها.

۳- قابل دسترس کردن کلیه آرشوها، بایگانی‌ها و پرونده های دولت صدام، حزب بعث و دولت کنونی برای مردم.

۴- مصادره کلیه موقوفات و اموال و دارائی های نهادهای اسلامی و استفاده از آنها برای رفع نیازهای مادی، معنوی، تفریحی، سیاسی و اجتماعی مردم.

۵- تامین ملزومات دادن قدرت به مردم برای دفاع از آزادی، برای سرکوب تعرض هر نیروئی به آزادی ها و حقوق مردم.

۶- اعلام جدائی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش.

۷- لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشاء مذهبی دارند. اعلام آزادی مذهب و بی مذهبی.

۸- اعلام آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، تحزب و اعتصاب.

۹- اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.

۱۰- اعلام برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرفنظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.

۱۱- آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

۱۲- لغو مجازات اعدام.

۱۳- دسترسی همگانی بویژه تشکلهای توده ای مردم و احزاب سیاسی به رسانه های جمعی دولتی.

۱۴- تضمین بیمه بیکاری مکی برای همه افراد آماده بکار بالای ۱۶ سال. پرداخت بیمه بیکاری مکی و سایر هزینه های ضروری به کلیه کسانی که به علل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار ندارند.

۱۵- ارجاع به مجمع نمایندگان مستقیم مردم برای

تعیین نظام آینده حکومتی و تهیه قانون اساسی حداکثر ظرف ۶ ماه.

۱۶- برگزاری فوری یک رفراندوم در کردستان در مورد جدا شدن کردستان از عراق و یا ماندن بعنوان اتباع متسواى الحقوق با ساير مردم عراق.

وظایف کنگره آزادی در داخل عراق:

الف - مردم را در شبکه های محلی، و در "خانه های مردم" متحد و متشکل میکند،

ب - قدرت لازم برای عقب راندن نیروهای اسلامی و ناسیونالیست از زندگی مردم را تامین میکند

ج - فشار کافی به آمریکا برای خارج شدن از عراق را وارد میکند.

د - محمل به قدرت رساندن مردم در هر محدوده و در هر شرایطی میشود.

ه - روشنگر، سازمانده و رهبر مردم در این جدال سرنوشت ساز میگردد.

و - دفاع از خود حق هر انسان است. در شرایطی که دولتی وجود ندارد و حق زندگی هرکس به اندازه قابلیت او در دفاع از خود است، اقتدار و قابلیت دفاع مسلحانه مردم از خود یک رکن حیاتی ادامه حیات است. کنگره آزادی عراق تلاش میکند که محمل چنین قدرتی برای مردم باشد.

وظایف کنگره آزادی در خارج کشور

یک رکن دیگر قدرت کنگره آزادی عراق بسیج بشریت متمدن در خارج کشور است. کنگره آزادی

عراق در خارج کشور، چه در میان عراقیان سلکن کشورهای دیگر و چه بخصوص در میان مردم

آزادخواه این کشور ها دست به عضو گیری وسیع و بسیج مردم خواهد زد. جلب حمایت مادی و

معنوی مردم در خارج کشور یک منشا مهم تامین مالی این حرکت است. اعمال فشار بر دولت ها

مختلف در جهت منافع این جنبش و بسیج داوطلب برای کار در عراق در چارچوب نیازهای این حرکت از اهداف دیگر فعالیت کنگره آزادی عراق

در خارج کشور است.

طلور خونین نظم نوین

اصلی، و معضل محوری در هر کوششی برای شکل دادن به یک "نظم نوین"، در خود غرب نهفته است. سقوط شرق همچنین مترداف با زوال غرب بعنوان قطب مقابل آن است. یعنی زوال آن موجودیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی که برای محاصره و شکست بلوک شوروی پس از جنگ دوم جهانی حدادی شده بود. غرب، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت اقتصادی - سیاسی، بر مبنای هژمونی و یا به اصطلاح "نقش رهبری" ایالات متحده بنا شده بود. حفظ این نقش، و یا حتی گسترش آن، در دنیای متحول سیاست پس از جنگ سرد، چکیده دورنمای آمریکا برای "نظم نوین جهانی" است .

تا قبل از بحران اخیر در خاورمیانه بنظر می رسید که چنین دورنمایی فاقد محمل عملی برای تحقق خویش است. عروج ژاپن و آلمان غربی بعنوان قدرتهای عظیم اقتصادی، حرکت بسوی وحدت اروپا و تحقق عملی وحدت دو آلمان، چرخش سیاسی در کشورهای اروپای شرقی به نفع راست طرفدار بازار، و بالاخره گشوده شدن اقتصادی و سیاسی خود شوروی بروی غرب، غرب قدیم را از هر لحاظ تخریب و تضعیف کرده بود. نه فقط نقش رهبری آمریکا، بلکه خود نهادهایی که محمل و ضامن هژمونی آمریکا بودند، نظیر ناتو، هر دم زاندر و بیخاصیت تر بنظر می رسیدند. کل سیاست خارجی آمریکا جهت و تمرکز خود را از دست داده بود. حتی برخی از سر سخت ترین سلحشوران جنگ سرد در راست افراطی سیاست آمریکا به مدافعین انزواطلبی تبدیل شده بودند. بحران خلیج به دولت آمریکا امکان داد تا برای معکوس کردن این روندها وارد عمل شود. جرج بوش در سخنرانی اخیر خود در اجتماع خبرگزاران مذهبی نیات آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت‌انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ "اعاده رهبری" و "قابل اتکاء بودن" آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین‌المللی نظیر مساله فلسطین می‌تواند در سایه "نقش رهبری کننده آمریکا" حل و فصل شود .

آمریکا به فرصتی که اشغال کویت توسط عراق ایجاد کرده بود چنگ انداخت تا خود را بعنوان یک ابرقدرت مجدداً به کرسی بنشانند. به کمک کمپین عظیمی از تبلیغ و تحریک که توسط ژورنالیزم نوکر و مجهز در غرب، که خود محصول بی تفاوتی سیاسی تودهای دهه هشتاد است، به پیش برده شد، یک شبه یک "امپراطوری شر" جدید ساخته شد. یک کشور جهان سومی با جمعیتی کمتر از ۱۷ میلیون، مقروض و تماماً وابسته به صدور نفت به غرب و فرسوده از جنگ هشت ساله با کشور همسایه‌اش ایران، یک خطر تهدید کننده جهانی تصویر شد. یک مساله منطقه‌ای که تحت شرایط دیگری با فشارها و مانورهای سبلی

و دیپلوماتیک پاسخ می‌گرفت، تا حد یک کارزار مرگ و زندگی برای "جهان متمدن" بزرگ جلوه داده شد. اروپای قاره با تزلزل به خط شد. هلموت کوهل و میتران، چهره‌های یک اروپای بورژوازی متحد و مدعی، توسط بوش و بیکر، سملهای قدرت فائقه آمریکا، به حاشیه رانده شدند. غول ژاپن به یک صندوقدار مطیع تنزل داده شد. حیاتی بودن "نقش رهبری کننده" آمریکا در نظم سرمایه‌دارانه جدید جهان به اروپا یادآوری شد .

در حالی که عراق صحنه جنگ است، مسائل محوری‌ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. نمایش قدرت و "رهبری" آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقبایش در غرب پس از جنگ سرد بشد . عاملی که در عین حال پیش شرط تفوق جهانی آمریکا نیز هست. اما تلاش آمریکا خلاف منطق سرمایه‌داری امروز عمل می‌کند که تجدید نظری اساسی در موازنه قدیم و شکل‌گیری آرایش اقتصادی و سیاسی بورژوازی جدیدی را ایجاب می کند. ماهیت شکننده "ائتلاف" امروز در مقایسه با همبستگی درونی‌ای که اتحاد غرب دهها سال در مقابل با بلوک شرق از خود نشان داد محدودیت های تاریخی تلاش آمریکا را تاکید می‌کند .

فلسطین و کویت: پیوند

در سنگرهای مقابل، نه عراق بعنوان یک کشور یا رژیم سیاسی، بلکه ناسیونالیسم عرب بعنوان یک نیروی منطقه‌ای را می یابیم - حریف دیگری در کشمکش برای شکل‌دادن به نظم جدید. این ناسیونالیسم خلق گرایانه و ضداستعماری قدیم نیست، بلکه پرچم بورژوازی عرب پس از اوپک است. مبارزه جویی این ناسیونالیسم از استیصال فقرای عرب یا مصائب مردم فلسطین مایه نمی‌گیرد، بلکه حاصل امکانات مادی‌ای است که بر روی دولتهای بورژوازی عرب برای بهبود موقعیت‌شان در اقتصاد جهانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت گشوده شده است. تقابل و موازنه قدیم بین شرق و غرب مدتها چنین انتظاراتی را عقیم گذاشته بود. نفوذ غرب در خاورمیانه بر

اسرائیل و ایران، بعنوان ستون های سیاست محاصره شوروی، متکی بود. حتی دولتهای عربی طرفدار غرب، اردن، عربستان سعودی و بعدها مصر، قادر به برقراری چنان پیوند اقتصادی و سیاسی فشرده‌ای با غرب که اسرائیل و ایران زمان شاه از آن بهره‌مند بودند و شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت تکنولوژیکی محسوب می‌شد نبودند. بعلاوه مدتها قبل از سقوط نهایی بلوک شرق دیگر روشن شده بود که این بلوک از ارائه هرگونه چهارچوبی برای رشد اقتصادی در کشورهای منطقه نفوذ خود ناتوان است. اما مادام که ملاحظات وسیع‌تر جهانی غرب را به اسرائیل گره می‌زد، اینکه کشورهای عربی، با جمعیتی ۵۰ برابر اسرائیل و منابع وسیع اقتصادی، نفت و

نیروی کار، در صحنه سیاست بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفوذی بهمان درجه موثر بدست بیاورند ممکن نبود. و اینجا پیوند غیر قابل انکار جنگ اخیر با مساله فلسطین آشکار می شود. مستقل از اینکه سران عرب سرسوزنی بفکر مصائب مردم فلسطین هستند یا خیر (که عموماً نیستند)، مساله فلسطین به شاخص برخورد غرب و آمریکا به جهان عرب تبدیل شده است. اسرائیل و مساله فلسطین مانع جوش خوردن اقتصادی و سیاسی کامل جهان عرب با غرب است. بقول عرفات، اعراب می‌خواهند با غرب باشند اما "نه بعنوان برده بلکه بعنوان شریک". مصر کوشید تا از طریق فاصله گرفتن از امر پان عربیسم و رسیدن به توافق جدی‌گانه با اسرائیل به این هدف برسد. این استراتژی شکست خورد. ناسیونالیسم میلیتانت می‌خواهد با نمایش قدرت به همین هدف برسد. با غرب می‌جنگد تا با شرایط مناسب‌تری به آن ملحق شود .

اشغال کویت توسط عراق در بدو امر یک اقدام نظامی سراسر عراق برای رسیدن به اهداف کشوری خویش بود. بهترین سناریو از نظر عراق یک الحاق بی‌سر و صدا و بدون عواقب فوری در منطقه بود. اما هنگامی که این حرکت با مقاومت شدید غرب روبرو شد، اقدام عقیم مانده عراق بعنوان خدمتی به آرمان وسیع‌تر و منطقه‌ای توسط ناسیونالیسم عرب در آغوش گرفته شد .

درک اینکه چرا ناسیونالیسم عرب میدان عمل خویش را وسیع‌تر می‌بیند و چرا یک جنگ نابود کننده هنوز می‌تواند یک پیشروی سیاسی محسوب شود دشوار نیست. سقوط بلوک شوروی اهمیت استراتژیکی اسرائیل برای غرب را کاهش داده است. روزی که واقعیات اقتصادی و مردم شناسانه منطقه خود را به سیاست غرب تحمیل کنند دور نیست. تغییر جغرافیای سیاسی کهنه جهان، همچنانکه از رویدادهای اروپا، شوروی، یمن و کره پیداست، امر محتوم است. تقسیم بین‌المللی قدرت میان دول بورژوازی ناگزیر باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و قطبهای اقتصادی و سیاسی جدیدی که در نتیجه توسعه تکنولوژی و بین‌المللی شدن سرمایه، خارج از قلمروهای سرمایه‌داری پیشرفته ظهور کرده‌اند را در بر بگیرد. موازنه خشکی که توسط قطب بندی قدیم شرق و غرب ایجاد شده و ابقاء می‌شد در هم شکسته است. نیروهای رو به عروج در سطح منطقه‌ای می‌توانند به اینکه با عمل قاطعانه بر سرنوشت خویش تاثیر بگذارند امیدوارتر باشند .

برخی از اهداف ناسیونالیسم میلیتانت عرب فی‌الحال متحقق شده است. نتیجه نظامی جنگ هرچه باشد، تغییرات فاحشی در منطقه به ضرر اسرائیل هم اکنون در جریان است. ادامه روند فطی بهبود مناسبات آمریکا و اسرائیل، که تحویل پول و موشک به اسرائیل نشانه آن است، در آینده دشوار بنظر می رسد. با پایان جنگ فشار غرب، و

یابهرحال اروپا، بر اسرائیل شدت خواهد گرفت. ناسیونالیسم عرب تا همینجا توانسته است برسمیت شناسی وزنه اقتصادی و سیاسی جهان عرب را به غرب تحمیل کند. تا همینجا غرب خود را به سازشهایی بر سر مساله فلسطین متعهد کرده است که تا دیروز سابقه نداشت. بعلاوه فواید جنی‌ای هم وجود داشته است. در خاورمیانه ناسیونالیسم ایتکل عمل را از پان اسلامیسیم بازپس گرفت. اسلام به نقش درجه دوم خود در سیاست جهان عرب، بعنوان یک ابزار بسیج در خدمت عمل سیاسی ماهیتا ناسیونالیستی، رجعت داده شد. کشمکش اخیر کمک کرده است که حتی در ایران پرونده جناح پان‌اسلامیستی حزب‌الله بسته شود. برای خود عراق نفس بقاء، پس از یک مقاومت نظامی آبرومندانه، یک پیروزی سیاسی، و در دراز مدت حتی نظامی، محسوب می‌شود. اشغال عراق توسط آمریکا و یا حتی حضور نظامی دراز مدت آمریکا در منطقه قطعاً جنگ حاضر را به ویتنام دومی برای این کشور تبدیل می کند. وضعیتی که به احتمال قوی به شکاف در اتحاد غرب و انزوا ی آمریکا از اروپای قاره خواهد انجامید. سوی این حالت، موقعیت عراق بعنوان یک کشور ذینفوذ در جهان عرب تحکیم خواهد شد .

این جنگ باید متوقف شود

این جنگ باید متوقف شود، در درجه اول به دلیل توحشی که به نمایش می گذارد. این جنگ تا هم اکنون هزاران بیگناه را قربانی کرده است. کل ایده بمباران با "دقت جراحی" یک افسانه است. یک کشور به تمامی با بمب کوبیده شده است. مردم از کوچک و بزرگ با بمب و موشک به قتل می‌رسند و یا از نبود آب و برق و دارو و بهداشت جان می‌دهند. فجایع این جنگ برای مردم بیگناه و غیر نظامی عراق نمی‌تواند تا ابد توسط رسانه های غربی سرپوش گذاشته شود. وقتی حقایق برملا شوند، که دارد بتدریج چنین می شود، بشریت شرمسار خواهد شد .

این جنگ باید متوقف شود، به دلیل عقب گرد سیاسی، فرهنگی و اخلاقی‌ای که به کل جهان تحمیل می کند. نشانه‌ها فی‌الحال در دست اند. دخالتگری نظامی ابرقدرتها، شووینیسیم ملی، نژادپرستی، میهن‌پرستی، تعصب مذهبی، تروریسم و ژورنالیزم نوکر، اینها گوشه‌ای از نیروهای سیاهی هستند که با این جنگ افسار گسیخته‌اند. اینها مشخصات واقعی آن به اصطلاح "نظم نوین جهانی" هستند که دارد شکل می‌گیرد .

منصور حکمت

از نشریه کارگر امروز شماره ۱۰ - بهمن ۱۳۶۹، فوریه ۱۹۹۱ - اصل مقاله به زبان انگلیسی است. hekmat.public-archive.net #2270fa.html

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و افتناق سیاسی، آزادی از اجبار و انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شکوفائی فلاقیت های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری در برفورداری از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

منصور حکمت و جایگاه نقد مارکسیستی از سرمایه

سخنرانی آنر مدرسی به مناسبت هفته حکمت

این متن بر مبنای سخنرانی به مناسبت هفته حکمت در ژوئن ۲۰۱۴ در کلن تنظیم، تدقیق و تکمیل شده است. با تشکر از رفیق آزاد کریمی که بدون کمک او پیاده و تنظیم کردن این سخنرانی ممکن نبود.

با تشکر از حضور شما در برنامه هفته حکمت. مبحث "منصور حکمت و جایگاه نقد مارکسیستی از سرمایه" مبحث بسیار وسیع و در عین حال به شدت شیرینی است. این مبحث مستقل از ابعاد تئوریک آن، پایه‌های مارکسیستی و کمونیستی سیاست‌هایی که منصور حکمت را نشان می‌دهد. به قول منصور حکمت تصویر شما از اینکه چه چیزی باید تغییر کند، تعیین‌کننده کمونیسم شملت. جایگاه نقد مارکسیستی از سرمایه را از این واقعیت ناشی می‌شود.

منصور حکمت در دوره‌های مختلف و در دل جدال با جریان‌های معین نقد مارکسیستی از جامعه سرمایه‌داری و سرمایه و جایگاه چنین نقدی را در سیاست و پراتیک کمونیست‌ها را طرح کرده است. بخش اعظم این جریان‌ها امروز دیگر موجود نیستند. نتیجتاً ممکن است به نظر برسد که این جریان‌ها تمام شده‌اند، نقد منصور حکمت مختص به این جریان‌ها و مختص به این دوره معین است و با توجه به اینکه امروز دیگر این جریان‌ها وجود ندارد، چه در سطح ایران و چه در سطح دنیا، با همان تحلیل‌های غیر مارکسیستی از سرمایه و با همان فرمولبندی‌ها وجود ندارند، پرونده آن بحث‌ها تمام شده و بسته شده است. اما امروز کماکان شاهد طرح همان تبیین‌ها از سرمایه‌داری و سوسیالیسم، با فرمولبندی‌های جدید از طرف جنبش‌های بورژوازی، و باز هم به نام سوسیالیسم، کمونیسم و مارکس هستیم. جنبش اعتراضی طبقات دیگر که به نام چپ، سوسیالیسم و کمونیسم تبیینی غیر مارکسیستی از سرمایه‌داری و سوسیالیسم را طرح می‌کنند. نتیجتاً هر چند کاراکترها و سازمان‌های آن دوره، از "رزمندگان" و "پیکار" و "آرمان خلق" گرفته، تا "رنجبران" و "وحدت کمونیستی"، دیگر وجود ندارند، اما جنبش اجتماعی و اعتراضشان بعنوان اعتراض بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی ناراضی آن جامعه هنوز وجود دارد، هنوز تحت عنوان کمونیسم و سوسیالیسم ابراز وجود می‌کنند، در طبقه کارگر نفوذ دارند و هنوز همان تئوری‌ها را در قالب جدید و با فرمولبندی‌های جدید به نام نقد از سرمایه‌داری و آلترناتیو سوسیالیسم و کمونیسم تکرار می‌کنند. از این نظر نقد منصور حکمت از این کمونیسم بورژوازی کماکان معتبر و رجوع به آن برای هر مارکسیست و کمونیستی کماکان ضروری است.

ابتدا اشاره کوچکی به جایگاه تئوری و جدال تئوریک نزد منصور حکمت و مدت او در جدال تئوریک می‌کنم.

تئوری از نظر منصور حکمت، فی‌الغافه و در خود ارزشی ندارد. تئوری زمانی ارزشمند است و پرداختن به آن مهم است که نشان دهد کاربرد اجتماعی و کاربرد سیاسی آن چیست. بر متن پاسخگویی هر تئوری به جدال‌های سیاسی – اجتماعی موجود است که ارزش و اهمیت یک تئوری برای کمونیست‌ها مهم می‌شود. اهمیت مسلح شدن کمونیست‌ها به مارکسیسم و اهمیت تقابل با تئوری‌هایی که در پاسخگویی به جدال‌های موجود در جامعه می‌تواند طبقه کارگر را به مسیری جز انقلاب کارگری بکشد در این مسئله است. نتیجتاً تئوری عرصه‌ای نیست که کمونیست‌ها فی‌الغافه به آن علاقه دارند و یا هرگز یا بحث تئوریک به خودی خود پدیده مهمی است و باید به آن پرداخت. کاربرد سیاسی و اجتماعی تئوری است که یک تئوری را مهم می‌کند. اهمیت مارکس و هر

اقتصادی متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و استثمار است، آن وقت که سوسیالیسم شما، سوسیالیسم کارگری، یعنی لغو مالکیت خصوصی، لغو حاکمیت رابطه سرمایه بر تولید و شرایطی که در آن نیروی کار استثمار می‌شود. طبیعتاً سلب قدرت سیاسی و اقتصادی از بورژوازی، انقلاب کارگری و اقتصاد سوسیالیستی تفاوتی بنیادی با اقتصاد برنامه‌ریزی شده و مالکیت دولتی خواهد داشت. "اگر مارکس ثابت کرد که مالکیت خصوصی و سیستم دستمزد اساس سرمایه‌داری است، آنوقت کمونیسمی که واقعا به عنوان جنبش کمونیستی براف‌افتاده است جنبشی است برای لغو مالکیت خصوصی و علیه کار مزدی." (منصور حکمت). تصویر شما از اینکه چه چیزی باید تغییر کند، تعیین‌کننده کمونیسم شماست.

این در مورد مثلاً تبیین از ریشه‌های ستم برزن و معنی برابری و رهایی زن هم صدق می‌کند. اگر تبیین شما از ریشه ستم بر زن، مردسالاری مودها باشد راه دیگری برای برابری و رهایی زن انتخاب می‌کنید. اگر نابرابری زن را در عدم حضور زنان در مدیریت جامعه و رئیس جمهور شدن ببینید، حضور زنان در مدیریت جامعه از وزیر و نماینده مجلس شدن تا فرمانده ارتش و بالاخره رئیس‌جمهور شدن یک زن، از نظر شما قدمی در تحقق برابری و رهایی زن است. و اگر کمونیستی باشید که ریشه نابرابری و ستم بر زن را در مناسبات طبقاتی حاکم جستجو می‌کنید و ستم بر زن را یکی از بنیادهای سر پا ماندن نظم موجود می‌بینید، آنوقت جنبش شما برای رهایی کامل زن با جنبشی که تمام این امتیازات و برابری‌های حقوقی و اجتماعی را رهایی زن تعریف می‌کند، فاصله عمیقی دارد. فاصله عمیق جنبش برای رهایی زن که مستلزم تغییرات عمیق تری و بنیادی تری در پایه‌های سیستم سیاسی اقتصادی حاکم است با جنبش برای برابری‌های حقوقی و اجتماعی در چارچوب سیستم موجود از این امر ناشی می‌شود.

خلاصه کنم، نقطه شروع شما در انتقاد از هر پدیده‌ای، نقطه پایان راهتان را نشان می‌دهد. نقد به هر پدیده‌ای در عین حال تصویر از آلترناتیو آن پدیده، راه مبارزه برای تغییر آن، ابزارها و نیروی تغییر این واقعیت و متحقق کردن آلترناتیو آنرا تعیین می‌کند. از این زاویه نقد هر جریان به وضع موجود و به جامعه سرمایه‌داری جایگاه مهمی را در تعیین استراتژی، سیاست، تاکتیک و سازمان آن، در اینکه این نقد از زاویه چه طبقه‌ای است و نتیجتاً تبیین از انقلاب کارگری هر جریانی چیست، پیدا می‌کند. آیا مانند کمونیسم و سوسیالیسم بورژوازی، انقلاب کارگری را برای اقتصاد برنامه‌ریزی شده می‌خواهید؟ انقلاب کارگری را می‌خواهید تا رقابت از بین برود و کارگر رفاه بیشتری داشته باشد، یا اینکه بعنوان کمونیسم و سوسیالیسم کارگری انقلاب کارگری را می‌خواهید تا همه بنیادهای سیستم متکی به کارمزدی را ریشه کن کند؟

اهمیت جدال منصور حکمت با کل چپ خرده بورژوازی و بورژوازی بر سر نقد جامعه سرمایه‌داری، بر سر خصلت انقلاب، بر سر انقلاب کارگری و نیروهای آن و غیره از این مسئله ناشی می‌شود.

منصور حکمت در دو دوره بطور ویژه‌ای با کمونیسم بورژوازی بر سر اینکه نقد مارکسیستی از سرمایه به چه معنی است، جدال می‌کند. یکی در دوره انقلاب بین سال‌های ۵۹ تا حدوداً ۶۴ و دیگری در مباحث مربوط به بررسی تجربه شوروی در سال‌های ۶۵ تا ۶۷ است. نقد مارکسیستی منصور حکمت در رابطه با دو تجربه یا جامعه متفاوت و نقد جریان‌ها ظاهراً کاملاً متفاوت است اما زمانیکه به مباحث هر دو دوره نگاه می‌کنیم مستقل از اینکه کاراکترها متفاوت

هستند اما تبیین مشترکی نسبت به سرمایه و سرمایه‌داری و سوسیالیسم دارند. در بررسی تجربه شوروی جدال منصور حکمت با مارکسیست‌های علنی یا رسمی و با تئوریسین‌های سرشناسی در جنبش چپ دنیا مثل سونیزی و بتل‌هایم و در ایران با سازمان‌هایی مانند رزمندگان،

پیکار، راه کارگر، وحدت کمونیستی، اقلیت یا رنجبران بودند. اما نقطه اشتراک کل این کمونیسم بورژوازی از سرمایه، سرمایه‌داری و نقد بورژوازی از آن و تبیین غیر مارکسیستی از سوسیالیسم بود. کمونیسم بورژوازی در ایران و تئوری‌های آن چه در آندوره و چه امروز مختص به این جغرافیا نیست، این جنبش بخشی از یک جنبشی جهانی‌تر است. تئوری‌ها و تبیین‌های غیر مارکسیستی چپ سنتی ایران از سرمایه، سرمایه‌داری وابسته، امپریالیسم، انقلاب دمکراتیک، انقلاب سوسیالیستی در سطح جنبش کمونیستی در دنیا هم صاحب دارد و این تبیین مختص به جریان‌ها و سازمان‌های ایرانی نبوده و نیست.

با این مقدمه به مباحث این دو دوره و تبیین این کمونیسم بورژوازی از سرمایه، و نتایج آن بپردازیم.

نمیدانم چند نفر از شما با آن تاریخ و چپ در ایران در سال‌های ۵۶ تا ۶۳ آشنایی دارید یا از آن مطلع هستید. آن دوره همه سازمان‌های چپ در ایران، به جز یک بخش خیلی کوچک مائونیست‌ها که برای دوره‌ای ایران را نیمه فئودال-نیمه مستعمره میدانستند، معتقد بودند جامعه ایران سرمایه‌داری وابسته و تحت سلطه است، همه می‌گفتند که انقلاب آتی ایران یک انقلاب دمکراتیک هست و همه می‌گفتند که طبقه کارگر یک نیروی مهم در این انقلاب خواهد بود و باید رهبری این انقلاب را به دست گیرد. اما در صحنه سیاست این سازمان‌ها سیاست‌ها و تاکتیک‌های متفاوت و متضادی داشتند. بطور نمونه بخشی از این چپ‌خمنی و جناحی از جمهوری اسلامی را انقلابی و در صف انقلاب میدانست و خواهان اتحاد با این بخش برای پیروزی انقلاب دمکراتیک بودند، از اشغال سفارت آمریکا بعنوان یک اقدام ضد امپریالیستی حمایت می‌کردند، در جنگ ایران و عراق شعار دفاع از میهن را سر میدادند و جریان دیگری مانند اتحاد مبارزان کمونیست را می‌بینید که از همان

ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی اعلام می‌کند ضدانقلاب بورژوازی به قدرت رسیده و طبقه کارگر را به مقاومت و دفاع از دستاوردهای انقلاب فرا می‌خواند. و یا پس از تشکیل حزب کمونیست ایران، این حزب هیچ وقت توهمی به بورژوازی حاکم در ایران نداشت، در طول جنگ ایران و عراق موضع متفاوتی از کل چپ داشت و هیچوقت از سر ضدیت با امپریالیسم با جمهوری اسلامی احساس اشتراک نکرد. سوال این است که چرا علیرغم اینکه همه این جریان‌ها معتقدند ایران سرمایه‌داری وابسته است، همه معتقدند انقلاب ایران، یا چیزی که آندوره گفته می‌شد مرحله انقلاب، دمکراتیک است، این سازمان‌ها سیاست‌هایی تا این حد متضاد اتخاذ می‌کنند. مستقل از اینکه اینها جنبش‌های اعتراضی طبقات مختلف بودند از نظر تئوریک باید ریشه را در تبیین‌های متفاوت از سرمایه‌داری، از اینکه سرمایه‌داری چیست، امپریالیسم چیست، سرمایه‌داری وابسته یعنی چه، نتیجتاً چه باید کرد، هدف از انقلاب دمکراتیک چیست، مرز انقلاب و ضد انقلاب در این جامعه و این انقلاب کجا است، جستجو کرد. پایه تئوریک سیاست‌های متفاوت را باید در نقدهای متفاوت به مهمترین و بنیادی‌ترین مختصات جامعه و نظام حاکم دید.

نقد چپ آن دوره به سرمایه‌داری در ایران این بود که این سرمایه‌داری وابسته است. معنی این سرمایه‌داری وابسته این بود که بخشی از بورژوازی ایران به امپریالیسم وابسته است. این وابستگی البته از نظر این چپ اشکال مختلفی داشت یا سرمایه‌ان وابسته به امپریالیسم بود، یا وسایل تولید مثل کارخانه و غیره را از امپریالیست‌ها می‌خرد و یا اینکه کالای امپریالیستی را وارد می‌کرد. این‌ها مختصات وابستگی سرمایه‌داری

ایران، و در واقع وابستگی بخشی از بورژوازی ایران، به امپریالیسم بود. و اسم این بخش از بورژوازی که وابسته است را "بورژوازی وابسته" یا "بورژوازی کمپرادور" و بخش دیگر بورژوازی که این وابستگی را ندارد "بورژوازی ملی" می‌گذاشتند. نقد اساسی این چپ این بود که

منصور حکمت و جایگاه نقد مارکسیستی

اثر این وابستگی ارزش اضافه تولید شده در ایران به جیب انحصارات خارجی و سرمایه های امپریالیستی سرازیر می شود یا اینکه منابع ملی ما توسط امپریالیسم غارت می شود و بالاخره اینکه در اثر وابستگی ساخت اقتصادی کشور موعج و ناموزون شده. با اتکا به این نقدها این چپ خواهان استقلال سرمایه داری ایران، موزون شدن رشد آن و واریز شدن ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر ایران به جیب سرمایه ملی بود. به همین دلیل سرمایه داری غیر وابسته "ملی و مستقل" مورد انتقاد نبود. این چپ نقد خرده بورژوازی و ناسیونالیستی خود از تحت سلطه بودن سرمایه داری ایران را در پوشش مارکسیسم تحویل میداد و جنبش ضدامپریالیستی هم که راه می انداخت برای سلب قدرت از امپریالیسم غرب در ایران، راهی از یوغ آن و استقلال بود. نتیجتاً ضدیتی با سرمایه داری صنعتی و ملی خودی نداشت.

منصور حکمت، در اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، این تبیین مکانیکی از سرمایه داری وابسته یا تحت سلطه، از رابطه بخشهای مختلف بورژوازی، اینکه این چپ نقدش به وابستگی آنها با این درک غیر مارکسیستی و مکانیکی از وابستگی را به نقد میکشد. اینکه بورژوازی ملی و مترقی اتوبی است. اینکه این چپ مستقل از وابسته بودن یا نبودن سرمایه داری در ایرن نقدی به حاکمیت رابطه سرمایه در ایران، به استثمار طبقه کارگر، به کار مزدی و تولید ارزش اضافه، به مالکیت خصوصی ندارد. اگر از این چپ میپرسیدید وابستگی سرمایه داری ایران را کنار بگذارید، نقد شما به سرمایه داری چیست حرفی برای زدن نداشت. حداکثر ضدیتش با عده ای پولدار است که آن بالا نشستند و خون مردم را در شیشه کرده اند. منصور حکمت در دل نقد این تبیین ملی و خرده بورژوازی از سرمایه داری وابسته یکبار دیگر بر احکام مارکسیستی کاپیتال مبنی بر اینکه نقد مارکسیستی به سرمایه داری نقد حاکمیت رابطه سرمایه بر تولید اجتماعی، نقد به وجود کارمزدی، نقد به کل سرمایه اجتماعی و افشار مختلف سرمایه است، تأکید میکند. اینکه "این شیوه تحلیل طبقه بندی اجتماعی را بر تحلیل ماتریالیستی قوانین اقتصادی حرکت جامعه مقدم میدارد و سرمایه داری وابسته را به منزله نظامی در نظر میگیرد که جز جمع مکانیکی حرکات سرمایه داران وابسته چیزی نیست. بورژوازی ملی در این گونه برداشتها، نه در متن نظام تولیدی و نه بر پایه قوانین رشد آن، بلکه در مجاورت آن و علیرغم آن، به حیات خویش ادامه میدهد و ناگزیر منافع اقتصادی خویش را مبیاید نه در کار کرد کل نظام وابسته اقتصادی، بلکه در تقابل آن تأمین نماید." (منصور حکمت)

در ایندوره به تفصیل اینکه زیر بنای اقتصادی و حاکمیت رابطه سرمایه در جامعه است که به بخشی از جامعه امکان می دهد بخش دیگر را استثمار کند، را مستدل باز میکند. اینکه اگر شما تبیین مارکسیستی از سرمایه را نداشته باشید، این تبیین که سرمایه داری بر مبنای استثمار کار مزدی و تولید ارزش اضافه بنیان گذاشته شده، و در این استثمار همه لایه های بورژوازی، وابسته یا غیر وابسته، تجاری، مالی، صنعتی و یا روستایی، ذینفع و مشترک المنافع هستند، در جدال طبقاتی بخشی یا لایه هایی از بورژوازی ناراضی را متحد طبقه کارگر میدانید. همان سیاستی که چپ سنتی در سالهای ۵۷ در پیش گرفت. در همینجا تأکید میکند که سیاست مستقل طبقاتی از تبیین مارکسیستی بیرون می آید.

طبیعی است جریانی که نقدش به سرمایه داری ایران صرف وابستگی آن است، آنها با چنین تبیین مکانیکی که یک عده بورژوا هستند که با امپریالیسم سر و سرّی دارند، متکی به سرمایه، وسایل تولید و یا کالاهای امپریالیستی اند. این عده از نظر اقتصادی و سیاسی وابسته به امپریالیسم اند و شاه هم نماینده سیاسی این بخش و سگ زنجیری امپریالیست است و استبدادش اساساً علیه بخش ملی و مستقل بورژوازی است نه علیه کارگر. و در مقابل بورژوازی دیگری را خلق میکرد که از

نظر مالی وابسته نیست، پولش ایرانی است، وسایل تولید هم از خارج نمی خرد، کالای خارج و امپریالیستی هم وارد نمیکند و آفتابه محلی تولید می کند. اسم این را هم گذاشتند "بورژوازی ملی" که وابسته نیست و سگ زنجیری امپریالیست هم نیست. این "بورژوازی ملی" خودی بود، ضد امپریالیست بود، دمکرات و آزادیخواه بود، منافع مشترکی با کارگری که ظاهراً فقط بوسیله بورژوازی وابسته استثمار میشد، داشت. نتیجه مستقیم این تبیین و تحلیل این است که شما را می برد پشت خمینی. چون ضد امپریالیست است، نه شرقی نه غربی است، جزو نیروی خلق در انقلاب دمکراتیک است. وظیفه انقلاب دمکراتیک هم البته این است که این وابستگی به امپریالیسم را قطع کند، اقتصاد مستقل را سازمان و رشد دهد. در نتیجه نیروی انقلاب دمکراتیک، جبهه ای است، متشکل از طبقه کارگر، از دهقان، دهقان خرد و دهقان بزرگ و بورژوازی مترقی، بورژوازی ملی و مترقی. جبهه ای به نام جبهه خلق.

در تقابل با این چپ ملی و خلقی که معتقد بود "بورژوازی ملی" مبشر دمکراسی و استقلال است و دنیا با این "بورژوازی ملی و مستقل" بهشت برین و گل و بلبل است و کارگر از رفاه بیشتری برخوردار خواهد بود، منصور حکمت نقد کمونیستی و نقد مارکسیستی به جامعه را نه از سر وابستگی آحاد طبقه بورژوا به امپریالیسم، نه از سر وابستگی لایه های مختلف بورژوازی با امپریالیسم است و نه از امپریالیسم غارتگر را ارائه میدهد. درک غیر مارکسیستی- لنینیستی این چپ از سرمایه، سرمایه داری و امپریالیسم را نقد میکند و یکبار دیگر احکام پایه ای مارکسیستی را باز و از آن ها دفاع میکند. رنوس اصلی نقد او در این جدال را فقط میتوان ترم وار گفت. اینکه ۱- اساس اقتصادی نظام سرمایه داری که حاکمیت "رابطه سرمایه" بر تولید اجتماعی است، اینکه جوهر اساسی سرمایه، تقابل کار مزدی و سرمایه است. ۲- مقوله سرمایه اجتماعی جمع ریاضی مقدار سرمایه های موجود در کشور نیست، بلکه مقوله ای است که رابطه متقابل کار مزدی و سرمایه را در کل اقتصاد در بر میگیرد. و ۳- سرمایه از دیدگاه مارکس یک رابطه ای اجتماعی است که در آن ارزش اضافه تولید میشود و پول، ابزار تولید و کالای تمام شده هیچیک منشاء ارزش اضافه نیستند. بنابراین وابستگی سرمایه یعنی وابستگی رابطه سرمایه (یعنی تقابل کار مزدی و سرمایه - یعنی رابطه استثمار و تولید ارزش اضافه) به امپریالیسم. منصور حکمت با باز کردن تک تک این تزاها و در مقابل این چپ تأکید میکند که سرمایه داری در ایران هم مثل آمریکا، مثل انگلیس، مثل آلمان، مثل سوئد و مثل تمام جوامع سرمایه داری دیگر، متکی به استثمار کار مزدی، متکی است به تولید ارزش اضافه است و وظیفه طبقه کارگر در ایران هم مانند همه این جوامع انقلاب سوسیالیستی برای زیر و رو کردن بنیادهای این سیستم است.

وجه دیگر این نقد ناسیونالیستی و ملی از سرمایه، تبیین این چپ از امپریالیسم است. تبیین این چپ از امپریالیسم این بود که امپریالیسم جوهر منط سرمایه داری است و غارتگر است، منابع ملی ما را می دزدد و تئوری چپاول را طرح میکردند. در این مباحث منصور حکمت تبیین لنینی از امپریالیسم را در مقابل این نقد ملی احیا میکند. اینکه امپریالیسم یعنی صدور سرمایه و کشورهای تحت سلطه در تقسیم کار جهانی سرمایه محل صدور سرمایه و تولید مافوق سود امپریالیستی است و این بدون نیروی کار ارزان از نظر اقتصادی و بدون خفقان سیاسی برای طبقه کارگر ممکن نیست. در نتیجه ممکن نیست که بورژوازی حاکم در جامعه ای مثل ایران آخوند باشد یا ارتشی، شاهنشاه آریا مهر باشد یا جمهوری خواه یا دمکرات، مادام که بورژوازی در یک جامعه ای مثل ایران حاکمیت می کند و مادام جامعه ایران سرمایه داری است، بورژوازی و سرمایه داری اش بدون اتکا به نیروی کار ارزان و بدون اتکا به استبداد، امکان ندارد که بتواند به حیات خود ادامه بدهد. شرط صدور سرمایه به کشورهای حوزه تولید فوق سود امپریالیستی، کار ارزان و خفقان

است. کشورهای تحت سلطه بدون ایندو مولفه محل مناسبی برای صدور سرمایه نیستند. این نقد ملی از امپریالیسم و تبیین مکانیکی از وابستگی آحاد سرمایه داران به امپریالیسم و نه وابستگی سرمایه در دنیای سیاست معنی جز آشتی طبقاتی طبقه کارگر و آحاد غیر وابسته سرمایه داران علیه امپریالیسم غارتگر نداشت. تبیین لنینی منصور حکمت از امپریالیسم در مقابل کل چپ آن دوره و حتی چپ این دوره است. اینکه امپریالیسم یعنی غارتگری، اینها می آیند و پول نفت ما را می خورند. همین الان هم از بخش اعظم جریانات چپ در دنیا بیخبرید که چرا آمریکا به عراق حمله کرد، می گویند دلیلش غارت نفت عراق است، امپریالیسم غارتگر است و نفت و ذخایر کشورهای تحت سلطه را غارت میکند.

سیاست مستقل طبقاتی که منصور حکمت آنرا نمایندگی میکرد، سیاست کمونیستی و کارگری که در مقابل کل بورژوازی در ایران صف میبندد، از این تبیین مارکسیستی و کمونیستی از زاویه طبقه کارگر ناشی میشود. بحث و استدلال پایه ای منصور حکمت در مقابل سیاستهای راست جریانات چپ، در دوره های مختلف، که بخش از بورژوازی می تواند دمکراسی بیاورد، این بود که بورژوازی ایران به اختناق سیاسی نیاز دارد، بدون اختناق سیاسی امکان ندارد بتوانید نیروی کار را در ایران ارزان نگه دارید و اینکه تنها روبنای سیاسی ممکن برای بورژوازی در ایران اختناق هست. ریشه رادیکالیسم سیاسی منصور حکمت، در تمام دوره فعالیت سیاسی اش، در نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری و سرمایه داری ایران است. منصور حکمت مانند مارکس و لنین یک تئوریسین و منتقد پرولتر است.

دوره دیگری که منصور حکمت به تقابل با تبیین های غیر مارکسیستی از سرمایه و سرمایه داری میردازد، سالهای ۶۶-۶۵ در تقابل با نقدهای رایج مارکسیسم رسمی به تجربه شوروی، است. نقدهایی که دلایل شکست انقلاب اکبر را یا اساساً در انحطاط سیاسی انقلاب و فساد و استبداد حزب بلشویک، جستجو میکردند و اساساً مولفه های اقتصادی در نقدشان غایب بود و یا نقدهایی که دلایل شکست انقلاب اکبر را در پروسه تحولات اقتصادی روسیه میدیدند. مهمترین شخصیت های این نقد سونیزی و بتلهایم هستند.

منصور حکمت در بررسی تجربه شوروی تزاها سونیزی و بتلهایم را به نقد میکشد و نشان میدهد که مستقل از جدالی که میان سونیزی و بتلهایم، بر سر سرمایه داری بودن یا نبودن شوروی، در جریان بود، تبیین هر دو از سرمایه داری و سوسیالیسم غیر مارکسیستی است.

در جدل بتلهایم و سونیزی بر سر مختصات اقتصاد شوروی، بتلهایم معتقد بود که اقتصاد شوروی سرمایه داری بود چون رقابت سرمایه وجود داشت، و سونیزی معتقد بود که اقتصاد شوروی متمرکز و دولتی بوده، تعدد سرمایه و رقابتی در جریان نبوده، و علیرغم اینکه رابطه کار و سرمایه در شوروی حاکم بوده اما اقتصاد شوروی را نه سرمایه داری که یک "شیوه تولیدی نوین" با "طبقه ای نوین" نام میگذارد. منصور حکمت در مقابل هر دو طرف جدل، که تبیین مشترکی از سرمایه داری دارند، یکبار دیگر بر این حکم پایه ای مارکسیستی تأکید کرد که سرمایه داری را نه با تعدد سرمایه و رقابت و یا هرج و مرج که بر مبنای حاکمیت رابطه سرمایه به معنی استثمار کار مزدی و تولید ارزش اضافه باید شناخت. تأکید میکند که برای سوسیالیستی خواندن اقتصاد هر جامعه ای باید ثابت کنیم که در آن جامعه ارزش اضافی تولید نمی شود. اینکه استثمار کار مزدی، یعنی "رابطه سرمایه کار"، خصوصیت متمایز کننده و خصالت معرفت نظام سرمایه داری است. اینکه تعدد سرمایه ها و رقابت محمل جاری شدن قوانین بنیادی مناسبات سرمایه های مختلف است. اینکه نحوه تقسیم سرمایه و مدیریت سرمایه در جامعه، نقشی در سوسیالیستی خواندن یک جامعه ایفا نمیکند. و اینکه تا زمانی که در کشوری مثل روسیه هنوز تولید ارزش اضافه می شود، هنوز

رابطه سرمایه حاکم است و هنوز کارگر استثمار می شود، این جامعه از نظر اقتصادی سرمایه داری است و تنها تفاوت آن با غرب این است که سرمایه داری در روسیه سرمایه داری دولتی و سرمایه داری غرب سرمایه داری بازار آزاد بود.

محور نقد سوسیالیستی منصور حکمت به تجربه شوروی مسئله تحول اقتصادی جامعه روسیه بعد از انقلاب است. به اینکه بر متن ناتوانی پرولتاریای روسیه در به پیش بردن امر انقلاب اقتصادی و بی جوابی و بی نقشگی حزب بلشویک و کمونیستها، بورژوازی صنعتی در روسیه جواب اقتصادی خود را داد و توانست جواب توسعه اقتصادی روسیه را بدهد و میگوید: "در شوروی تحت شرایط تاریخی خاص، بویره در طی یک پروسه شکست انقلاب پرولتری، نوعی معینی از سرمایه داری انحصاری دولتی شکل گرفته است که

تحت نام سوسیالیسم عمل میکند. مساله بر سر این است که اشکال ویژه حرکت و عملکرد مادی این سرمایه داری و آن مکانیسم ها و ساختارهای اقتصادی ویژه ای که قوانین عام تولید سرمایه داری از طریق آن اعمال میشود باز شناخته شوند. برای مثال در کشورهای نوع اتحاد شوروی مالکیت شخصی بورژوازی بطور جدی تضعیف شده و در یک مالکیت و کنترل جمعی طبقاتی کمابیش ادغام شده است. به همراه این تحولات، تمام آن مکانیسم های عملی ای که بر خصالت شخصی مالکیت و استقلال انفرادی مالکین سرمایه متکی بودند، نقش محوری خود را از دست داده اند. این سیستمی است که رقابت در آن به حاشیه رانده شده و نوعی تنظیم مناسبات برونی بورژوازی از طریق یک مکانیسم سیاسی و اداری اولویت و موضوعیت پیدا کرده است. چنین سیستمی کارایی خود را در پیشبرد و تسریع پروسه اولیه صنعتی شدن روسیه در سالهای ۱۹۳۰ آشکار کرد. اما

امروز، در مقابل، ناتوانی ارگانیک خود را در مقابل نیازهای اقتصاد سرمایه داری پیشرفته، بویره در زمینه تأمین نیازهای مصرفی، انعطاف در سرمایه گذاری، معرفی تکنولوژی جدید و افزایش مرغوبیت محصولات بنمایش گذاشته است. شکل رابطه بورژوازی و پرولتاریا در این نظام، شکل خاص بروز بحرانها، مکانیسم توزیع ارزش اضافه در میان بخشهای مختلف سرمایه اجتماعی و نظائر دلایل شکست انقلاب اکبر را در پروسه تحولات اقتصادی روسیه میدیدند. مهمترین شخصیت های این نقد سونیزی و بتلهایم هستند.

منصور حکمت در بررسی تجربه شوروی تزاها سونیزی و بتلهایم را به نقد میکشد و نشان میدهد که مستقل از جدالی که میان سونیزی و بتلهایم، بر سر سرمایه داری بودن یا نبودن شوروی، در جریان بود، تبیین هر دو از سرمایه داری و سوسیالیسم غیر مارکسیستی است.

و بالاخره اهمیت شناختن سرمایه و نقد مارکسیستی از سرمایه در تعریف انقلاب سوسیالیستی، انقلاب اقتصادی، رابطه دمکراسی پرولتری و اقتصاد را بحث میکند و اینکه "این نقد ۸۰ درصد اینکه اقتصاد سوسیالیستی چه باید باشد را تأمین میکند." اینکه لغو سرمایه داری یعنی چه؟ لغو رقابت و دولتی کردن مالکیت و اینکه انقلاب سوسیالیستی صرفاً برای کسب قدرت سیاسی است یا برای تغییر در روبنا؟ یا انقلاب کارگری انقلابی اجتماعی و اساساً یک انقلاب اقتصادی است.

همانطور که در ابتدای بحث اشاره کردم امروز آن کاراکترها در صحنه سیاسی نیستند اما همان جنبش بورژوازی و نقد بورژوازی از سرمایه و سرمایه داری، امپریالیسم و سوسیالیسم را با تئوری های جدید و بسته بندی های جدید را می بینیم. امروز کماکان شاهد این هستیم که نمایندگان بورژوازی صنعتی به نام دفاع از عدالت اجتماعی و سوسیالیسم وارد جدل میشوند. جدال منصور حکمت در ادامه کاپیتال مارکس و در ادامه نقد اقتصاد سیاسی مارکس در تقابل با کمونیسم بورژوازی است. مباحث، جدلها و منت منصور حکمت ادامه جدال مارکس و لنین در نقد پرولتری از سرمایه و سرمایه داری است و چیزی است که امروز کمونیست ها کماکان به آن احتیاج دارند.

لنین در تفکر و سیاست منصور حکمت

متن سخنرانی مصطفی اسد پور در استکهلم به مناسبت هفته حکمت

الگوی مارکسیستی، به آن مراجعه نشده باشد. هر

نوشته، یا هر نیردی که انجام می دهد نشان دادن یک تصویر دیگر از لنین و اینکه چرا لنین باید مورد اجرا قرار بگیرد در آن گنجانده است. به این ترتیب قضاوت در مورد منصور حکمت در آینه لنین یک امر نه دشوار بلکه یک امر ساده و در عین حال یک تلاش سیاسی شیرین و ضروری برای هر کدام ماست.

برای اینکه بحث را بگویم، روی سه مشخصه از لنین، از زبان منصور حکمت تأکید می‌گذارم و پیوندهای او را با لنین در این سه مشخصه موشکافی می‌کنم. یکی این است که شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی را باید شناخت به این معنی که یک زمانی مارکسی وجود داشته، طبقه کارگری بوده و انقلاب اکثری اگر بوده، نشان دهنده این نیست که می‌توان بلافاصله از آن کپی کرد و در شرایط موجود بکار برد. به قول ملرکس که می‌گوید هیچ انقلابی کپی انقلاب قبلی نیست بلکه تکرار آن در شرایط جدید است. می‌توان به لنین مراجعه کرد و باید مراجعه کرد، درس های آن را بکار گرفت ولی انقلاب ایران انقلاب اکثر نیست همانطور که انقلاب اکثر انقلابی نبود که مارکس ۱۸۴۸ به آن ارجاع کرد. نمی‌توان از مارکس نقل قول آورد که انقلاب سوسیالیستی در روسیه آن زمان شدنی نبود یا بود، همانطور که لنین هم نمی‌توان استدلالی در مورد انقلاب ایران قرض کرد حتی اگر تشابهات زیادی میان شرایط ما با لنین مورد اشاره قرار بگیرد.

لنین نقطه عزیمت خود را در شناخت و شناساندن شرایط عینی اقتصادی روسیه قرار میدهد. در ادامه همین متد، جزوات "بورژوازی ملی و مترقی"، "جنبش دهقانی در ایران" و همچنین در اولین آثار او از جمله انقلاب ایران و نقش پرولتاریا میدانی است که در آن منصور حکمت پایه های فکری جریان خود را از مشخص کردن شرایط اجتماعی – اقتصادی ایران پی میریزد. او یک انقلابی گری دواتشه و شیفته برابری را کنار می گذارد و استدلال می کند که چرا انقلاب سوسیالیستی در ایران شدنی است و به کدامین

مبانی استوار است و طبقات راه، روند اجتماعی جامعه را مبتنی می کند بر یک واقعیت اقتصادی و سیاسی که در این جامعه در جریان است. در آنجا ثابت می کند که امپریالیسم در ایران به چه معناست، چهاچوب تحرک طبقه سرمایه در ایران کدام است و مواضع طبقات مختلف در ایران بر کدام مبانی استوار است. اجازه دهید یکی از نمونه های معروف در این مورد را نقل کنم. در انقلاب 57 که می گفتند چریک ها پانصد هزار نفر در خیابان های تهران جمع کردند، اعتصابات کارگری در جریان بود، شوراهای کارگری وجود داشت و هنوز خمینی به زبان کارگر حرف می زد، یک پرچم کوچک به اسم سهنند تنها در یک گوشه ایستاده بود که می گفت این دولت دولتی است که سرکوب خواهد کرد، نباید به آنچه بالای ها میگویند باور کرد. او استدلال کرد که ایران یک جامعه سرمایه داری وابسته است. نیروی کل ارزان در این جامعه باید بازتولید شود و بازتولید نیروی کار ارزان مستلزم دولتی است که هیچ حقی را برای طبقه کارگر قائل نباشد. اگر قرار باشد روبنای سیاسی و زیربنای اقتصادی آن جامعه تغییری پیدا نکند و این دولت ادامه دهنده آن باشد، سرکوب خواهد کرد.منصور حکمت در راس سازمان سهنند حمله و سرکوب را اجتناب ناپذیر میدید و ضرورت آرایش سازمانی طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی بر اساس این واقعیت را گوشزد میساخت.

منصور حکمت بعدها در کتاب " دولت در دوره های انقلابی " تصویر درخشانی از طبقات، قشر اجتماعی، و اینکه دولت در دوره انقلابی چه خصوصیتی دارد، چرا طبقات به زبان دیگری صحبت می کنند را مورد تجزیه و تحلیل قرار

لنین و منصور حکمت موضوع بحث من هست. آنچه که مورد بحث قرار می دهم این است که حکمت پیوند دائمی و محکمی را با لنین را در سراسر سرگذشت سیاسی خود، در مبنای تحلیلی اش، دیدگاه هایش و نتیجه گیری هایش و آنچه که می توان به آن ادامه لنین در زمان حال حاضر گفت؛ نشان داده است. در عین حال لنین از زاویه منصور حکمت به یک لنین دیگر تبدیل شد و تصویری که از لنین داده می شود، قیل از منصور حکمت و بعد از منصور حکمت دو پدیده متفاوت هستند. همانطور که پدیده انقلاب اکثر قبل و بعد از منصور حکمت، از لحاظ سیاسی دوپدیده مختلف فکری در ایران هستند. من می خواهم روی این مسئله استدلال کنم و بگویم که آنجایی که منصور حکمت می ایستد و در مورد لنین صحبت می کند، نقطه عظمت آن کجا و چگونه است.

برای اینکه بحث را باز کنم، با سوالی که سال ۱۹۹۰ از منصور حکمت پرسیدند شروع میکنم و آن اینکه از منصور حکمت می پرسند که آیا خودت را لنینیست میدانی. جواب منصور حکمت این است: " در مورد این عنوان باید بگویم که حزب کمونیست هیچوقت این عنوان (مارکسیست لنینیست) را برای خودش بکار نبرده است. حزب مارکسیست لنینیست یک عنوان مشخص است و در جنبش مدعی سوسیالیسم سابقه خودش را دارد ولی اگر در مورد لنین می پرسید باید بگویم که من یک مارکسیست هستم و فعال جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و لنین رهبر و متفکر همین جنبش هست. اتفاقاً همانطور که گفتم، فکر می کنم به درجه ای که مرکز ثقل سوسیالیسم به درون کانون های کارگری منتقل می شود، به درجه ای که یک روایت اصیل تر از مارکسیسم می تواند مطرح بشود، لنینیسم به این معنی که من بکار میبرم لیا می شود ولی نه به آن تعبیری که بلوک شرق از لنینیسم بدست داده است و رسانه های اروپای غربی بدست می دهند" این را در مصاحبه با "بی بی سی" می گوید وقتیکه بلوک شرق شکست خورده بود و همه جا به دنبال این می گشتند که شکست مارکسیسم لنینیسم را جار بزنند.

آنچه که در مورد منصور حکمت می توان گفت و یا باید به آن پرداخت این است که لنین و انقلاب اکثر در جنبش سیاسی چپ ایران پدیده تازه ای نبود. مارکسیست لنینیست ها عنوان یک سلسله بزرگی از احزاب چپ را شکل میداد. بعضی ها مائونیسم یا تروتسکیسم به آن اضافه می کردند لما به هر حال مارکسیسم لنینیسم وجود داشت و همچنین انقلاب اکثر از احترام خاصی در جنبش چپ ایران برخوردار بود. وقتی منصور حکمت کار خودش را در انقلاب ۵۷ شروع می کند، سازمان های مختلف چپ وجود داشتند و برای همه آنها بولشویسم، انقلاب اکثر و لنین دست مایه ای برای مواضع و نتیجه گیری های سیاستشان بوده است. رویارویی با این چپ و پدیده هایی مانند "بورژوازی ملی و مترقی"، "انقلاب دمکراتیک در ایران"، "سوسیالیسم - بعداً"، و برای بیرون کشیدن کمونیسم، سوسیالیسم، طبقه کارگر و انقلاب کارگری از زیر دست و بال این جریانات جنگ بزرگی را به منصور حکمت تحمیل کرد. یک نبرد سنگین سیاسی – تئوریک با آنچه او بعنوان سوسیالیسم خلقی معرفی می کند و برای بکرسی نشاندن اینکه انقلاب سوسیالیستی همین امروز توسط طبقه کارگر شدنی است؛ نمیتوانست نیردی موفق باشد بدون اینکه با لنین این چپ در بیفتد. خیلی ها در همان موقع او را خیانت کار به لنین و لنینیسم ملقب ساختند. ولی کدام لنین، کدام انقلاب و کدام طبقه کارگر؟! مباحثی است که منصور حکمت بر آنها متکی میشود.

کمتر نوشته ای از منصور حکمت را میتوان سراغ گرفت که اسمی از لنین برده نشده باشد، نقل قولی از او آورده و بعنوان یک پیشرو که

میدهد. ولی همان موقع هم که هنوز اینها کامل و فرموله نشده بود نشان می دهد که به حرف کسی نباید باور کرد. اگر به نشریات و مواضع سازمانهای چپ در دوره انقلاب نگاهی بیاندازید از گیجی و نوسانهای سیاسی جریانات چپ و لکننت زبانشان در مقابل خمینی "خرده بورژوازی ضد امپریالیست و عجالتاً انقلابی" حیرت زده میشوید. این گیج سری در مقابل شخصیتهایی مثل طالقانی و علی شریعتی و ... به اوج خود میرسد. زمانی که چریک ها نفوذ داشتند و سایه سنگینی بر روی جنبش داشتند و کسی نمی توانست به مجاهدین چپ نگاه کند، منصور حکمت برگشت و توضیح داد که مبارزه چریکی مبنایی در طبقه کارگر ندارد. برای منصور حکمت درست در تشابه با لنین شرایط عینی حکمی بود بر تکیه بر قدرت طبقاتی کارگر در ساختن فوری سوسیالیسم و در عین حال همان شرایط عینی ایجاب میکرد که چشم را بر روی واقعیت سایر طبقات و اقشار اجتماعی باز کند. لنین برای احزاب چپ آن زمان به معنای مرحله بندی کردن انقلاب و دفاع از بورژوازی ملی و سر خم کردن در مقابل خمینی "ضد امپریالیست" ترجمه شد؛ و برای منصور حکمت دفاع از جنبش خلق گرد بعنوان یکی از سنگرهای ادامه انقلاب بود.

لنین تئورسین نبود، خودش هم این ادعا را نداشت و در خیلی موارد که در درافتادن با پلخائف کوتاه می آمد، خودش هم می گفت که جواب این مسئله را کس دیگری باید بدهد ولی نتیجه گیری های اقتصادی را ملزم به انکشاف خیلی عظیم تئوریک نمی دید. کتاب امپریالیسم لنین را اگر مطالعه کنید، نسبت به کسانی که بر علیه آن و یا در مورد امپریالیسم صحبت کرده اند بسیار محنو است ولی خطوط اساسی که نتیجه می گیرد و نشان می دهد که این طبقه و بورژوازی به کجا رسیده و این چه استنتاجات سیاسی را به دنبال دارد کفایت می کند، بدون آن نمی تواند حرکت بکند. در مورد نارودنیست ها، در مورد گرایشات مختلفی که در روسیه وجود دارند، به پایه اجتماعی آنها ارجاع می کند و می گوید که اینها در چه محدوده ای می توانند به جلو بروند و در چه محدوده ای نمی توانند به جلو بروند. لنین قبل از اینکه از حرکات سازمان های سیاسی و لفظی های آنها شروع کند، از ظاهر سازی اخلاقی انقلابی و غیر انقلابی آنها شروع کند، از لیست بزرگ قهرمانان و شهادایشان شروع کند، از پایه اجتماعی اینها شروع می کند و پایه خودش را آنجا محکم می کند. آنجاست که به جایگاه مادی و طبقاتی احزاب میپردازد و روند اجتناب ناپذیر نقش سیاسی آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

بورژوازی ملی و مترقی، جنبش دهقانی و مسئله ارضی در ایران و بعد از آن مسئله اینکه امپریالیسم و ساختار اقتصادی اش چی هست از مبانی بزرگی است که منصور حکمت سرنوشت خودش را با لنین جوان و از همان جوانی که حزب بولشویک بوجود آمد یکی می کند. این مباحث مملو از اشاره به لنین و همراه با انتشار ترجمه جزواتی از لنین است و همزمان مکرراً تأکید میکنند که ضرورت اشاره به لنین برایش تکیه به متد حرکتی اوست. مطالعه این جزوات خصوصاً از لحاظ تصویری که از لنین و دیدگاه او از حزب کشمکشها و احزاب معاصر و دیدگاه او از حزب بلشویک میدهد، بسیار خواندنی و بسیار مقفوت از تصویر رایج آن زمان در ادبیات چپ است.

نکته دومی که به نظر من متدولوژی لنین را در روند سیاسی و مبارزه سیاسی منصور حکمت نشان بدهد در متد "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" است. این را همه کسانی که کتابهای قدیمی و جدید مارکسیستی را نگاه کرده باشند شنیده ایم. اینکه بتوان به مارکسیسم متکی شد، بلید شناخت عمیقی از مارکسیسم داشته باشید، ولی هنوز هنر شما در اینستکه بدانید در کدام شرایط اینها را بکار ببرید و بتوانید استدلال کنید و نشان بدهید که آن متدولوژی مارکس چگونه در مقابل شرایط موجود کاربست دارد.

هیچ چیزی از پوپولیسم و سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی در مارکسیسم نوشته نشده است. مارکس به آن اشاره ای ندارد، لنین به آن اشاره

ای ندارد. در زمان مارکس نه رزمندگانی وجود داشتند، نه پیکاری وجود داشت، نه جنبش خلق گردی در جایی وجود داشت. به همین سبب در زمان مارکس نیز نارودنیستها و اس. ار ها وجود خارجی نداشتند. مشخصه منصور حکمت اینستکه روش هایی که انتخاب می کند برای ارزیابی از طبقات مختلف و قدم های بعدی، خیلی از آنها نشان دهنده همان متد و روشی هست که لنین در مبارزه سیاسی خودش در پیش می گیرد.

انقلاب دمکراتیک و یا اینکه آیا انقلاب بعدی در ایران سوسیالیستی است یا نه، یکی از مباحثات داغی است که در جنبش چپ در ایران در جریان هست. سوسیالیسم خلقی در ایران نتیجه می گیرد، در ایران طبقه کارگر وجود دارد، انقلاب ایران می تواند سوسیالیستی باشد ولی هنوز وقت آن فرا نرسیده است چون انقلاب دمکراتیک است و باید اول مرحله انقلاب دمکراتیک را بگذرانیم بعد به انقلاب سوسیالیستی هم خواهیم رسید. این شاه بیت چپ آن موقع است، این شاه بیٹی است که منصور حکمت در مورد آن می گوید که طبقه کارگر را به نابودی می کشاند. یعنی هر چقدر هم در مورد سوسیالیسم لفظی به خرج داده شود یا هر چقدر هم در موردش وفاداری شود، ولی باز مسئله این است که طبقه کارگر در ایران فعلاً باید قربانی پروسه دمکراتیک شود. در اینجا تشابهاتی با روسیه وجود دارد ولی اینجا ویژگی های خودش را دارد و با این ویژگی هاست که ما می بینیم با رزمندگان و غیره به جریان می افتد. در این جا هم ارجاع به لنین بسیار زیاد مشاهده می شود ولی اینکه طرف حسابش نیروهای سیاسی در ایران هستند در آن برجسته است. من می خواهم نکاتی را از جزوه "رزمندگان و راه کارگر، جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی" مورد بحث قرار بدهم. در اینجا می گوید که: وظیفه یک انقلاب دمکراتیک از نقطه نظر پرولتاریا رفع موانع و بسط مبارزه برای سوسیالیسم است. چه در انقلاب حاضر ایران که به اعتقاد ما وظیفه رفع موانع و توسعه سرمایه داری در ایران را ندارد و چه برای مثال درباره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که از نظر اقتصادی وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه داری در روسیه را داشت صدق می کند که انقلابات دمکراتیک در کشورهای مختلف و در مقاطع تاریخی متفاوت وظیفه و قابلیت ایجاد تحولات اقتصادی مختلفی را دارا هستند اما از زاویه برخورد پرولتاریای انقلابی به این وظایف اقتصادی گوناگون همواره یکسان است. پرولتاریای انقلابی و مارکسیست لنینیست همواره و همه جا در تحولات اقتصادی تحقق شرایطی را جستجو می کند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی و برای سوسیالیسم را سهل تر، بالنده تر، آزادانه تر و بسط یافته تر سازد چرا که پرولتاریا همواره و همه جا صرفنظر از شرایط اقتصادی و اجتماعی متفاوت خواهان انقلابی بی وقفه است.

لنین در آن دوره معتقد است که انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه وظیفه انقلاب دمکراتیک را به عهده دارد. طبقه کارگر باید به انقلاب دمکراتیک وفادار باشد، باید مرحله انقلاب دمکراتیک را بگذرانیم. اگر امروز انقلاب بی وقفه ای اتفاق بیفتد، می توان قبول کرد که خواست های بورژوازی را داشته باشد ولی خواهان این است که باید از آن گذشت و سریعاً از آن گذر کرد. منصور حکمت در انقلاب ۱۹۷۹ در ایران همان استدلال را در مورد انقلاب بکار می گیرد و می گوید طبقه کارگر وظیفه انقلاب دمکراتیک را به عهده ندارد و باید همین امروز سوسیالیسم را برپا کرد. ولی همان را از لنین قرض می گیرد. می گوید طبقه کارگر ایران در هر شرایطی که بوجود بیاید حتی اگر انقلاب دمکراتیک داشته باشد یا نداشته باشد و در هر توازن قوایی قرار بگیرد، استفاده کردن از آن برای سهل ترین، ممکن ترین و سریع ترین گذار برای انقلاب سوسیالیستی مسئله طبقه کارگر است. مرحله انقلاب دمکراتیک را نداریم ولی وظایف دمکراتیک پرولتاریا را برای ایران به همان اندازه ای که لنین برای خودش قائل می شود در اینجا هم قائل است. انقلابی که در ایران صورت می گیرد باید اصلاحات ارضی را به اتمام برساند و فقط



لنین در تفکر و سیاست

طبقه کارگر می تواند این کار را بکند. باید آزادی سیاسی را به نتیجه برساند، باید همه این کارها را بکند ولی همه اینها در خدمت انقلاب سوسیالیستی و بلافاصله ای هست که باید صورت بگیرد. نه گپی کردن اینکه وحدت کمونیستی انجام داد که انقلاب ایران سوسیالیستی است چون لنین این را گفته است و در نتیجه مبارزات دمکراتیک به جلی نمی رسد و این مراحل را باید در نظر گرفت. به ما ایراد می گرفتند که چرا به جنبش انقلابی خلق کرد محل می گذارید. برای عمق تعهد منصور حکمت کافی است که شریات و مواضع چپ پوپولیست ایرانی آن زمان را بیاد بیاورید: لنین گفته است که انقلاب ۱۹۰۵ انقلابی است دمکراتیک، پس ما باید مراحل دمکراتیک را بگذرانیم، پس زنده باد آقای طالقانی!

اما یک نکته مهم تر در مورد منصور حکمت تا آنجایی که به لنین مربوط می شود و نکته سوم که می خواهم بگویم این است که آنچه که لنین (علاوه بر گنجینه بزرگی از علم مبارزه طبقاتی که خود وی آن را تکمیل میکند) از مارکس برای خودش به ارث می برد، انقلابی گری است. لنین همه فلسفه وجودی خودش را انقلابی گری می داند. آنچه که هست و در جریان است یک شرایط موجود است که می تواند شرایط موجود اقتصادی، اجتماعی، می تواند شرایط سیاسی باشد. طبقات بیرونی را نمی توانی رقم بزنی و این دانما در حال انکشاف و تحول است. اما انقلابیگری فرد و جریان فعال دخالتگر مستقیماً از این "واقعیات" و یا بطریق مکانیکی از آنها استنتاج نمیگردد. موضوعیت لنین این است که طبقه کارگر می تواند و باید این انقلاب کارگری را به نتیجه برساند. این را دیگر نمی توان نه تزریق کرد، نه استدلال کرد. می توان مارکس را خواند و به هر ترتیبی نتایج دیگری از آن گرفت همانطور که بعد از مارکس این کار را کردند. در زمان لنین هم خیلی ها مارکس را خواندند. چه منشویست ها و چه آنهایی که با خود لنین سال های سال مبارزه کردند، تا ۱۹۱۷ و تا تصرف قدرت با لنین بودند، آنجاگفتند که نه هنوز وقت آن نرسیده است و مذبذبانه کنار کشیدند. آنجا تاکید می کند که مسئله اصلی طبقه کارگر است. خودش را به بلانکیست ها، نارودنیست ها و کسانی که خواهان شجاعت ها و قهرمانی ها یا نماینده فداییان و آنارشویست ها هستند مدیون نمی داند. آنجا امتیاز شجاعانه ای به هیچ کسی نمی دهد ولی همزمان می گوید که باید طبقه کارگر این اراده و این انقلابیگری باید به یک نیروی مادی تبدیل شود و این نیروی مادی در طبقه کارگر است. بلافاصله آنجا مطرح می کند که لازم نیست این زمینه را منتقل کنید، طبقه کارگر در خود این زمینه ها را دارد، زندگی واقعی و اجتماعی اش به او حکم می کند که مبارزه کند و زمانی این شدنی است که به حزب انقلابی می رسد. یعنی لنین را باید با حزب انقلابی، با طبقه کارگری که باید آماده شود و با انقلابیگری ای که باید در روحش دمیده شود، شناخت. در این شرایط و این یعنی اینکه موضع گیری تو، تحلیل تو، ارزیابی تو و همه اینها به چه نتیجه ای می خواهد منتج شود و چه استنتاجی نه تنها برای زندگی خودت، نه بعنوان حرکت خودت بلکه بعنوان اینکه توده ای را، طبقه کارگر را و حزبی را بر آن اساس بنیان بگذاری، مد نظر قرار میدهد.

دوباره به منصور حکمت بر می گردم. برای او مرحله بندی در کار نیست و "بورژوازی ملی و مترقی"، مبارزه با پوپولیسم و بعد از آن مبارزه ایدئولوژیک برای تشکیل حزب و اینکه حزب پیشتاز را چگونه باید ساخت همگی در هم تنیده شده اند. برای او همزمان با مبارزه تئوریکش برای اینکه کدام شرایط اجتماعی اقتصادی ویژه ایران هست، کدام طبقات وجود دارند و چه مبارزه طبقاتی را در چه عرصه هایی باید به پیش برد،

محور دیگری که با لنینیسم مشخص می شود ساختن حزب است. ساختن حزب را وقتی که نگه می کنید فقط این نیست که در کردستان کنگره مؤسس تشکیل شود بلکه شکل دادن به آن هم اهمیت دارد. خیلی ها به این ایراد گرفتند که این حزب به شکل لنینی آن تشکیل نشده است، از جمله اینکه ایراد گرفته میشد که مباحثات بین احزاب در جریان نبوده است. منصور حکمت خود را به هیچ کس بدهکار ندانسته و معتقد بود نفس تشکیل حزب را نباید به ایرادگیری مخالفین آن گره زد. ساختن حزب برای او بمعنای دامن زدن به بحث پراکتیک کمونیستی در تقابل با پراکتیک پوپولیستی است. اینکه کدام پراکتیک باید ناظر بر این حزب باشد؟ سیاست آن هست ولی چطوری باید طبقه کارگر را بسیج بکنیم؟! در قدم بعد و در میحت گرایش سوسیالیستی کارگران و آژیتاتورهای کمونیستی بدنبال اینستکه چگونه انقلابی گری حزب وی میتواند به طبقه کارگر چفت شود و جلو برود. در این عرصه ها وقتی نگاه می کنید تمام متدی را که لنین در این سالها به هم بافته است، در ادامه تمام مبارزه سیاسی منصور حکمت می توان مشاهده کرد و اینجاست که هر جا که شرایط ایجاب می کند لنینی وجود دارد. ارجاع به لنین ضرورت دارد و اجتناب ناپذیر است. بعنوان اینکه راهی را باز گذاشته و نمونه ها و الگوهایی را بدست داده چه از لحاظ تئوریک و چه از لحاظ سیاسی و پشتوانه ای می شود برای اینکه بتوانید برای انقلاب آتی ایران بکار بگیرید.

آنچه که من می خواهم نتیجه بگیرم این است که بدون منصور حکمت لنین چه تصویری می توانست برای ما داشته باشد. بحث ما فقط بر سر این نیست که وقتی شوروی شکست خورد منصور حکمت پرچم آن را بلند کرد و یا اینکه توانست سربلندانه این پرچم را بلند کند و از انقلاب اکتبر و از خصلت بنیاد های انقلاب اکتبر دفاع کند. این کار را کرد بدون اینکه هیچ تردیدی به خودش نشان بدهد. اردوگاه شکست خورده، اردوگاه مال کسان دیگری بود. دفاع نه فقط از لنین بلکه از اردوگاه و از خصلت های مثبت اردوگاه را ما بعهدہ گرفتیم، منصور حکمت بعهدہ گرفت. ولی هنوز هم این بحث اصلی و مسئله ما نیست. بحث و مسئله اصلی من در مورد منصور حکمت این است که انقلاب کارگری لنین را به مثابه یک تلاش انقلابی مستقل از اینکه چه استنتاجی از آن داشته باشید، چه بگویم شکست خورده است یا شکست نخورده، انقلابی گری طبقه کارگر، اینکه پابرجاست برای اینکه محق است و باید صورت بگیرد؛ این شاه راهی است که منصور حکمت به جامی گذارد.

در بررسی نقش و تفکر و جایگاه لنین بحث را به تفاوت میان لنینیسم و بولشویسم میکشاند و جاهلی دفاع از لنین را مطرح می کند و در دستور قرار می دهد که شاید همیشه گفتن آن کفر بوده است و اینها شدنی نبود و نمی توانست باشد که لنین را از زاویه امروز باید دید. بدون نوشتن کتاب " دولت در دوره های انقلابی " نمی شود از لنین و سیلست ها و تاکتیک های لنین دفاع کرد. دولت در دوره های انقلابی بر لنین استوار است، هر صفحه از آن بر لنین استوار است و این نشان دهنده این است که لنین را با آن تئوری های که در آن زمان وجود دارد و با این انکشاف گسترده اش برای شرایط امروز را باید دید و اینجاست که باید نگاه کرد. به قول کورش مدرسی که می گوید: " منصور حکمت بر شانه های لنین ایستاده ولی همزمان قامت او قابل مشهود است " و قامت او از اینجا مشهود است که پرچم آن چیزی که لنین از مارکس به ارث برده بود را نگه داشت و خلاقانه بکار گرفت، ادامه داد و دستمایه حرکت انقلابی کرد.

من برای اینکه بحث را روشن کنم به دو مسئله می خواهم بپردازم که در زمان خود منصور حکمت هم وجود داشت. نحوه برخورد به انقلاب و پاسخ به آن چی هست؟ سال ۶۱ در یک جلسه حزبی

مورد سوال قرار می گیرد و سوالاتی را در مقابلش قرار می دهند. می گویند که شکست خوردیم، انقلاب شکست خورد، می گویند که آلترناتیو پرولتاریای انقلابی به جایی نرسید، می گویند که طبقه کارگر کوچک شده، می گویند که تئوری های مارکس دیگر برش ندارد و اینها را بعنوان سوال در مقابل منصور حکمت قرار می دهند. می گویند خورده بورژوازی، تهاجم رژیم جمهوری اسلامی، طبقه کارگر از نظرمبارزاتی همچنان تحت سیطره است و موفق نشد و آیا شکست سوسیالیسم در پراتیک و مقیاس جهانی ابدی بودن سرمایه داری را نشان نمی دهد؟ باین سوالات می گویند که باید تئوری های دیگری را در پیش گرفت. جواب منصور حکمت این است که اینگونه سوالات برای خودش یک حزب سیاسی است، این یک تئوری است که خود را در قالب سوال و ابهام نمایان میکند. منصور حکمت قبل از پاسخ بخود سوالات میخواد روشن کند که: این یک دیدگاه معین در مقابل جنبش کمونیستی ملت. نتیجه گیری عملی خودش را دارد. سوالاتی که با موجودیت جریان های معینی گره خورده است، سند هویت آنها و پایه خط مش سیاسی عملی آنهاست. سوالاتی که به هر شکل های معینی در ایران و بر مبنای اینها شکل گرفته، این شکل ها عملکرد مشخصی دارند و سوال مطرح کردن بخشی از تاکتیک اینهاست، فلسفه وجودی اینهاست و می گوید که اینها رویونیسم مدرن است و این سوالاتی که رویونیست ها تشکیل می دهند و در مقابل ما قرار می دهند پاسخ خودشان را دارند. لابلای سوالات من پاسخی را مطرح می کنند، نتیجه گیری های سیاسی متفاوتی می کنند. این تئوری ها از این سوالات مشخصی که ما در این دور جدید به سر می بریم این دوران خصوصیات جدیدی دارد، در تاکتیک های نیروهای سیاسی طبقه کارگر در کشور تاثیر می گذارد و در جهات معینی کشیده می شود.

آنوقت جواب منصور حکمت این است "که در مقابل این جبهه ای که در مقابل ما باز شده است، جواب من یک ایدئولوژی انقلابی است... مارکسیسم یک جهانبینی رهایی بخش است، یک جهانبینی آذیدخواهانه بشری است، در تمام زمینه های برابری و مبارزه علیه ستم و استثمار مارکسیسم اوج تصور عدالتخواهی بشر است. این مارکسیسم است، مارکسیسم این عدالتخواهی و این برابری طلبی و این آزادی را به مبارزه طبقاتی طبقه معینی پیوند می دهد " و می گوید که " این طبقه موتور بدست آوردن چنین شرایط آزاد و انسانی است. هدف مارکسیسم آزادی بشر است " این را در مانیفست کمونیست با روشنی نکر می کند و می گوید که " این طبقه هیچ چیز ندارد از دست بدهد و این طبقه هیچ منفعتی در ستم و استثمار ندارد و طبقه ای که دچار بی حقوقی کامل اقتصادی است این طبقه امکان این را دارد برای رسیدن به جامعه آزاد انسانی و برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی موتور محرکه اش باشد " می گوید که " اگر انقلابی گری مارکسیسم و این هدف را از آن بگیریم چیزی از آن باقی نمی ماند. این را بگویم که مارکسیسم دیگر روشنگر نیست، مارکسیسم دیگر قرار شده که آزادخواه نباشد، مارکسیسم دیگر قرار شده که برابری طلب نباشد، مارکسیسم قرار شده ضد استثمارگر نباشد، مارکسیسم قرار شده ضد استبداد نباشد، مارکسیسمی که علیه مذهب و هر نوع خرافه در طول تاریخ بشر اعلام جنگ کرده قرار شده این خرافه ها را تحکیم کند و تئوری اش همین است که این دوران جدید شروع شده است " .

منصور حکمت ادامه میدهد " هیچ دورانی، هیچ تحولی در شرایط جهانی نمی تواند باعث شود که مارکسیست سوسیالیست نباشد، باعث شود که مارکسیسم انقلابی گری نباشد، وقتی از تاکتیک صحبت می کنیم و می گویم این اصول بر این تئوری دوران ضروری است، دیگر تاکتیک ما مشخص است که چیست. تاکتیک برای کمونیست

ها خنثی کردن تلاش های ضد انقلاب چه در حکومت و چه در اپوزسیون حکومت از یک طرف و آموزش دادن و متشکل کردن طبقه ای برای رهایی قطعی آن از طرف دیگر است. ناظر بر این است که در هر دوره مشخص و در هر شرایط ویژه اجتماعی سیاسی کمونیست ها برای متشکل کردن طبقه کارگر، آگاه کردن به منافع مستقل خودش، سوق دادنش به سمت قدرت سیلیبی و خنثی کردن تلاش های ضد انقلابی که علیه آن می شود چه می کند " می گوید می تواند شرایط عوض شده باشد، این درست است، نیرو های طبقاتی می توانند عوض می شوند ولی مارکسیسمی که نمی خواهد جواب این را بدهد با این سوالات خودش را مطرح می کند. اگر انقلابی گری را از مارکسیسم بگیرد دیگر چیزی از آن باقی نمی ماند. " از این جهت می گوید که نه تشکل طبقه کارگر لازم است، نه آگاهی اش لازم است، نه نزدیک شدنش به قدرت سیاسی لازم است. و این خصوصیت دوران ماست، کسی که این حرف ها را می زند یک شارلاتان است. یک شارلاتان بورژوازی ساده لوح که شاید فقط بتواند یک کمپ جهانی مثل خودش را مجاب بکند بیشتر نیست و این را اگر از مارکسیسم بگیرد، مثل محافل می شود که به قول لنین فقط می توانند شارلاتانیسم را به خرج می دهند. "

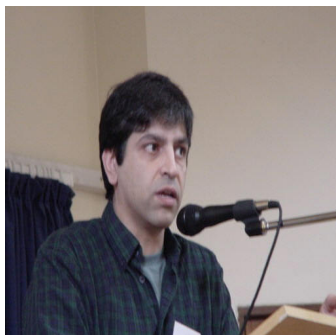
این سوالاتی است که لنین هم در مقابل خودش قرار می دهد. لنین در مقابل طبقه کارگری که بسیار کوچکتر از جامعه ایران است. طبقه کارگری که به شدت در وضعیت اقتصادی مصیبت بار تری قرار دارد، طبقه کارگری که جنگ دیده، تزاری که همه اینها را سرکوب کرده است، در مقابل غول های سیاسی و تئوریکی که در مقابلش صف کشیده اند می گوید انقلاب شدنی است. شما بحث مربوط به شوروی از منصور حکمت را تعقیب کرده اید و تصویری که از انقلاب اکتبر و انقلاب سوسیالیستی در آنجا می دهد. لنین در مقابل کسانی ایستاده که از او ایراد می گیرند که: تو که نمیدانی فردای انقلاب سوسیالیستی چه خواهد شد، چرا می خواهی آن را سازمان دهی کنی؟! چگونه می توانی سازمان دهی کنی؟! از هر لحظه اش یک سوال و یک ناباوری وجود دارد. در مقابل لنین می گوید که می شود و شدنی است. شوراها کارگری را با پرچم تصرف انقلاب می سازد، از هر ذره آن پرچم انقلاب را بلند می کند، وقتی شوراها در آخرین لحظه در مقابلش صف می کشند و شوراها هم به او رأی نمی دهند، که نمی خواهند قدرت را بگیرند، کمیته های کارگری را می سازند و فردا قدرت کارگری و انقلاب سوسیالیستی را شکل می دهد و به جلو می برد و این نقطه حرکت منصور حکمت در مقابل این سوالات هست. که می گوید کمونیسم کارگری می سازیم و حزبی را باید ساخت که جوابگوی این باشد و با این افق باید حرکت کرد. این سوالات را ما در مقابل خودمان داریم، منصور حکمت در مقابل ما قرار داده و اصرار دارد که باید به این فکر کنیم و کسی که می خواهد به این فکر بکند و کسی که باید به این نگه بکند، نمی تواند کسی باشد که به لنین و پیوستگی اش به منصور حکمت اتکاء نکند و زوایای حرکتی آن را نداشته باشد و چشم به واقعیت امروز خودش باز نکرده باشد و نمی تواند جز این محرک خودش داشته باشد که زندگی مارکسیسم و لنینیسم و هر چیزی که بعنوان کمونیسم شناخته می شود یک هدف را دارد و آن تحول این جامعه و بنیان گذاشتن سوسیالیسم در این جامعه است.

این نکاتی بود که می خواستم در رابطه بین منصور حکمت و لنین و از طرف دیگر مارکسیسم مطرح کنم. خسته نباشید

کارگران جهان متحد شوید

دمکراسی تعابیر و واقعیات

چکیده سخنرانی امان کفا در لندن به مناسبت هفته حکمت



جانبه تر بیان کرد.

دمکراسی، تعابیر و واقعیات یکی از اثر های منصور حکمت است که در سال های ۷۲-۱۳۷۱ بصورت چهار مصاحبه با نشریه انترناسیونال ارائه شد. در هفته حکمت، زمان مناسبی است که من یکبار دیگر، خواندن این سه مصاحبه را به همه توصیه کنم. نکاتی که این جا اشاره میکنم اساسا دست گذاشتن بر نکات گرهی این بحث برای جلب توجه و ترغیب شنوندگان جهت خواندن این مطلب است. مسلما امروز هدف من از ارائه بحث، توضیح آن و یا ارائه تعبیری که مثلا من از این بحث دارم، نمی باشد. هدف از این بحث تنها معرفی آن است. نکاتی که در این مصاحبه ها آمده، همچنان به درجه زیادی برای کمونیست هلی امروز نیز مطرح هستند. مدتی که منصور حکمت در این مصاحبه ها دنبال می کند، مارکسیستی، و قابل استقاده هر کمونیست پراتیکی هست. باز هم، خواندن این مصاحبه ها را به شما توصیه می کنم.

ابتدا لازم است که خاطر نشان کنم که این مصاحبه ها در چه زمانی ارائه شد. سال های ۷۰-۱۳۶۹ مترادف است با دوره ای که دیگر دیوار برلین فروریخته بود، کشورهای اروپای شرقی، و آنچه که با نام کشورهای سوسیالیستی معروف بود، دوره های اولیه تغییر خود را پشت سر گذاشته بودند. دوره جنگ های داخلی یوگوسلاوی و نوره ای است که همه جا صدای ناهنجار پیروزی دمکراسی برای مدتی گوش ها را کر کرده بود. بهرحال، این مصاحبه ها در دوره ای انجام شده اند که همه جا صحبت از دمکراسی بود. شعارهای دمکراسی و دمکراسی طلبی، بیابانگر و بعضا نشانگر، درجه آزادی و تمدن و غیره را داشت. این مصاحبه با انترناسیونال، کمی بعد تر در اواخر ۱۳۷۱ انجام گرفت و بطور کلی گرچه که جوهر و اساس اش، همان برخوردی است که قبل تر هم منصور حکمت ارائه کرده بود، ولیکن اینبار او این بحث را بصورتی جامع تر و همه

اجازه بدهید این را هم بگویم که این مصاحبه ها، حول چند بخش یا محور اصلی می باشد. در بخش اول، منصور حکمت به خود مقوله دمکراسی و محتوای مشترک و ابژکتیو دمکراسی و دمکراسی طلبی می پردازد. به اینکه چگونه در عرض دو سه سال، رویدادهای روز به همه نشان داد که "عصر سقوط دیکتاتوری ها" و "پیروزی دمکراسی" در دنیای پس از پایان جنگ سرد، مترادف است با نا امنی سیاسی و اجتماعی، و آنها نه فقط در محدوده کشوری بلکه در سطحی بین المللی. چگونه مثلا در ایران، آنان که مردم را به جشن در رکاب "پرزیدنت رفسنجانی" دعوت می کردند، در طی همین مدت کوتاه، بی اعتبار شده بودند. همینجا منصور حکمت مستدل می کند که برخلاف لیبرال های دواشته که برایشان دمکراسی امری و هدفی محوری است، برای مارکسیست ها دمکراسی مقوله ای کلیدی نیست و بحث اصلی شان مربوط به معنی تاریخی و پراتیکی دمکراسی و عملکرد اجتماعی آن است. اینکه دمکراسی محصول عروج سرمایه داری است، و اینکه تعبیر های ارائه شده از دمکراسی، بمثابة نوعی مراجعه با آرای مردم در امر تعیین دولت، به هر حال روابط مالکی، ساختار های اجتماعی و اقتصادی را مفروض می داند و خواست دمکراسی معادل

مطالبه کردن "کاپیالیسم دمکراتیک" است. او تاکید می کند که جوهر مشترک دمکراسی همانا پذیرش بنیاد اقتصادی موجود و تنزل دادن مساله رهایی سیاسی به شرکت فرد یا "اقتشار" در پروسه فرمال

و حقوقی تشکیل دولت، و مکانیسمی است برای مشروعیت بخشیدن به حکومت طبقاتی و مافوق مردمی بورژوازی. علاوه بر این، دمکراسی تئیینی مستقل از جنبش و مکتبی که از دمکراسی حرف می زند، ندارد. بیعبارتی دمکراسی لیبرالی، دمکراسی خلقی، دمکراسی غربی، دمکراسی صنعتی، و غیره، هر کدام مهر جنبش معینی را بر خود دارد.

در بخش دوم منصور حکمت به جایگاه کلیدی دمکراسی لیبرالی و سیستم پارلمانی می پردازد. به تناقضات درونی دمکراسی لیبرالی و دور رکن آن را، یعنی رکن دمکراسی بمثابة حکومت اکثریت مردم با رکن دیگر، احکام مربوط به رابطه سیاسی و حقوقی فرد و جامعه، اشاره می کند و نشان می دهد که تحت لوای "رای و حکومت مردم"، ابتدایی ترین حقوق انسان ها در مقیاس میلیونی نقض می شود. و اینکه چگونه قانون اساسی، و هر آنچه در ابتدا، و یا در یک دوره معین، نوشته شده و به لوحه ای تبدیل می شوند، که ده ها سال بعد و نسل های متمادی، نمیتوانند خواهان تغییر آن شوند. پارلمان و نمایندگان مجلس تعیین می شوند، و بجای همان ها که انتخابشان کرده اند، تصمیم می گیرند. وکلای مجلس دور هم جمع می شوند و هر آنچه خود می خواهند و نه بر اساس تصمیم و خواست مردمی که انتخابشان کرده اند، تصویب می کنند. آزادی فرد، از نظر لیبرالیسم کلاسیک، به مخالفت با مثلا تشکیل کارگری می رسد به این دلیل که این تشکلات به تصمیم جمعی متکی است تا اختیار هر فرد کارگر. در عین حال، هرگونه دخالت دولت، ناقض آزادی سرمایه دار، و تهدید آزادی او تعریف میشود! و با همین شعار، مشخصا در اروپا، با استناد به رای خود مردم بود که ناقض آزادی واقعی مردم شدند و زندگی میلیونها نفر را به تباهی کشاندند. مردم هم قرار است که به یکی از همان احزاب اصلی هرچند سال یکبار رای دهند، در حالیکه نفس چنین انتخابی، در خود اسارت آوار است. علاوه بر این منصور حکمت به دمکراسی غربی، و مفاهیم آن

در چهارمین و آخرین بخش مصاحبه، مشخصا در مورد ایران، به چهارچوب بحث ها در انقلاب ۵۷ را برمی شمرد و جایگاه دمکراسی لیبرالی در ایران، و امکان باز تولید آن را بررسی می کند. در این بخش منصور حکمت نشان می دهد که پارلمان و نظام پارلمانی، نمی تواند ابزار و محمل پیروزی سوسیالیسم باشد، و اینکه پارلمان در همه جا برای کارگر یک قلمرو کشمکش و یک جبهه مباره است و نه دروازه قدرت. و بالاخره در پایان به این سوال پاسخ می دهد که چگونه در دوره ای که دنیا دوقطبی تمام شده، انقلاب کارگری در ایران شانس دارد.

مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی

کمونیسم کارگری اما فرقه مصلحین خیالپرداز و قهرمانان مشتاق نجات بشریت نیست. جامعه کمونیستی الگو و نسخه ای ساخته و پرداخته ذهن خردمندانی خیراندیش نیست. کمونیسم کارگری جنبشی است که از بطن خود جامعه سرمایه داری معاصر برمیخیزد و افق و آرمانها و اعتراض بخش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند.

تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدالی بی وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و تحت ستم در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشاء اصلی تحول و تغییر در جامعه است.

برخلاف جوامع پیشین که عموما بر سلسله مراتب طبقاتی و قشربندی های پیچیده ای بنا شده بودند، جامعه مدرن سرمایه داری تقسیم طبقاتی را بسیار ساده کرده است. جامعه معاصر، علیرغم تنوع وسیع مشاغل و تقسیم کار گسترده، بطور کلی بر محور دو اردوگاه طبقاتی اصلی که رودرروی یکدیگر قرار گرفته اند سازمان یافته است: کارگران و سرمایه داران، پرولتاریا و بورژوازی.

تقابل این دو اردوگاه در پایه ای ترین سطح سرمنشاء و مبنای کلیه کشمکش های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است. نه فقط حیات سیاسی و اقتصادی جامعه، بلکه حتی زندگی فرهنگی و فکری و علمی انسان امروز که بظاهر قلمروهایی مستقل و ماوراء طبقاتی بنظر میرسند، مهر این صفتبندی محوری در جامعه مدرن سرمایه داری را بر خود دارند. اردوی پرولتاریا، اردوی کارگران، با همه تنوع افکار و ایده آله و گرایشات و احزابی که در آن وجود دارد، نماینده تغییر و یا تعدیل نظام موجود به نفع توده محروم و تحت ستم در جامعه است. اردوی بورژوازی، باز با کلیه مکتب و احزاب سلیسی و متفکرین و شخصیت های رنگارنگش، خواهان حفظ ارکان وضع موجود است و در مقابل فشار آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری از نظام سرمایه داری و قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی دفاع میکند.

کمونیسم کارگری از این مبارزه طبقاتی سر بر میکند. صفی در اردوگاه پرولتاریاست. کمونیسم کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای واژگونی نظام سرمایه داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و بدون استثمار است.

از برنامه حزب کمونیست کارگری ایران حکمتیست

کارگران جهان متحد شوید

اعتراضات دانشجویی، افق‌ها و چشم‌اندازها

کوروش مدرسی

مقدمه:

نوشته "اعتراضات دانشجویی، افق‌ها و چشم‌اندازها" متن سخنرانی مفصل کوروش مدرسی در مورد اعتراضات دانشجویی در یک دوره معین است که چپ در دانشگاه حرف اول را می‌زد و "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" در راس اعتراضات دانشجویی بودند. کوروش مدرسی در این بحث مسائل و سوالات مختلفی را که در آن دوره مطرح بود جواب می‌دهد. از بررسی آن تاریخ، تجربیات آن، دیدگاه‌های مختلف و سنت‌های سیاسی مختلف در برخورد به آن پدیده، کار علنی و قانونی، رابطه تشکلات علنی و حزب کمونیستی و مخفی و... علاوه بر اهمیت پرداختن به تجربه عروج چپ و کمونیست‌ها در دانشگاه و آن تجربه تاریخی مهم، بسیاری از این سوالات امروز نیز در مقابل هر کمونیستی در دانشگاه و در محیط‌های دیگر قرار دارد. بسیاری از این مسائل همین امروز مورد سوال و مورد بحث و بازبینی در میان نسلی از جوانان کمونیست و چپ در کانون‌های سیاسی و فکری و در محافل چپ و کمونیست در ایران است. ما با توجه به اهمیت این بحث‌ها و جوهرهای کوروش مدرسی آنرا در این شماره کمونیست تجدید چاپ می‌کنیم و توجه همه فعالین کمونیست در ایران و خصوصا در دانشگاه را به خواندن این بحث فرا می‌خوانیم.

کمونیست ماهانه

تاریخچه:

این متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کوروش مدرسی تحت عنوان "اعتراضات دانشجویی افق‌ها و چشم‌اندازها" در جلسه اعضای حزب در لندن در تاریخ ۱ ژوئن ۲۰۰۸ - ۱۲ خرداد ۱۳۸۷ است. فایل‌های صوتی این سخنرانی در صفحه اینترنتی کوروش مدرسی (www.koorosh-modaresi.com) قابل دسترسی هستند. این متن به همت محمد فتوحی پیاده و توسط سخنران ادیت شده است.

اعتراضات دانشجویی؛ افق‌ها و چشم‌اندازها

فهرست

- مقدمه
- ۱ - جنبش دانشجویی: عنوانی گمراه کننده
- ۲ - اهمیت سیاسی فعالیت در محیط‌های دانشجویی برای کمونیست‌ها
- الف - دانشگاه سنگر مهم مبارزه سیاسی برای طبقه کارگر
- ب - روشنفکران، طبقه کارگر و آگاهی کمونیستی
- ۳ - اهمیت ویژه تحركات این دوره
- الف - چپ را در ابعاد اجتماعی در مقابل جامعه قرار داد
- ب - آیا حرکت سیزده آذر ماجراجویی بود؟
- پ - آیا "داب" شکست خورد؟
- ت - ذهنیت ضربه - ذهنیت دستگیری



- ۰ ث - اولین تجربه چپ بعد از سالهای شصت
- ۰ ج - بعضی سوالات عملی جدید
- ۰ ۴ - جنبه‌های از فعالیت کمونیستی
- ۰ الف - فعالیت حزب و فعالیت غیر حزبی
- ۰ ب - کمونیسم قانونی - کمونیسم انقلابی
- ۰ پ - چپ سنتی و رابطه انقلاب و رفرف
- ۰ ۵ - مشخصات داب
- ۰ الف - داب یک سازمان توده‌ای است
- ۰ ب - داب یک سازمان قانونی است
- ۰ پ - داب یک سازمان چپ است
- ۰ ت - داب، خطر راست و چپ
- ۰ ث - پیچیدگی رهبری اعتراضات علنی و توده‌ای
- ۰ ج - فعالیت حزبی و فعالیت غیر حزبی
- ۰ چ - آیا داب یک سازمان است؟
- ۰ ح - داب یک سازمان ایدئولوژیک نیست
- ۰ خ - داب التری تایتو احزاب سیاسی نیست
- ۰ ۶ - چشم‌انداز داب
- ۰ الف - موقعیت فعلی
- ۰ ب - اهمیت تحکیم موقعیت - گسترش داب - آمادگی برای اول مهر

۷ - پاسخ به سوالات

مقدمه

با تشکر از رفقای تشکیلات انگلیس که برای این سخنرانی از من دعوت کردند. قبل از اینکه وارد بحث شوم، مایلم چند نکته مقدماتی را توضیح دهم. اول سعی می‌کنم تعداد زیادی سوال را به دست من رسیده است حتی المقدور بپوشانم. دوم، بحثی را که من اینجا ارائه می‌دهم نظر شخصی من است و الزاما هیچ ارگانی و یا کمیته تشکیلاتی‌ای را نمایندگی نمی‌کند. رفقای که این بحث‌ها را می‌خوانند یا می‌خوانند باید رهنمودهای تشکیلاتی‌شان را از کمیته‌های مسئول‌شان بگیرند. و بالاخره سوم اینکه محضرات امنیتی مانع از آن می‌شود که وارد بعضی از جنبه‌های عملی موضوع بشوم و آن طوری که دوست دارم، یا آن طوری که لازم است، وارد جزئیات و حقایق رویدادها بشوم.

۱ - جنبش دانشجویی: عنوانی گمراه کننده

می‌خواهم از این شروع کنم که به نظر من عنوان "جنبش دانشجویی" عنوانی گمراه کننده برای تبیین اعتراضات و مبارزات دانشجویان است. این عنوان بیش از آنکه کمکی به روشن شدن اعتراضات دانشجویان بکند اغتشاش بوجود می‌آورد. پرداختن به این اغتشاش اهمیت دارد زیرا تقریبا همگان برای توضیح اعتراضات دانشجویان از این عنوان استفاده می‌کنند. از جمله امروز هم موضوع این سخنرانی را کمیته انگلیس جنبش دانشجویی ایران، دورنما و چشم‌اندازها معرفی کرده‌اند. و تنها ما نیستیم. همه از چیزی به اسم "جنبش دانشجویی" صحبت می‌کنند: جنبش دانشجویی اینطور یا آن طور است؛ جنبش دانشجویی این یا آن کار را باید بکند؛ رسالت جنبش دانشجویی این و با آن چیز است و غیره. اغتشاش از آنجا شروع می‌شود که وقتی عبارت "جنبش دانشجویی" را بکار می‌بریم این تصور بوجود می‌آید که گویا دانشجویان بخشی از جامعه

هستند که منفعت مشترک و متمایزی دارند. مثل جنبش کارگری، جنبش رهایی زن، جنبش دهقانی و غیره. جنبش کارگری، حتی در ابتدای ترین سطح، برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کار مبارزه می‌کند و منفعت مشترک و متمایز کارگران را نمایندگی می‌کند یا جنبش رهایی زن یک منفعت و یک خواست پایه‌ای را نمایندگی می‌کند: برابری حقوقی زن و مرد. می‌خواهم بگویم که این جنبش‌ها به طبقات یا بخش‌هایی از جامعه ارجاع دارند که یک منفعت مادی واقعی مشترک دارند.

دانشجویان این خاصیت را ندارند. دانشجو، به عنوان دانشجو منفعت مشترک بسیار محدود است و این منفعت مشترک اتفاقا غالبا موضوع "جنبش دانشجویی" نیست. منفعت مشترک دانشجویان منفعت مشترک صنفی آنها است. اما دانشجو حتی وقتی از سر منفعت صنفی جلو می‌آید و مبارزه می‌کند، آن منفعت غالبا بهانه‌ای برای یک اعتراض سیاسی است. در نتیجه اعتراضات در محیط‌های دانشجویی غالبا مضمون سیاسی دارند.

به عبارتی پایه این اعتراضات مطالبات سیاسی است. اما دانشجو و دانشگاه یک منفعت واحد سیاسی را هم نمایندگی نمی‌کنند. استفاده از عنوان "جنبش دانشجویی" این تصور را بوجود می‌آورد که گویا دانشجویان، به اعتبار دانشجو بودن، خواست‌های سیاسی مشترکی دارند. این تصور کذب و غیر واقعی و در واقع یک توهم است که بخش مهمی از پوپولیسم و سوسیالیسم بورژوازی از آن بهره می‌گیرد. یعنی دانشجو و آنچه "جنبش دانشجویی" می‌خوانند را پدیده‌های غیر طبقاتی یا ماوراء طبقاتی و انقلابی می‌نمایانند.

دانشجو بخشی از جامعه با مشخصات ویژه و منفعت ویژه است. مشخصات ویژه دانشجو، دانشگاه و اعتراض دانشجویی در جوامع اختناق زده از جمله اینها هستند: دانشجویان معمولا بخشی از جوانان جامعه هستند که بنا بر مقتضیات سنی شان یک درجه بی‌قراری و یا یک درجه‌ای اکتیویسم را با خود دارند. دانشجویان معمولا نه تنها نان آور کسی نیستند بلکه غالبا "نان خور" خانواده هستند. در نتیجه محدودیت‌های یک کارگر یا کسی که معیشت خود و خانواده اش را تامین می‌کند را ندارد و به اصطلاح پایش بند نیست و حتی در چارچوب یک جنبش سیاسی یا اجتماعی معین، امکان اتخاذشویه، شعار و دامنه مبارزه بسیار میلیتانت تر و مبارزه جویانه تری را دارد.

دانشجو غالبا حامل یک عنصر روشنفکری و تحصیل کرده‌گی است. این عنصر هم مستقل از اینکه دانشجو چه افقی دارد اهرمی در جهت باز کردن افق‌ها و محدوده‌های فکری را دارد. اما این گرایش جهت خاصی را نمایندگی نمی‌کند و دانشجو بنا به تعریف کمونیست یا فاشیست و لیبرال نیست.

در جوامع اختناق زده است که محیط دانشگاه و اعتراضات دانشجویی جایگاه ویژه‌ای را پیدا می‌کنند. در محیط‌های دمکراتیک و یا محیطی که آزادی‌های سیاسی وجود دارد، کسانی که انگیزه و یا نارضایتی سیاسی دارند گروه دانشجویی درست نمی‌کنند، حزب، گروه، سازمان و یا کلوب سیاسی با یک پلاتنوم تعریف شده درست می‌کنند. یعنی ابزاری را بدست می‌گیرند که متناسب امر مبارزه سیاسی است. همانطور که مکاتب مختلف فکری و هنری کانون‌ها و انجمن و کلوب‌های خاص خود را درست می‌کنند. دانشجویان هم در بطن همین احزاب و انجمن‌ها و کانون‌ها فعالیت می‌کنند.

در جامعه اختناق زده همه فعالیت‌ها ممنوع و یا بشدت محدود و تحت کنترل هستند. در این جوامع افراد نمی‌توانند آزادانه حزب درست کنند، نشریه منتشر کنند، نمایشنامه اجرا کنند، جنبش فرهنگی خودشان را راه بیندازند، ابتکارات سیاسی و فرهنگی بزنند، نارضایتی‌شان را بگویند و حرکت دیگری را سازمان بدهند. در جامعه اختناق زده تنها محیطی که در آن اعتراض سیاسی مخالف سیستم و تلاش فکری "غیر مجاز" به درجه‌ای در آن تحمل می‌شود محیط‌های دانشجویی است. در نتیجه بنظر میرسد که دانشگاه و محیط‌های دانشجویی جانشین احزاب سیاسی، کانون‌های فکری و هنری و غیره می‌شوند. در این جوامع تقریبا همه مکاتب هنری، فکری و سیاسی غیر مجاز سرشان به دانشگاه وصل می‌شود. در جوامع

مشترک دارند. مثل جنبش کارگری، جنبش رهایی زن، جنبش دهقانی و غیره. جنبش کارگری، حتی در ابتدای ترین سطح، برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کار مبارزه می‌کند و منفعت مشترک و متمایز کارگران را نمایندگی می‌کند یا جنبش رهایی زن یک منفعت و یک خواست پایه‌ای را نمایندگی می‌کند: برابری حقوقی زن و مرد. می‌خواهم بگویم که این جنبش‌ها به طبقات یا بخش‌هایی از جامعه ارجاع دارند که یک منفعت مادی واقعی مشترک دارند.

دانشجویان این خاصیت را ندارند. دانشجو، به عنوان دانشجو منفعت مشترک بسیار محدود است و این منفعت مشترک اتفاقا غالبا موضوع "جنبش دانشجویی" نیست. منفعت مشترک دانشجویان منفعت مشترک صنفی آنها است. اما دانشجو حتی وقتی از سر منفعت صنفی جلو می‌آید و مبارزه می‌کند، آن منفعت غالبا بهانه‌ای برای یک اعتراض سیاسی است. در نتیجه اعتراضات در محیط‌های دانشجویی غالبا مضمون سیاسی دارند.

به عبارتی پایه این اعتراضات مطالبات سیاسی است. اما دانشجو و دانشگاه یک منفعت واحد سیاسی را هم نمایندگی نمی‌کنند. استفاده از عنوان "جنبش دانشجویی" این تصور را بوجود می‌آورد که گویا دانشجویان، به اعتبار دانشجو بودن، خواست‌های سیاسی مشترکی دارند. این تصور کذب و غیر واقعی و در واقع یک توهم است که بخش مهمی از پوپولیسم و سوسیالیسم بورژوازی از آن بهره می‌گیرد. یعنی دانشجو و آنچه "جنبش دانشجویی" می‌خوانند را پدیده‌های غیر طبقاتی یا ماوراء طبقاتی و انقلابی می‌نمایانند.

دانشجو بخشی از جامعه با مشخصات ویژه و منفعت ویژه است. مشخصات ویژه دانشجو، دانشگاه و اعتراض دانشجویی در جوامع اختناق زده از جمله اینها هستند: دانشجویان معمولا بخشی از جوانان جامعه هستند که بنا بر مقتضیات سنی شان یک درجه بی‌قراری و یا یک درجه‌ای اکتیویسم را با خود دارند. دانشجویان معمولا نه تنها نان آور کسی نیستند بلکه غالبا "نان خور" خانواده هستند. در نتیجه محدودیت‌های یک کارگر یا کسی که معیشت خود و خانواده اش را تامین می‌کند را ندارد و به اصطلاح پایش بند نیست و حتی در چارچوب یک جنبش سیاسی یا اجتماعی معین، امکان اتخاذشویه، شعار و دامنه مبارزه بسیار میلیتانت تر و مبارزه جویانه تری را دارد.

دانشجو غالبا حامل یک عنصر روشنفکری و تحصیل کرده‌گی است. این عنصر هم مستقل از اینکه دانشجو چه افقی دارد اهرمی در جهت باز کردن افق‌ها و محدوده‌های فکری را دارد. اما این گرایش جهت خاصی را نمایندگی نمی‌کند و دانشجو بنا به تعریف کمونیست یا فاشیست و لیبرال نیست.

در جوامع اختناق زده است که محیط دانشگاه و اعتراضات دانشجویی جایگاه ویژه‌ای را پیدا می‌کنند. در محیط‌های دمکراتیک و یا محیطی که آزادی‌های سیاسی وجود دارد، کسانی که انگیزه و یا نارضایتی سیاسی دارند گروه دانشجویی درست نمی‌کنند، حزب، گروه، سازمان و یا کلوب سیاسی با یک پلاتنوم تعریف شده درست می‌کنند. یعنی ابزاری را بدست می‌گیرند که متناسب امر مبارزه سیاسی است. همانطور که مکاتب مختلف فکری و هنری کانون‌ها و انجمن و کلوب‌های خاص خود را درست می‌کنند. دانشجویان هم در بطن همین احزاب و انجمن‌ها و کانون‌ها فعالیت می‌کنند.

در جامعه اختناق زده همه فعالیت‌ها ممنوع و یا بشدت محدود و تحت کنترل هستند. در این جوامع افراد نمی‌توانند آزادانه حزب درست کنند، نشریه منتشر کنند، نمایشنامه اجرا کنند، جنبش فرهنگی خودشان را راه بیندازند، ابتکارات سیاسی و فرهنگی بزنند، نارضایتی‌شان را بگویند و حرکت دیگری را سازمان بدهند. در جامعه اختناق زده تنها محیطی که در آن اعتراض سیاسی مخالف سیستم و تلاش فکری "غیر مجاز" به درجه‌ای در آن تحمل می‌شود محیط‌های دانشجویی است. در نتیجه بنظر میرسد که دانشگاه و محیط‌های دانشجویی جانشین احزاب سیاسی، کانون‌های فکری و هنری و غیره می‌شوند. در این جوامع تقریبا همه مکاتب هنری، فکری و سیاسی غیر مجاز سرشان به دانشگاه وصل می‌شود. در جوامع

مشترک دارند. مثل جنبش کارگری، جنبش رهایی زن، جنبش دهقانی و غیره. جنبش کارگری، حتی در ابتدای ترین سطح، برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کار مبارزه می‌کند و منفعت مشترک و متمایز کارگران را نمایندگی می‌کند یا جنبش رهایی زن یک منفعت و یک خواست پایه‌ای را نمایندگی می‌کند: برابری حقوقی زن و مرد. می‌خواهم بگویم که این جنبش‌ها به طبقات یا بخش‌هایی از جامعه ارجاع دارند که یک منفعت مادی واقعی مشترک دارند.

دانشجویان این خاصیت را ندارند. دانشجو، به عنوان دانشجو منفعت مشترک بسیار محدود است و این منفعت مشترک اتفاقا غالبا موضوع "جنبش دانشجویی" نیست. منفعت مشترک دانشجویان منفعت مشترک صنفی آنها است. اما دانشجو حتی وقتی از سر منفعت صنفی جلو می‌آید و مبارزه می‌کند، آن منفعت غالبا بهانه‌ای برای یک اعتراض سیاسی است. در نتیجه اعتراضات در محیط‌های دانشجویی غالبا مضمون سیاسی دارند.

به عبارتی پایه این اعتراضات مطالبات سیاسی است. اما دانشجو و دانشگاه یک منفعت واحد سیاسی را هم نمایندگی نمی‌کنند. استفاده از عنوان "جنبش دانشجویی" این تصور را بوجود می‌آورد که گویا دانشجویان، به اعتبار دانشجو بودن، خواست‌های سیاسی مشترکی دارند. این تصور کذب و غیر واقعی و در واقع یک توهم است که بخش مهمی از پوپولیسم و سوسیالیسم بورژوازی از آن بهره می‌گیرد. یعنی دانشجو و آنچه "جنبش دانشجویی" می‌خوانند را پدیده‌های غیر طبقاتی یا ماوراء طبقاتی و انقلابی می‌نمایانند.

دانشجو بخشی از جامعه با مشخصات ویژه و منفعت ویژه است. مشخصات ویژه دانشجو، دانشگاه و اعتراض دانشجویی در جوامع اختناق زده از جمله اینها هستند: دانشجویان معمولا بخشی از جوانان جامعه هستند که بنا بر مقتضیات سنی شان یک درجه بی‌قراری و یا یک درجه‌ای اکتیویسم را با خود دارند. دانشجویان معمولا نه تنها نان آور کسی نیستند بلکه غالبا "نان خور" خانواده هستند. در نتیجه محدودیت‌های یک کارگر یا کسی که معیشت خود و خانواده اش را تامین می‌کند را ندارد و به اصطلاح پایش بند نیست و حتی در چارچوب یک جنبش سیاسی یا اجتماعی معین، امکان اتخاذشویه، شعار و دامنه مبارزه بسیار میلیتانت تر و مبارزه جویانه تری را دارد.

دانشجو غالبا حامل یک عنصر روشنفکری و تحصیل کرده‌گی است. این عنصر هم مستقل از اینکه دانشجو چه افقی دارد اهرمی در جهت باز کردن افق‌ها و محدوده‌های فکری را دارد. اما این گرایش جهت خاصی را نمایندگی نمی‌کند و دانشجو بنا به تعریف کمونیست یا فاشیست و لیبرال نیست.

در جوامع اختناق زده است که محیط دانشگاه و اعتراضات دانشجویی جایگاه ویژه‌ای را پیدا می‌کنند. در محیط‌های دمکراتیک و یا محیطی که آزادی‌های سیاسی وجود دارد، کسانی که انگیزه و یا نارضایتی سیاسی دارند گروه دانشجویی درست نمی‌کنند، حزب، گروه، سازمان و یا کلوب سیاسی با یک پلاتنوم تعریف شده درست می‌کنند. یعنی ابزاری را بدست می‌گیرند که متناسب امر مبارزه سیاسی است. همانطور که مکاتب مختلف فکری و هنری کانون‌ها و انجمن و کلوب‌های خاص خود را درست می‌کنند. دانشجویان هم در بطن همین احزاب و انجمن‌ها و کانون‌ها فعالیت می‌کنند.

در جامعه اختناق زده همه فعالیت‌ها ممنوع و یا بشدت محدود و تحت کنترل هستند. در این جوامع افراد نمی‌توانند آزادانه حزب درست کنند، نشریه منتشر کنند، نمایشنامه اجرا کنند، جنبش فرهنگی خودشان را راه بیندازند، ابتکارات سیاسی و فرهنگی بزنند، نارضایتی‌شان را بگویند و حرکت دیگری را سازمان بدهند. در جامعه اختناق زده تنها محیطی که در آن اعتراض سیاسی مخالف سیستم و تلاش فکری "غیر مجاز" به درجه‌ای در آن تحمل می‌شود محیط‌های دانشجویی است. در نتیجه بنظر میرسد که دانشگاه و محیط‌های دانشجویی جانشین احزاب سیاسی، کانون‌های فکری و هنری و غیره می‌شوند. در این جوامع تقریبا همه مکاتب هنری، فکری و سیاسی غیر مجاز سرشان به دانشگاه وصل می‌شود. در جوامع

اعتراضات دانشجویی، افقا و...

بسیار مهمی برای طبقه کارگر است که باید تصرف شود و در تصرف نگاه داشته شود.

ب - دانشگاه پنجره نمایش آرمان های کمونیستی
دانشگاه محیطی است که کشمکش سیاسی درون جامعه را بشکل برجسته ای به نمایش میگذارد. از آنجا که در جوامع مختلف کانال ها و کانون های

فکری مسدود و بسته میشوند، کلوب ها، انجمن ها، احزاب و نشریات غیر رژیمی تعطیل میشوند، دانشگاه نقش مهمی در فعل و انفعال فکری پیشرو در جامعه بازی میکند محیط های دانشجویی یا محیط های دانشگاهی نقش مهمی در فعل و انفعال فکری و سیاسی جامعه پیدا میکنند و دانشگاه علاوه بر همه چیز نقش نمایشگاه سیاست ها، آرمانها، مکاتب، و سنت های مختلف خلاف جریان و محل رشد و نمای آنها میشود. در نتیجه بخصوص برای کمونیسم و طبقه کارگری که بیش از همه زیر فشار اختناق و بورژوازی حاکم قرار دارند، دانشگاه اهمیتی حیاتی در معرفی، توسعه و مبارزه برای آرمانهای سوسیالیستی طبقه کارگر و مبارزه با خرافات و نقد سنت ها و داده های بورژوازی و برای نشو و نمای مارکسیسم دارد. دانشگاه پرده نمایش بزرگ و یا باید گفت بزرگترین کانال تلویزیونی رو به جامعه است که طبقه کارگر و مارکسیست ها میتوانند و باید از آن استفاده کنند. سنت و خطی که در دانشگاه ست بالا پیدا کند در جامعه موقعیت بسیار بهتری قرار میگیرد.

پ - روشنفکران، طبقه کارگر و آگاهی کمونیستی
کمونیسم در طبقه کارگر یک سنت داده است، همزاد این طبقه است. رابطه کار و سرمایه در جامعه سرمایه داری کمونیسم طبقه کارگر را، بعنوان یک جنبش آنتی تر خود، تولید میکند. بعلاوه تاریخ مبارزه طبقاتی در دنیای معاصر از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر و از قیام کارگران شانگهای تا انقلاب ایران به اعتراض غریزی کمونیستی طبقه کارگر ابعاد بسیار آگاهانه تری داده است. اما این آگاهی تنها نصیب طبقه کارگر نشده است. بورژوازی نیز از این تجربیات درس گرفته و بالغ شده، تئوری ها، جنبش ها و سنت های فکری، سیاسی و فرهنگی خود را تکامل بخشیده است. امروز مبارزه در عرصه فکری و تئوریک، مبارزه با فرهنگ، ایده ها، اندیشه ها و سیاست های بورژوازی اهمیت بیشتری در آگاهی طبقه کارگر یافته است. امروز بورژوازی ضد کمونیسم را به یک هنر ارتقا داده و تمام میدیای عظیم و ژورنالیسم جهانی، تمام کلیسا، مسجد، کنیسه و معبد را به خدمت گرفته است.

مارکسیسم علم عمل آگاهانه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. برای طبقه کارگر آنچه مانع انجام انقلاب سوسیالیستی است عامل ذهنی، یعنی خود آگاهی طبقه کارگر است و نه عامل عینی و مادی. بخش مهمی از آن این آگاهی در عرصه فکری و در عرصه مبارزه با داده ها و تبلیغات بورژوازی از مذهبی تا قومی و ناسیونالیستی و از لیبرالی تا سوسیال دمکراسی را در بر میگیرد. انقلاب پرولتری در تفاوت با همه انقلاب های گذشته یک انقلاب از پیش نقشه ریزی شده است. لازمه این از پیش نقشه ریزی شدن وجود آگاهی عمیق مارکسیستی در صف فعالین کمونیست طبقه کارگر است. اما بورژوازی خود دسترسی به پیشرفته ترین اندیشه های فکری و سیاسی و علمی جامعه را برای طبقه کارگر بشدت دشوار میکند. آگاهی مارکسیستی و قدرت افشا و مبارزه با کل روبنای فکری و ایدئولوژیک جامعه سرمایه داری از درون خود طبقه کارگر عملا ناممکن است. این قابلیت است که تحصیلکردگان و روشنفکران مارکسیست، که از قضا غالباً از اقشار مرفه تر جامعه هستند، به طبقه کارگر و مبارزه کمونیستی آن میدهند. سهمی که روشنفکران در تاریخ مبارزه طبقاتی بازی کرده اند از کل تجربه مبارزه کمونیستی طبقه کارگر غیر قابل تفکیک است. تصور کمونیسم همانقدر بدون طبقه کارگر ناممکن است که تصور این جنبش بدون مارکس، انگلس، لنین، گرامشی، تروتسکی، لوگزامبورگ، حکمت و هزاران فعال و تئوریسین مارکسیست دیگر. و در جامعه ای مانند ایران دانشگاه نقش بسیار

مهمی در مبارزه فکری جامعه ایفا میکند و یکی از کانون های اساسی پرورش و رشد مارکسیست ها و مبارزه مارکسیستی علیه تمام ایدئولوژی ها بورژوازی و ارتجاعی دیگر است. برای تعمیق آگاهی مارکسیستی و کمونیستی در طبقه کارگر روشنفکران و تحصیلکردگان جامعه نقش تعیین کننده ای بازی میکنند. این یکی از بحث های پایه ای لنین در جدل علیه اکونومیست ها در کتاب "چه باید کرد؟" است.

بدون این آگاهی عمیق مارکسیستی اعتراض کمونیستی طبقه کارگر بسیار خام و بدوی و در مقابل بورژوازی بسیار آسیب پذیر میماند. آگاهی حلقه کلیدی در پراتیک انقلابی طبقه کارگر و فلسفه مارکسیسم است. مارکسیسم به عنوان علم رهایی طبقه کارگر و علم رهایی بشریت یک تئوری است. نقد جامعه سرمایه داری در تمام وجوه آن است. اگر ما نتوانیم طبقه کارگر و سنت کمونیستی آن را به این تئوری مسلح کنیم جنبش های دیگر برگرده طبقه کارگر سوار خواهند شد. منظوم البته گذاشتن کلاس درس برای طبقه کارگر نیست، که آنهم لازم است. منظوم آموزش طبقه در متن و بطن مبارزه ای که روز و شب چه پنهان و چه آشکار در جریان است، میباشند. از این نظر حرکت کمونیستی نمی تواند در غیاب یک شبکه وسیعی از تحصیل کردگان و روشنفکران مارکسیست و کمونیست که این وجه از مبارزه طبقاتی را میپوشانند شکل بگیرد. من قابل تصور نمیبینم که یک حزب سیاسی و کمونیستی خیلی سفت و سخت بدون این چنین قشری پا بگیرد. بسیاری از رهبران کمونیست دنیا از این بخش جامعه هستند: از مارکس و انگلس تا لنین و لوگزامبورگ و حکمت.

در نتیجه دانشگاه از این نظر هم برای ما مهم است. دانشگاه برای ما باید هم یک کارخانه مارکسیست سازی و هم یک سنگر مهم برای پیشبرد مبارزه فکری و تئوریک علیه کل ایدئولوژی بورژوازی در تمام اشکال آن باشد. هر کس از ما ببرد شما، حزب حکمتیست، هدف تان از کارکردن در دانشگاه چیست ما همین مولفه ها را بر خواهیم شمرد. میگوئیم هدف مان این است که فضای سیاسی در دانشگاه هر چه بیشتر باز شود، تعداد هرچه وسیعتری از دانشجویان از ناسیونالیسم، مذهب، لیبرالیسم، و همه ایدئولوژی های بورژوازی ببرند و به آرمانها و ایده های عمومی کمونیستی و چه جذب شوند، دانشگاه و اعتراضات دانشجویی پرده بزرگ نمایش آرمانها و سیاست ها و خواست های کمونیستی رو به کل جامعه بشود و بالاخره میخواهیم دانشگاه کارخانه تولید مارکسیست و کمونیسم پراتیک شود.

آنوقت برای ما مهم است که تعداد هر چه وسیع تری از دانشجویان را به یک مبارزه اکتیو برای گسترش آزادی های سیاسی جلب کنیم، آنها را سازمان دهیم و رهبری کنیم. هر درجه وجود آزادی سیاسی در دانشگاه به نفع طبقه کارگر است و هر درجه اختناق در دانشگاه به ضرر ما و به ضرر طبقه کارگر است. بدون اینکه بخواهیم دانشجو را ایدئولیزه کنیم یا آن را یک پدیده مافوق طبقاتی تعریف کنیم که گویا رسالت نجات جامعه را دارد، آنچه که در دانشگاه اتفاق می افتد برای ما مهم است. در این دوره دیدیم که چه رابطه سیاسی مستقیمی بین جامعه و دانشگاه و فضای فکری فعالین کمونیست طبقه کارگر و دانشگاه وجود دارد. چه ۱۸ تیر و چه ۱۳ آذر امسال کل جامعه را تحت تاثیر قرار داد.

در نتیجه در ایران دانشگاه برای ما و برای طبقه کارگر سنگر مهمی است. باید همیشه فتح شده باشد. باید پیشرو ها و اکتیویست های آن بمانند باید کمونیست ها در آن دست بالا را داشته باشند. باید تلاش کنیم که اعتراضات دانشجویی نیروی برای باز کردن بیشتر آزادی های سیاسی، فشار بیشتر برای تغییر تناسب باشد. دانشگاه باید یک پرده و سنگر نمایش آرمان های کمونیستی طبقه کارگر در مورد همه چیز باشد.

۳ - اهمیت ویژه تحرکات این دوره

الف - چه را در ابعاد اجتماعی در مقابل جامعه قرار داد
به عنوان یک مشاهده میتوان گفت که اتفاقات این دوره، یعنی تظاهرات ۱۳ آذر، دستگیری های

وسیع "داب"، مبارزه برای آزادی آنها در سراسر دنیا، روحیه و جسارت عظیمی که "داب" از خود نشان داد و گسترش وسیع "داب" در سراسر ایران، توجه جامعه ایران به وجود یک نیروی چه را جلب کرد. جامعه ایران، در ابعاد وسیع و اجتماعی، متوجه شد که یک نیروی عظیم چه در دانشگاه و در اعتراضات دانشجویی شکل گرفته است و به آن سمپاتی نشان داد. ابعاد این سمپاتی حتی جمهوری اسلامی را هم غافلگیر کرد. همه متوجه شدند که چه بعد از کشتار های سال های شصت مجدداً سر بلند کرده است. این را همگان دیدند.

منظور من این نیست که قبل از این چه فعالیت نداشته است. جمهوری اسلامی هیچگاه نتوانست کمونیسم را ریشه کن کند. در همه سالهای سیاه اختناق و کشتار، کمونیست ها یک عنصر ثابت اعتراض علیه جمهوری اسلامی بوده اند. چه قبل از سیزده آذر امسال هم وجود داشت. تاریخ آن مستند و مکتوب است. چه و کمونیست ها در دانشگاه و جامعه وجود داشتند، حزب داشتند و غیره. اما اینبار جامعه در مقابل خودش چپی را میبیند که به تنهایی پرچم مبارزه علیه جمهوری اسلامی را بر افراشته است و به آن سمپاتی نشان میدهد. ابعاد عکس العمل مثبت و سمپاتیک کل جامعه به این رویداد ها شاهد این حکم است.

جالب است که اولین عکس العمل امنستی این بود که "مگر چه دوباره ظاهر شده است؟" "مگر چه در ایران در این ابعاد وجود دارد؟" این امنستی است که سالها دنبال پرونده ما بود است. ابتکار ایرج جنتی و پیوستن تقریباً تمام هنرمندان ایران به کمپین حمایت از دانشجویان دستگیر شده، و بی تابی کل محیط های دانشگاهی حاصل قدرت بیان ما، شعارهای دانشجویها و یا شعرهای ایرج جنتی نبود. بلکه یک فشار اجتماعی است که این را ممکن کرد. در شرایطی که ناسیونالیسم از نظر سیاسی و تاکتیکی شکست خورده است، در شرایطی که انتظار سیاست رسمی تقریباً تمام

اپوزیسیون است، یک نیروی چه که سالها است در دانشگاه نطفه بسته و کار میکند سر بلند میکند، پرچم آزادی و برابری را بلند میکند وبا قدرت به مصاف استبداد میروند. گفتم بنا به خصلت جامعه مختنق، صحنه سیاسی دانشگاه مانند تلویزیون بزرگی در مقابل دید جمعه است. وقتی صحنه تلویزیون شلوغ است و همه مشغول زد و خورد هستند، ممکن است کسی توجه زیادی به ما نکند. اما وقتی همه زمین خورده اندو تنها یک نیرو که قدرتش را از پیگیری آرمانی و سیاسی اش میگیرد در صحنه است، این نیرو پرچمدار و قهرمان مبارزه با جمهوری اسلامی میشود. مهم نیست کسی از این نیرو خوشش بیاید یا نه، فکر کند ارتجاعی است یا پیشرو، و یا فکر کند ماجراجو است یا نه؛ واقعیت این است که جامعه تانید این حرکت را به همه تحمیل کرد.

کسانی که این واقعیت را رد میکنند، کسانی که امروز تازه جرات کرده اند این واقعیت را انکار کنند، دارند در واقع بعد از باخت "جر" میزنند. "داب" آب به لانه این مورچگان ریخته. حرکت دانشجویان و چه در دانشگاه بی حرکتی و پاسیفیسم این ها را زیر نورافکن قرار داده است. امروز مجبورند به صفوف شان توضیح دهند که چرا باید پاسیو بود و چرا اصلاً نباید کاری کرد. و بی دلیل نیست "جر زن" های سیاسی در حاشیه یکی از پاسیوترین و بی خط ترین احزاب تاریخ ایران، یعنی حزب کمونیست ایران و کومه له جمع شده اند.

اینها به تئوری ای احتیاج دارند که توضیح بدهد هیچ کاری لازم نیست بکنید و فقط کافی است بنشینید اینترنت بگذارید، تلویزیون بگذارید و در اردوگاه منتظر بمانید انشاالله یک وقتی انقلاب میشود. این احتیاج به نقد اکتیویسم و انقلابیگری "داب" و کمونیسم دخالتگر حزب حکمتیست دارد. این کار البته احتیاج به تئوری و تئوری سازانی هم دارد. اسف انگیز است که باید برویم داریوش و ابی یا جناح چه اکثریت را دعوت کنیم که برای رهبران کومه له و حزب کمونیست ایران در باره اهمیت میلیتانیسم اجتماعی بحث آموزشی بگذارند. اما مشکل اینها آگاهی نیست. اینها به دنبال تئوری می گردند که توضیح دهد که هیچ کاری لازم نیست بکنند، نه لازم است خودشان را به خطر بیندازند، نه لازم است دستگیر شوند، نه لازم است

هزینه بپردازند و نه لازم است از جای گرم شان تکانی بخورند. در نتیجه آنهایی که حرکت میکنند اعتراض میکنند را به لجن میکشند. و واقعیت این است که لجن سیاسی و اجتماعی هم طبقاتی است و هم پلیسی. دست خودشان نیست. واقعیت پشت دو چرخه ایرج آذرن و رضا مقدم همین است. کسی که امروز چه دانشگاه و "داب" را نقد کند، یعنی راه مبارزه موثرتر و کارا تر را نشان بدهد، انگشت روی کاستی ها و تجربیات بگذارد قطعات این جنبش راه باز میکند. اما کسی که بخواهد میلیتانیسم و مبارزه جوئی و جسارت چه را به اصطلاح به نقد بکشد جز کنار جمهوری اسلامی جانی ندارد. و این جای واقعی جریان ایرج آذرن و رضا مقدم است. اینها نتوانده ای های سیاست ایران هستند که در مناسبت دیگری به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت.

ب - آیا حرکت سیزده آذر ماجرا جویی بود؟
یک نقد موجه از اجتماع ۱۳ آذر میتواند این باشد که حرکت ۱۳ آذر ماجراجویانه بوده است. مورد سوال قرار دادن اقدام ۱۳ آذر در بعد تاکتیکی بحث کاملاً موجهی است و باید نشست در مورد آن بحث کرد. مثل این است که در جنگی یک اقدام خاص را درست یا غلط بدانیم. نه به ایدئولوژی ربطی دارد و نه طرح چنین انتقادی ایرادی دارد. می خواهیم بگویم که نقد به نتوانده ای ها، پلیسیست ها را نباید با بحث اصولی در مورد درستی و یا نادرستی یک تاکتیک مخلوط کرد. پاسخ این نقدون پاسخ متفاوت است. اینجا به یک ایراد احتمالی، بعنوان یک بحث تاکتیکی جواب میدهم. به نظر من اقدام ۱۳ آذر نه تنها ماجراجویانه نبود بلکه یک عمل بسیار سنجیده و جسورانه و درستی نادرست میدانند تصور نادرستی از تناسب قوا در جامعه و دانشگاه دارد، غالباً هنوز در فضای شرایط سالهای ۶۰ بسر میبرد، و یا شناخت دقیقی از سیر رویداد ها و تاریخ جریانات سالهای اخیر دانشگاه را ندارد.

ببینید، یک اصطلاحی هست که میگوید تصمیم درست تصمیمی نیست که فی نفسه یا بطور کلی درست است. تصمیم درست بعلاوه تصمیمی است که در وقت درست اتخاذ شود. شما اگر روزی که خمینی سر کار آمد نفهمید که ارتجاعی است دیگر چندان مهم نیست که ده سال بعد مثل اکثریت به این نتیجه برسید. وقتی که باید تصمیم می گرفتید نگرفتید، وقتی که لازم بود تحلیلی را بدهید و عملی را انجام دهید، ندادید. به نظر من ۱۳ آذر تصمیم درستی بود که در وقت درستی اتخاذ شد. این اقدام درست و به موقع نشان درایت و جسارت رهبران این حرکت بود.

برای اینکه متوجه شویم ۱۳ آذر چه اتفاقی افتاد باید از خود بپرسیم که چه اتفاق یا اتفاقاتی میتوانست بیفتد؟ اگر نخواهیم کلی گویی بکنیم و حرفی برای خالی نبودن عریضه بزنیم، و اگر بخواهیم به عنوان تاکتیسیست وارد این قضیه شویم تنها کافی نیست از تاکتیک غلط حرف بزنیم باید بگوئیم تاکتیک درست چه بود؟

واقعیت این است که تنها سه تا آلترناتیو بیشتر در مقابل "داب" نبود. در شرایطی که ما در مورد آن حرف میزنیم سه تاکتیک بیشتر در مقابل "داب" قرار نداشت. من تا به حال پیشنهاد راه چهارمی را نشنیده ام. این سه راه یا سه تاکتیک از این قرار اند:

با این ارزیابی که تناسب قوا نا مناسب است "لاب" اقدام به برگزاری ۱۶ آذر نمیکردند. دست به اقدام یا اجتماعی نمیزدند.

"داب" در اتحاد یا ائتلاف با تشکل های دیگر و یا زیر پرچم آنها ۱۶ آذر را برگزار میکردند. و البته باید بدانیم که این "تشکل های دیگر" فقط شامل دفتر تحکیم وحدت و تشکل های مختلف قوم پرستان (ناسیونالیست های کرد و ترک و غیره) را در بر میگرفت. تشکل دیگری موجود نیست.

"داب" مستقلاً ۱۶ آذر را برگزار میکردند و تلاش میکردند تا بزرگترین اجتماع ممکن را با بیشترین تعداد دانشجویان سازمان دهند.

راه چهارمی نیست. کل بحثهایی که تا حال شده حول توصیه یکی از این تاکتیک ها در مقابل دو تاکتیک دیگر است.

اولاً- فکر میکنم کسی که این توصیه میکند "داب" میبایست ۱۶ آذر را مسکوت میگذاشت، نه از

اعتراضات دانشجویی، افقا و...

تناسب قوای امروز در ایران تصور دقیقی دارد، نه تاریخ کشمکش های چپ و راست در دانشگاه را میدانند و نه با "داب" و مبارزه سخت و پیچیده ای که پشت سر گذاشته است آشنا است.

رابطه میان چپ با جمهوری اسلامی و تناسب قوا میان آنها هیچ شباهتی به سال های ۶۰ ندارد. تحولات اخیر باید خیلی ها را دیگر بفکر فرو ببرد باشد که ممکن است اوضاع ایران را درست

نمیشناسند. سالهای ۶۰ و آن تناسب قوا پدیده ای مربوط به گذشته است. رژیم دیگر آن رژیم در آمده از انقلاب نیست و چپ و کمونیست ها آن قلع و قمع و سرکوب شدگان نیستند. اینجا فرصت ورد شدن مفصل به این بحث نیست. اما کسی که تفوت دینامیس اجتماعی آن روز و امروز را متوجه نباشد هر حرکت امروز فعالین سیاسی و کارگری را خودکشی میگیرد. نسل امروز کمونیست های ایران و همینطور نسل امروز دستگاه پلیس رژیم اسلامی هیچکدام در موقعیت سال های ۶۰ نیستند. نسل امروز نه چیزی به دستگاه سرکوب جمهوری

اسلامی بدهکار است و نه مقهور آن است و دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی هم امروز مشروعیت، حق بجایی و روحیه و جسارت سرکوب این نسل را در خود نمی یابد. اشاره کرم قانون آن چیزی است که تحمل میشود یا به رژیم عملا تحمیل شده است. چشم دوختن به تناسب قوا و قوانین مبارزه سالهای ۶۰ زندگی در گذشته است. آن کابوس تمام شد باید آن را پشت سر گذاشت. ماندن در آن زندگی در گذشته است. واقعیت نشان میدهد که علیرغم شدت عمل اولیه رژیم هیچگاه این رژیم در مقابل لیست اتهاماتی که خود به دانشجویان بسته است اینقدر در موقعیت ضعفی قرار نداشته است.

بعلاوه "داب" پدیده تازه بدنیا آمده ای نبودند که بتوانند نقطه شروع حرکت خود را تعیین کنند. یک تشکیلات تازه شکل گرفته که انتظاری از آن نیست میتواند تصمیم بگیرد در مورد این یا آن واقعه سکوت کند یا کار مینیمالی انجام دهد. حرکت و جریانهای که تاریخی دارد و انتظار خاصی از آن هست نمیتواند درست در شرایطی که نبرد بر او تحمیل شده کنار بکشد. این را همگان به حساب هزینه میگذارند. یک حرکت زنده و با شناسنامه سیاسی و اجتماعی معلوم نمیتواند در موقع جنگ خودش را مثل روباه به مردن بزند. اگر این کار را بکند همه او را مرده فرض میگیرند. روباه هم در تنهایی خود میتواند این تاکتیک را بکار بگیرد در ملاء عام کسی که خود را به مردن میزند مرده گرفته میشود و از آن پس مثل مرده با او رفتار میکنند.

به همین دلیل "داب" نمیتوانست بعد از سالها مبارزه، بعد از قدم به قدم عقب زدن جریانات اجتماعی دیگر، بعد از شکست همه جریانات ناسیونالیست و اسلامی و قوم پرست، در شرایطی که حقانیت او به ثبوت رسیده است به چالش ۱۶ آذر امسال پشت کند و خودش را به مردن بزند. این کار اتفاقا برای "داب" خودکشی سیاسی بود. پیروزمند این صحنه امروز بجای "داب" دفتر تحکیم وحدت و انواع دانشجویان فدرالیست و قوم پرست بودند. حتی اگر "داب" هم صحنه را ترک میکرد حریفان و رقیبان آن در صحنه میماندند و نبردی که امروز در ابعاد اجتماعی و سیاسی "داب" برنده آن است را "داب" میباخت.

بسیاری از اوقات ما مجبور میشویم که در جنگی که جلو خانه مان را گرفته است و سراغمان آمده شرکت کنیم. جنگ غالبا در شرایط ناخواسته سواغ ما می آید و در این شرایط یک سازمان، یک حزب و یک ارتش مجبور است بایستد، بجنگد. در چنین شرایطی بود که امسال چپ در دانشگاه، در قالب "داب"، برگشت و با هر چه در قدرت داشت به رژیم گفت نه! و همین عین قهرمانی بود و همین چپ را قهرمان مبارزه علیه جمهوری اسلامی کرد. خرده بورژواهای احمق که رهبران "داب" را متهم به ناقهرمانی میکنند اپوتونیست هائی هستند که این قهرمانی چپ را نمیفهمند. در حالی که همه جریانات و احزاب سیاسی از نظر سیاسی و ایدئولوژیک هزینه کرده بودند عده ای ایستادند و گفتند نه! سکوت آلترناتیو قابل انتخابی در مقابل "داب" نبود.

ثانیا - چند سال گشته دانشگاه صحنه مبارزه و کشمکش میان چپ در قامت همین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب با جریانات اسلامی (بویژه دفتر تحکیم وحدت) و جریانات قوم پرست ترک و کرد و فارس بوده است. کسی که تحولات یک سال گذشته محیط های دانشگاهی را تعقیب کرده باشد میداند که بخصوص در این یک سال دفتر تحکیم وحدت تنها مانده بود که علیه "چپ رادیکال" فتوای جهاد بدهد. دفتر تحکیم وحدت کل را از حمله به خط و سیاست چپ گذراند، افراد را با نام واقعی آنها متهم به تعلق حزبی به جریانات کمونیست، بویژه حکمتیست ها، نمود.

بعد از چنین جدالی، بعد از شکست تحکیمی ها آیا "داب" میتواند در ائتلاف با آنها و یا بزیر پرچم دفتر تحکیم وحدت وارد میدان ۱۶ آذر شود؟ به نظر من نه. این کار منجر به پس دادن تمام دستاورد های چند سال گذشته و باز گرداندن چپ به موقعیت ۷ سال پیش می بود. این انتخاب هم در مقابل رهبری "داب" نبود.

تنها تصمیم درست که در پرتو آن "داب" و چپ میتواند تقویت شود برگزاری مستقل مراسم ۱۳ آذر بود.

بسیاری از تشکل های انقلابی به رودرونی هائی کشیده می شوند که خود انتخاب نکرده اند. اما منطقی که به آن اشاره کردیم رهبران انقلابی و کاردان در چنین تشکل هائی را و میدارد که بجای پشت کردن به صحنه نبرد همه تلاش خود را برای پیروزی در آن بکار گیرند. پشت نکردن به چنین نبرد هائی شرط پیروزی در نبرد نهائی و شرط شکل گیری و تثبیت رهبری انقلابی است.

جسارتی که رهبران و فعالین "داب" از خود نشان دادند جسارت بزرگی بود. برگزاری مستقل این مراسم ابتکار و تصمیم خود دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بود، خودشان با مکانیزمهای تصمیم گیری شان تصمیم گرفتند. فکر میکنم تصمیم درستی گرفتند.

پ - آیا "داب" شکست خورد؟

ننوتوده ای های آثرین - مقدم، جریانات اسلامی و منتظرالظهور های انقلابی در کومه له مدعی هستند که مراسم ۱۳ آذر و دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب شکست خوردند.

قبل از اینکه حکم بدهیم کسی یا چیزی شکست خورده یا پیروز شده باید ابتدا شکست یا پیروزی را تعریف کرد. این تعریف بسیار مهم است چون اپورتونیست ها سنتا لای این ابهام میگزینند و شکست را پیروزی و پیروزی را شکست می نمایانند.

ننوتوده ای های عزیز و منتظر الظهور های انقلابی باید لطف کنند قبل از اینکه به چنین ارزیابی از ۱۳ آذر و "داب" بنشینند روی پای خودشان معنی پیروزی را به روشنی اعلام فرمایند و امکان پذیری رسیدن به آن را مستدل کنند. تا بتوانیم عمق پاسیفیسیم آنها را نشان دهیم. نمیشود دولا دولا انقلابی بود و انقلاب کرد.

اگر پیروزی در مراسم ۱۳ آذر را سرنگونی جمهوری اسلامی، نقطه شروع قیام علیه رژیم ها یا شروع انقلاب و غیره تعریف کرده باشید باید اذعان کرد که ۱۳ آذر در انجام این کار موفق نبوده و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب هم نتوانستند این کار ها را انجام دهند. اگر پیروزی را این تعریف کنید که جمع میشویم فریادی میزنیم بعد در میرویم، مورد حمله قرار نمیگیریم، به رژیم هم بهانه نمیدهم و کسی را هم دستگیر نمیکنند، باید اذعان کرد که ۱۳ آذر، گرچه یک فریاد بزرگ بود اما به این اهداف نرسید. دستگیری داد.

از نظر ما پیروزی در متن همان اهدافی که برای فعالیت در محیط های دانشجویی مطرح کردیم معنی دارد. نه قرار است دانشگاه و دانشجویان انقلاب کنند، نه قرار است امروز شپور آغاز انقلاب را بزنند، نه میتوانند یا قرار است جمهوری اسلامی را سرتگون کنند و نه مبارزه سیاسی بدون هزینه ممکن است. کسی که اینها نقطه عزیمت است یا دارد از سر استیصال سرش را به دیوار میکوبد یا از سر لابلالیگری در کافه تریا دارد به سلامتی زندانیان داب "لاته" میل میفرماید.

پیروزی ۱۳ آذر و پیروزی "داب" در این بود که پرچم آرمان طبقه کارگر و پرچم جنبش کمونیسم این طبقه را برافراشتند و همه جامعه ایران را متوجه آن کردند و بیشترین سمپاتی و حقانیت را

برای آن جلب کردند. کل چپ و رگه کمونیسم طبقه کارگر به همت ۱۳ آذر در جانی قرار گرفت که سالها بود قرار نگرفته بود. امروز، با فاصله تنها چند ماه، میتوان دید که ۱۳ آذر و تاکتیکی که "داب" در پیش گرفت تناسب قوا و قانونی را به رژیم تحمیل کرد که در تاریخ ایران بی نظیر است. رژیمی که ۵۰ نفر از کمونیست های این جامعه را میگیرد، به آنها اتهام مبارزه مسلحانه میزند بعد مجبور میشود تقریبا همه را با قید ضمانت آزاد کند دارد محدودیت های خودش و تناسب قوا را نشان میدهد. رژیم حتی نتوانست پاپوشی که خود برای دانشجویان دوخته بود را پایشان کند.

بالاخره ۱۳ آذر و نقش "داب" در آن باعث شد چنان استقبالی از چپ و ایده های کمونیستی در دانشگاه و محیط های فکری پا بگیرد که بی سابقه است. امروز هر کس میخواهد سرش را بالا بگیرد، هر کس که میخواهد بایستاد و از حرمت و کرامت انسان و از آزادی های سیاسی دفاع کند خود را به "داب" منتصب میکند. و هرکس که "داب" نیست مجبور است پنهان در لای صفحات اینترنت در دنیای مجازی شلنگ تخته انقلابی بیندازد.

من تحلیل رهبران و فعالین "داب" از این رویدادها و در دفاعی که از خود در مقابل ننوتوده ای ها میکند بویژه با ارزیابی بهروز کریمی زاده از این رویدادها موافقم.

میگویند هزینه پرداختیم و ضربه خوردیم. بعدا در مورد این مقوله ضربه و ذهنیت چپ سنتی حرف میزنم اما باید گفت مگر جنگ بدون هزینه ممکن است؟ معلوم است که رهبران و فعالین یک حرکت باید تمام تلاش خود را برای نپرداختن هزینه و نخوردن ضربه بکار بگیرند اما آن کسی که فقط ضربه نخوردن را مبنا قرار میدهد جایش تا ابد گوشه خانه است، البته اگر سقف خانه فرو نریزد و ایشان ضربه نخورد. گویا جنگی درست است که هیچکس خون از دماغش نیاید و لطمه ای در آن نبیند. با این حساب هیچ کارگری نباید اعتراض یا اعتصاب کند چون اعتراض و اعتصاب معادل است با دستگیری، گرسنگی، اضطراب کل خانواده و غالبا اخراج و یا پرداخت هزینه های دیگر.

به نظر من حرکت ۱۳ آذر یک حرکت سیاسی و موفق چپ بود که بعد از کشتار سالهای شصت یک بار دیگر چپ را، مستقلا و متمایز از همه سنت های دیگر، روی صحنه سیاسی جامعه قرار داد، بطوری که امروز حتی استراتژیست های بورژوازی در آمریکا و اروپا از عروج مجدد چپ در ایران و خطراتی که ممکن است به همراه داشته باشد دارند حرف می زنند. در این رویداد ها "داب" و رهبران و فعالین آن کمونیسم طبقه کارگر را بر شانه های خود بلند کردند و به همت قامت بلند نسل جوان کمونیست های ایران، امروز کمونیسم ایران مناظر سیاسی و اجتماعی را میبندد که سال ها بود ندیده بود. کسی که این را شکست میداند در این جنبش سهیم نیست.

ت - ذهنیت ضربه - ذهنیت دستگیری

قبل از پرداختن به ادامه بحث باید به یک ذهنیت جا افتاده در چپ سنتی و غیر اجتماعی اشاره کنم. آنهم ذهنیت "ضربه خوردن"، یا دستگیری را مساوی ضربه گرفتن است.

ببینید، سندیکای شرکت واحد یا فلان سندیکا و شورا یا کانون نویسندگان و سایر تشکل های از این دست اعتراض میکنند و غالبا رهبران و فعالین آنها را دستگیر میکنند. این تشکل ها هم همین را اعلام میکنند که رژیم رهبران یا فعالین ما را دستگیر کرد باید آزادشان کند و خود دستگیر شدگان هم به بخشی از همین تلاش برای آزادی تبدیل میشوند.

در جریانات چپ سنتی این طور نیست؛ یا آزاد هستید و مبارزه میکنید و یا دستگیر شده اید و دارید "زندان میکشید". چپ غیر اجتماعی دستگیری برایش ضربه است. برایش آخر کار است "ضربه خوردن" در چپ سنتی پشت خود یک دیگه را دارد. ضربه خوردن مثل کشته شدن است، آخر خط است.

این تصور از ذهنیت چریکی و مبارزه غیر اجتماعی می آید. وقتی چریک دستگیر می شود دیگر داستان زندگی اش بعنوان چریک تمام است. از داخل زندان که نمی توان چریک بود. درست

مثل سرباز که وقتی در جنگ اسیر میشود دیگر برای او جنگ تمام است و برای ارتشی که به آن تعلق دارد در عمل مرده و زنده اسیر تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد، چریک هم وقتی اسیر شد برایش همین اتفاق میافتد. و چپ سنتی ایران از سر غیر اجتماعی گریش این ذهنیت را از جریانات چریکی به ارث برده است.

فعالین اجتماعی اینگونه نیستند. فعال سیاسی در یک سنت اجتماعی در زندان هم فعال سیاسی است. اصلا رفتن به زندان و بیرون آمدن جزئی از زندگی سیاسی یک فعال اجتماعی است. اسانلو یا صالحی را بیست بار هم بگیرند هم در زندان کارشان را ادامه میدهند هم وقتی آزاد شدند کارشان را میکنند، مگر اینکه واقعا خودشان نخواهند.

واحد نظامی ضربه بخورد، ضربه خورده است. ولی برای یک حرکت سیاسی اینطور نیست. این منطق در دنیای سیاست اجتماعی به این شکل یک به یک کار نمی کند. آدم سیاسی وقتی سازمان اش ضربه بخورد معمولا می رود زندان و بعد مدتی گاه چندین سال بعنوان یک شخصیت بسیار محبوب تر و نافوذ تر، با برد بیشتر و با نفوذ کلام خیلی بیشتر از زندان بیرون می آید. بعلاوه فعال سیاسی اجتماعی از زندان هم فعال سیاسی اجتماعی است: ارتباطش را با سازمانش نگاه میدارد، بخشی از آن مبارزه سیاسی باقی می ماند، با توده ای که موضوع کارش است مرتبط و فعال باقی میماند، و این بخشی از مبارزه برای آزاد کردن خود است.

"داب" ضربه نخورده است. دستگیری داده است. مگر وقتی اسانلو زندان است ما می گوئیم سندیکای شرکت واحد ضربه خورده است؟ میگوئیم اسانلو را گرفته اند رفته زندان و لابد از زندان هم پیام میدهد، سندیکا را راهنمائی میکند یا مقاله می نویسد. گرامشی چندین سال زندان بود مگر کمونیست های ایتالیا گفتند ضربه خورده ایم؟ گفتند رهبران را از زندان کردند. گرامشی از زندان هم رهبری میکرد و از زندان کتاب و مقاله بیشتر از بیرون زندان نوشت. یا مثلا وقتی نهر و در هند چندین سال در زندان انگلیسی ها بود کسی گفت ضربه خوردند؟ گفتند نهر و را گرفتند، گاندی زندانی است و غیره. تازه نوشته های زندان نهر و اسنادی است که بخش مهمی از چپ جهان تاریخ را از آن آموخته است. واقعیت این است که برای چپ سنتی زندان آخر خط است در حالیکه برای یک فعال اجتماعی زندان تنها یک ایستگاه است که اکثر فعالین و رهبران سیاسی از آن عبور میکنند. آدم سیاسی اجتماعی را میگیرند و زندان میکنند. در زندان هم تنها زندان نمیکشد، ارتباطش را با بیرون نگاه میدارد، حرف میزند، سازمان میدهد، دخالت میکند، مینویسد، رهنمود میدهد، همان کاری را میکند که مندلا و نهر و و گرامشی و لوگزامبورگ و ترسکی و غیره کردند. همان کاری را میکند که همه فعالان و رهبران سیاسی میکنند.

برای آدم سیاسی و اجتماعی در یک محیط مختنق، و حتی در محیطهای غیر مختنق، رفتن به زندان و بیرون آمدن جزئی از پروسه مبارزه سیاسی است. در ایران هر رهبر سیاسی که زندان برود و برگردد، اگر در زندان به عنوان عنصر سیاسی مانده باشد اعتبار، برد، نفوذ کلام و قابلیت او بیشتر میشود. رهبر جنگ دیده میشود.

در نتیجه من این عبارت که "داب" ضربه خرده است را درست و دقیق نمیدانم. فکر میکنم این هم از آن عبارتهای که بیشتر از آنکه نشان بدهد چه اتفاقی افتاده اغتشاش به وجود می آورد.

ث - اولین تجربه چپ بعد از سالهای شصت

به نظر من یکی از خاصیت های دیگر این دوره اجتماعی به جلو صحنه راند. بعد از دهه شصت ما شاهد حرکت اجتماعی چپ به این شکل در بعد سراسری ایران نبودیم. این دوره چپ خودش را سازمان میدهد، گروهها و احزاب سیاسی خود را بوجود می آورد سعی میکنند در محیط هائی نفوذ پایدار پیدا کند و احزاب خود را سازمان دهد و مبنا یک تحرک اجتماعی شود.

با نگاه کردن به این فعل و انفعال روی پای خود ایستادن مجدد چپ در یک بعد اجتماعی باید جمع بندی کرد و راه پیشرفت را نشان داد. امروز نسل دیگری به پا خاسته است و مانند کودکی که

اعتراضات دانشجویی، افقها و...

تازه باد میگیرد از زمین بلند شود تلاش کرد روی پای خود به ایستاد و در همان حرکت اول مستقیم و محکم روی پای خود ایستاد. کسی که تلو تلو خوردن جنبش تازه سر بلند کرده را نقطه شروع انتقاد کند، تصمیم گرفته است که تا ابد روی زمین بنشیند و حداکثر چهار دست و پا راه برود. به نظر من این اولین تجربه است و درسهای بسیار زیادی داشت. جواب به سوالات زیادی را داد و سوالات بیشتری را در مقابل ما قرار داد. اما این سوالات، سوالات رشد، سوالات پیشرفت است.

ج - بعضی سوالات عملی جدید

بعضی سوالات عملی جدیدی در مقابل کل کمونیست ها قرار گرفته است. این سوالات دیگر تئوریک نیستند عملی هستند. مثلا: آیا در یک فضای مختلق شکل گیری یک سازمان رادیکال و چپ و توده ای ممکن است؟ "داب" نشان داد لاقال در شکل اولیه آن ممکن است. سوال این است چنین تشکلی به چه شکلی می تواند به حیات خود ادامه بدهد؟ مگر پلیس حمله نمی کند؟ این یک سوال عمومی است و "داب" تنها یکی از نمونه های آن است.

سوال این است که اصولا یک سازمان چپی، توده ای و غیره حزبی میتواند در فضای ایران، در کارخانه یا محله در دانشگاه یا مدرسه باقی بماند و رشد کند؟ قوانین حرکت چنین تشکلی چیست؟ وجود یک تشکل بزرگ خواه ناخواه سازمان کمونیست های در درون آن را متمرکز و مرتبط میکند. این سازمان را چگونه باید حفظ کرد؟ مکانیزم های دفاعی سازمان توده ای غیر حزبی و سازمان حزبی کدامند؟ اینها به چه شکلی می توانند خود را از پلیس محفوظ دارند؟

سندیکا ها تا امروز جوابی برای این مسئله نداشته اند. تشکل های کارگری را درست کرده اند، مورد تعرض قرار گرفته اند از بین رفته اند. امروز سندیکای شرکت واحد موجودیت خیلی فعالی ندارد و بیشتر یک اسم است. نود درصد کارگران را آنقدر ترسانند که از آن فراری شده اند، رهبران شان را گرفته اند در زندان انداختند و آنقدر هم زیر فشار و زیر تعرض هستند که پراکنده میشوند.

یا مثلا نیشکر هفت تپه فرض کنید که یک مجمع عمومی میزند و یک سازمانی عملی به وجود آمده است. سوال این است آیا می تواند ادامه داشته باشد؟ چه چیز آن را از سندیکای واحد جان سخت تر میکند؟ شرط ادامه کاری آن چیست؟ خود "داب" تا کی میتواند ادامه داشته باشد؟ اگر دو بل دیگر به این شکل به آن تعرض کنند تعطیل نمی شود؟ اینها سوالاتی هستند که باید به آن جواب داد. جواب مشخص نه کلی.

در بطن یک سازمان علنی چپ در شرایط مختلق و در زیر فشار رژیم مانند جمهوری اسلامی یک حزب کمونیستی بشدت غیر قانونی چگونه کار میکند؟ چگونه تمرکز و امنیتش را حفظ میکند؟

یک خاصیت تشکل ها و حرکت های اجتماعی غیر حزبی این است که واقعا غیر حزبی هستند. یعنی اولا عضویت در آن به معنی عضویت در حزب خاصی نیست و ثانيا مکانیسم های تصمیم گیری در آن تابع دستورات حزبی نیست. تصمیم گیری در آن ها با اتکا به مکانیسم های خاص آنها انجام میشود و نه تصمیم احزاب سیاسی.

یک واقعیت دیگر را هم باید به رسمیت شناخت و آن این است که گرچه این تشکل ها غیر حزبی هستند اما احزاب سیاسی بطور قطع در آن ها فعالیت خواهند کرد. اصلا یک حزب سیاسی کارش این است که تلاش کنند این تشکل ها و جریان های غیر حزبی و اجتماعی سیاست های این حزب را قبول کنند. ما هم به عنوان یکی از این احزاب تلاش میکنیم که هر جا ده نفر آدم موثر جمع بشوند ما هم آنجا باشیم و سعی کنیم خط خودمان را پیش ببریم و حزب مان را گسترش بدهیم.

سوال آن این است که در این متن حزب چگونه کار میکند؟ چگونه تمرکز و امنیت اش را حفظ میکند؟ قبلا ما سازمان منفصل داشتیم که از هم خبری نداشتند و اگر یکی از اینها دستگیری میداد دیگران در خطر قرار نمیگرفتند. اما امروز این شیوه کار متروک و نامربوط است. در این دوره در سازمانهایی که با ابعاد بزرگ و سراسری تری

شکل میگیرند اگر سازمان ما منفصل بماند به این معنی است که حزب در بطن یک واقعیت سراسری، محلی و محدود عمل میکند. در حالیکه ضمانتی نیست که بقیه این کار را بکنند و نمیکند. در نتیجه احزاب دیگر این حزب منفصل را تابع خود میکنند.

وقتی یک تشکل کارگری یا دانشجویی بزرگ میشود در یک یا چند شهر خود را گسترش میدهد، شبکه هائی که در بطن اینها وجود دارند عملا بهم وصل میشوند و در متن یک سازمان حزبی منفصل، من و شما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این شبکه های حزبی نیاز فعالیت متمرکز خود را از کانال های "غیر متعارف" یا "موازی" و غیر رسمی حزبی انجام میدهند. عملا یک شبکه متمرکز حزبی را ایجاد میکنند و تنها حاصل عدم تمرکز تا انفصال، عدم تمرکز سیاسی است و نه تشکیلاتی. سیاست و سیستم تصمیم گیری متمرکز وجود ندارد، هر کسی برای خود سازی میزند.

امروز حزب حکمتیست نمی تواند از سیاستش در تهران حرف بزند چون تشکیلات تهران نداشته است. سیاستی که در تهران پیش میرود در عمل مخرج مشترک همه تندان ها و فشار های محلی است. و معمولا مخرج مشترک همه اشتباهات هم هست. اینجا یک بار دیگر سیاست یا الگوی تشکیلاتی حزب در مقابل ما قرار میگیرد. ما بحث کمیته های کمونیستی که نقطه شروع بحث تمرکز بوده است را داشته ایم، این بحث باید همه جانبه گسترش و تعمیم داده شود و تکمیل شود.

به عنوان کمونیست شکل فعالیت ما در "داب" یا سازمان های مشابه چیست؟ چار چوب آن به چه صورت است؟ فعالیت کمونیستی ما، همانگونه که در بحث کمیته های کمونیستی اشاره کردیم، نمیتواند صرفی باشد. کمیته های کمونیستی ما در دانشگاه هم نمیتواند صرفی (دانشجویی) باشد. کمیته کمونیستی ما میتواند مطوف به دانشگاه باشد اما آنوقت دانشجوی، استاد، کارمند، کارگر، تکنیسین، مأمور حفاظت و غیره کمونیست عضو آن هستند. سوال این است که رابطه چنین کمیته های کمونیستی جغرافیایی با فعالیت در بطن "داب" یا سازمان های شبیه آن چیست؟

اینها بعضی از سوالاتی است که کمیته های مسئول ما قاعدتا در حال بحث کردن در باره آنها هستند و از نظر من باید یکی از مضامین مهم بحث کنفرانس های تدارک کننده سوم حزب و خود کننده سوم باشند.

۴ - جنبه های از فعالیت کمونیستی

برای ریختن پایه بحث در مورد چشم انداز فعالیت "داب" باید ابتدا در مورد مبانی فعالیت کمونیستی، در تمایز از چپ سنتی، توافق داشت. نکاتی که بسیاری اوقات حتی در صفوف خود ما هم در مورد آنها توافق وجود ندارد. باید تاکید کنم که این بحث راجع به همه جنبه های فعالیت کمونیستی، مانند فعالیت در طبقه کارگر، نفوذ در طبقه کارگر، شیوه سازمان یابی طبقه و ... نیست، همه این بحث ها بسیار و ضروری هستند و به بحث امروز هم مربوط میشوند. اما بحث امروز ما در مورد این جنبه ها نیست و بطور اخص به فعالیت در محیط های دانشجویی و در ارتباط با مسائلی است که دوره اخیر پیش آورده است محدود میماند. سایر جنبه های مسئله را در مناسبت های دیگر مورد بحث قرار باید داد.

الف - فعالیت حزب و فعالیت غیر حزبی

شما به عنوان حزب در ایران کارهای خاصی را بر عهده دارید و در همان حال به عنوان فعال در یک تشکل غیر حزبی کارهای دیگری. این دو نوع کار به هم مربوط اند اما یکی نیستند. یک پایه مهم این تفاوت در جامعه ای مثل ایران مسئله امنیت است و یک پایه دیگر آن، که جنبه عمومی تری دارد، رابطه تلاش برای رفم (اصلاحات) و تلاش برای سازمان دادن انقلاب. از نظر امنیتی فعالیت حزبی با خطراتی روبرو است که فعالیت غیر حزبی روبرو نیست و لازم نیست روبرو شود. عدم تشخیص این واقعیت یا شما را به چپ روی و پراکنده کردن سازمان غیر حزبی میرساند و یا از آن سر بام می افتد و به کمونیسم قانونی میرسید.

از نظر رابطه انقلاب و اصلاحات باید متوجه بود که غالبا جمعیت بسیار عظیمی حول خواست برای

این یا آن رفم یا اصلاحات سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی جمع میشوند و به میدان می آیند، در حالیکه هنوز آگاهی، تجربه و آمادگی متشکل شدن در یک حزب کمونیستی را ندارد. چنین حرکات و فعالیت هائی که برای این یا آن خواست اقتصادی، سیاسی و یا اجتماعی مانند اضافه دستمزد، آزادی های سیاسی، آزادی های فرهنگی و غیره شکل میگیرند نه ضرورت و نه ظرفیت و آمادگی رفتار مانند یک حزب سیاسی و وارد شدن به جدال های چنین حزبی را دارند. بعلاوه به این حرکات و تشکل ها نه میتوان و نه باید به عنوان دنباله به اصطلاح روکار و پوشش حزب برخورد کرد؛ کاری که در سنت چپ سنتی ایران و جهان غالب است.

ب - کمونیسم قانونی - کمونیسم انقلابی

در شرایط ایران و جوامع اختناق زده نمی توان اقدام به ایجاد یک سازمان، گروه و یا حزب کمونیستی علنی کرد. نتیجه چنین کاری از چند حال خارج نیست:

این حزب یا گروه حرف روشن کمونیستی میزند؛ یعنی برای انقلاب پرولتری، قیام پرولتاریا، سرنگونی بورژوازی، تبلیغ، ترویج و سازماندهی میکند، که بدون معطلی از اوین و مقابل جوخه اعدام سر در می آورد. یا هیچ کس از ترس دستگیری اصولا به آن نمیپوندد و یک سازمان چند نفره، و البته بی تاثیر، باقی خواهد ماند.

این حزب یا گروه برای محفوظ داشتن خود از سرکوب پلیس حرف ساده و سر راست کمونیستی را آنقدر غامض و پیچیده میکند، آنقدر سر و ته آن را میزند و آنقدر آن را فلسفی میکند که عملا کسی از آن سر در نمی آورد. روشن است که تبلیغ، ترویج و تاکتیک های مبارزاتی و سازمانی چنین حزب یا گروهی باید در مقابل سیستم قابل توجهی قابل تفسیر باشد. یعنی حرف و تاکتیک کمونیستی را باید طوری بزند که بشود از آن تفسیر و برداشت غیر کمونیستی و بی آزار کرد. چنین تشکلی در عمل به سیاست ها و اقدامات قابل توجهی (قانونی) محدود میماند. و در این صورت از خواص یک حزب یا گروه کمونیستی خالی میشود. چنین تشکلی نه در عمل یک حرکت کمونیستی خواهد بود و نه در حرف. عملا به دام کمونیسم قانونی می افتد.

ما قرار بوده به کارگر بگویم کمونیسم چیست، و چرا مارکسیسم ابزار رهائی است، چرا ایدئولوژی های بورژوائی غلط اند، چرا همه ارزش های جامعه طبقاتی را باید کنار زد، چگونه باید علیه استثمار مبارزه کرد، چرا باید قیام و انقلاب کرد، چرا باید سرمایه داری و دولت سرمایه داران را با قهر سرنگون کرد و ... آنوقت همه اینها را باید تغییر بدهیم مثلا اعلام کنیم که ما کارگران علیه سرمایه داری هستیم اما از سرنگونی دولت سرمایه داران، از ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت قیام و سازماندهی برای انقلاب، از تر انقلاب مداوم و تاکتیک های متناظر با آن حرف نزنیم. آنوقت سوال این است که از کمونیسم و ضد سرمایه داری شما چه چیزی باقی میماند؟

اگر نتوانید علیه سرمایه داری حرف بزنید، اگر نتوانید برای سرنگونی سرمایه داری و ضرورت قیام علیه کل نظام سرمایه داری حرف بزنید به یک مارکسیسم یا کمونیسم قانونی و مجاز میرسید که در تاریخ سابقه دارد. تبدیل به یک کانون اپورتونیستی میشود که غالبا دولت های بورژوائی نه تنها آن را تحمل میکنند، بلکه برای ممانعت از جلب کارگران و انقلابیون به مارکسیسم و کمونیسم پراتیک آن را مستقیم یا غیر مستقیم تقویت هم میکنند.

این حزب یا گروه برای حفظ امنیت خود به زندگی در اینترنت روی می آورد. بر عکس چپ غیر اجتماعی، بورژوازی کاملا تفاوت دنیای واقعی و مجازی را میداند. بورژوازی تمام تلاش خود را بکار برده است که ناراضی، منتقد و ناراحت را به دنیای مجازی اینترنت سوق دهد و در آن محدوده نگاه دارد. در دنیای اینترنت کمونیسم خطر جدی برای سیستم ندارد و در نتیجه احتیاجی به سرکوب آن نیست. امروز دنیا پر از سازمان ها و احزاب کمونیست و سوسیالیستی اینترنتی و وبلاگی است که افراد در آن جمع میشوند در دنیای مجازی سوپر انقلابی میشوند، ارضا که شدند میروند زندگی شان را میکنند. پدیده هائی مانند "دانشجویان سوسیالیست" در دنیا فراوان هستند که هیچ ردی

از آنها در سازماندهی و رهبری هیچ مبارزه جدی را نمی یابید.

بالاخره این حزب یا گروه اصولا سیاست هائی را اتخاذ میکند که برای سیستم خطری ندارد. امثال اینها در ایران و جهان فراوان اند که کمابیش بطور نیمه علنی در حاشیه سیستم زندگی میکنند. توده های ها، ننوتوده ای های آزرین - مقدم، سازمان کثرت از جمله اینها هستند.

بدین ترتیب روشن است که یک حزب یا گروه کمونیستی نمیتواند علنی باشد و لازم و حیاتی است که فعل و انفعال و فونکسیون های حزبی و غیر حزبی از هم جدا نگاه داشته شوند. سازمان غیر حزبی و مبارزه توده ای برای این یا آن خواست اصلاحی نمیتواند به روکار یک حزب کمونیستی تبدیل شود. این کار آن سازمان را نابود میکند.

پ - چپ سنتی و رابطه انقلاب و رفم

یکی از مشخصات ثابت و بارز چپ رادیکال سنتی این است که متوجه اهمیت مبارزه برای اصلاحات نیست. زندگی درستی ندارد که معنی اصلاح در آن را بفهمد. این جریان بریده از جامعه و نیازهای آن، در بهترین حالت یک عصیان کور است. از نظر اینها کار چپ تنها سازمان دادن انقلاب است. اینها انقلابی تر از آن هستند که مثلا برای حق زن، یا اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار، برای حق کودک و برای آزادی های سیاسی، به اعتبار خود این خواست ها، مبارزه کنند. البته در این مبارزات درگیر میشوند در این حرفی نیست. اما در سیستم آنها این مبارزات به اعتبار خود جایی ندارند. وقتی از مبارزه سیاسی کنار میکشند از مبارزه برای حق کودک، انسان، زن یا کارگر و غیره هم کنار میکشند. فعال هیچکدام نیستند، فقط سیاسی هستند.

فقط ضد رژیمی هستند. همین! شرکت در این مبارزه برای اصلاحات برای چپ خرده بورژوا تنها خاصیت سازمانی و ضد رژیمی دارد که جای دیگری به تفصیل در مورد آن صحبت کرده ام. اینجا همین قدر اشاره میکنم که برای این چپ خرده بورژوائی سازمان دادن دفاع از حقوق زن برای دفاع از حقوق زن نیست، یک حرکت سیاسی ضد رژیمی است که روکار و پشت جبهه حزب و گروه شان است. سازمان پناهندگان قرار نیست از حقوق همه پناهندگان دفاع کند، یا سازمانی برای دفاع از حقوق پناهندگان باشد. این سازمان، سازمان پناهندگان عضو یا طرفدار حزب و گروه است، روکار پول جمع کردن و یا عضو گیری شان در خارج کشور است. به همین ترتیب سازمان کارگری و یا دانشجویی شان هم جعلی است.

در نتیجه هر وقت در این احزاب اختلاف یا انشعابی شکل میگیرد، عینا در تشکل های پناهندگان، زنان، کارگران، کودکان و دانشجویان شان که ظاهر غیر حزبی بوده اند منعکس میشود. این نوع تشکل های به اصطلاح غیر حزبی همان حزب اند که بنا به مقتضیات و از سر فرصت طلبی و به دروغ نام دیگری بر آنها نهاده شده.

حاصل این سنت ضد اجتماعی این است که دست چپ از ایجاد تغییر در زندگی مردم کوتاه میشود و مبارزه برای رفم و اصلاحات که توده وسیعی را بخود جلب میکند و زندگی انسان ها را بهبود میدهد به دست جریان های بورژوائی سپرده میشود. برای کمونیسم مبارزه برای رفم عرصه لایتنجی مبارزه برای بهبود زندگی انسان و عرصه مهم مبارزه کمونیستی است.

"داب" و مبارزه در محیط های دانشگاهی هم از این مضرات معاف نبوده اند. کسانی هستند که میخواهند "داب" را جای یک حزب کمونیستی بنشانند، و از آنطرف کسانی هستند که وظیفه و کار "داب" را نه سازمان دادن یک حرکت توده ای برای گسترش آزادی های سیاسی و فرهنگی در دانشگاه، نه به میدان کشیدن وسیعترین تعداد ممکن برای پس زدن رژیم و نه یک مبارزه به اعتبار خود، بلکه اکسیون های اعلام موضعی و پخش "کفتری" اعلامیه ها و پلاکارد های شداد و غلاظ احزاب سیاسی میدانند. به این موضوعات بطور مشخص تر در بحث مربوط به "داب" بیشتر خواهم پرداخت.

۵ - مشخصات "داب"

از نظر من "داب" یک سازمان توده ای، علنی، قانونی، غیره حزبی، غیره ایدئولوژیک و چپ در

اعتراضات دانشجویی، افقا و...

محیط دانشجویی است. هر کدام از این لغت هائی که گفتم معنی و جایگاه خاصی در ترسیم مشخصات "داب" دارد که اگر از آن گرفته شود لطمه میخورد.

الف - "داب" یک سازمان توده ای است

"داب" یک سازمان توده ای است، یعنی هر دانشجویی میتواند، و ما سعی میکنم، به آن بپیوندد. اگر این خاصیت را از آن بگیرد و تبدیل به سازمان اقلیت یا اقلیت کوچک شود قدرت و کارائی خود را از دست میدهد. یک سازمان توده ای

نمیتواند مخفی بماند. وقتی چیزی در ابعاد توده ای به آن پیوسته اند دیگر مخفی نیست. اگر "داب" را مجبور بکنید مخفی بشود، که رژیم هم همین را می خواهد و برای همین برایش پاپوش درست میکند، "داب" به سرعت کوچک می شود و تبدیل به یک سری هسته های دانشجویی میشود که جایی دور هم دیگر جمع شده اند و خاصیتی که امروز دارد را نخواهد داشت.

ب - "داب" یک سازمان قانونی است

"داب" یک سازمان قانونی است. قانونی نه به این معنی که مطابق قوانین جمهوری اسلامی کار میکند، بلکه به این معنی که در چارچوب آنچه که در تناسب قوای موجود میان دولت و مردم تحمل میشود، کار میکند. احزاب سیاسی انقلابی و کمونیستی در این چارچوب کار نمیکنند. فعالیت برای سرنگونی دولت بورژوازی حتی در دمکراتیک ترین کشورهای جهان تحمل نمیشود. لذا بخش عمده کاری که این احزاب انجام میدهند غیر قانونی و مخفی است.

بار دیگر تاکید میکنم که قانون هیچگاه دقیقا آن چیزی نیست که نوشته شده و به تصویب رسیده است. قانون رابطه ای است که تحمل میشود. مثلا از نظر قوانین جمهوری اسلامی کمونیست ها مرتد هستند و باید اعدام شوند، حجاب کامل برای زن اجباری است و غیره، اما هیچکدام را نمیتواند اعمال کند.

"داب" و هر سازمان علنی باید در چارچوب این تناسب قوا کار کنند. یعنی فعالیتی را انجام دهد که در آن شرایط قابل توجیه است. مبارزه توده ای یا عمومی برای اصلاحات علنی است و در چارچوب تناسب قوای موجود انجام میگیرد و یا اصولا این چارچوب را تعیین میکند. همین تناسب قوا و علنیت و توجیه پذیری است که مجال میدهد که تعداد زیادی به آن بپیوندد. در نتیجه شناختن حدود و ثغور و مبانی کار علنی و قانونی برای کمونیست ها بسیار حیاتی است. اتفاقا بخش مهمی از خاصیت دستگاه پلیس آن است که نگذارد کمونیستها در این عرصه درگیر شوند. و در مقابل، ما از هر دریچه کوچکی برای کار علنی استفاده میکنیم و سعی میکنیم این دریچه را به زور باز و بازتر کنیم.

مبارزه برای علنی ماندن، باز تر کردن محدوده های کار قانونی یکی از هسته های اساسی فعالیت علنی و قانونی است. در نتیجه هر کاری به اسم "داب" انجام میگیرد و هر کاری به اسم دانشجویان آزادیخواه و برابری طب انجام میگیرد باید قابل توجیه باشد و باید در آن تناسب قوا بگنجد. غیر قانونی شدن "داب" به این معنی است که هر جا هر کس که عضو "داب" باشد او را بگیرند یا زندان میکنند، همانطور که اعضای یک سازمان غیر قانونی را میگیرند. علاوه بر فشار و توطئه رژیم برای غیر قانونی کردن "داب"، ماجراجویی در صفوف خود مان و از جانب فعالین جوان و کم تجربه میتواند منجر به غیر قانونی شدن "داب" بشود.

پ - "داب" یک سازمان چپ است.

"داب" قطعا یک سازمان چپ است. اما نه به این معنی که ایدئولوژی خاصی دارد و یا مبانی ایدئولوژیک تعریف شده ای دارد. به این دلیل که در دنیای سیاست و جامعه حد و مرز چپ و راست را صف بندی سیاسی موجود در جامعه تعریف میکند و نه اصول کتابی و مکتبی. در دنیای واقعی چپ و راست از روی کتاب معنی پیدا نمی کنند، در کشمکش طبقاتی سیاسی مشخص هر جامعه معنی خاص خود را پیدا میکنند. همان طور که در زمان انقلاب اکثر نان و زمین و صلح صف چپ و راست و پرولتاریا و بورژوازی را از هم جدا

میکرد که نه تنها در هیچ کتابی نیامده بلکه این خواست ها حتی از نظر مضمونی سوسیالیستی نیستند.

امروز چپ در دانشگاه در مقابل ناسیونالیسم ایرانی، در مقابل ناسیونالیسم پرو غرب، در مقابل انواع اسلامی ها و انواع جریانهای قوم پرست یک پرچم مشخص دارد: "آزادی و برابری". این پرچم را مبارزه سیاسی مشخص در جامعه بدست این حرکت داده است نه من و شما. امروز دانشجویی که به خود آزادیخواه و برابری طلب میگوید، در مقابل همگان و علنا با نام و نشان اعلام میکند که من اسلامی و تحکیم وحدتی نیستم، ناسیونالیسم نیستم، قوم پرست ترک و کرد و غیره نیستم، طرفدار ستم و آپارتاید جنسی نیستم، طرفدار نابرابری انسانها نیستم. من آزادی خواه و برابری طلب هستم.

این هویت سیاسی چپ علنی است. این را در وزارت اطلاعات و همه میدانند و در میادین سخنرانی و تظاهرات اعلام میشود. مهمتر اینکه به همت "داب"، همه زحمت هائی که کشیده شده و همه هزینه هائی که پرداخت شده است، امروز داشتن این هویت چپ قانونی است. قدر این را باید دانست.

اگر امروز "داب" را سوسیالیست و کمونیست تعریف کنید این خاصیت را از آن میگیرید. این کار انقلابی گری نیست. سوق دادن "داب" به یک پدیده اینترنتی مانند دانشجویان سوسیالیست است.

ت - "داب"، خطر راست و چپ

جمهوری اسلامی سعی می کند هر کدام یا همه این خاصیت ها را از "داب" بگیرد.

جمهوری اسلامی تلاش میکند که "داب" را غیر قانونی و در نتیجه مخفی کند. این یعنی رهبران آن مخفی شوند، فعل و انفعال آن مخفی شود، عضویت در آن مخفی باشد، هر کس عضو آن بشود اتوماتیک زندان و دستگیری داشته باشد، و دانشجویان بترسند عضو آن شوند. تحقق این فشارها به معنی فلج کردن "داب" است. همانطور که در شرایط مشابه اگر یک سندیکا را غیر قانونی کنند و اعضایش را بگیرند فلج میشود.

اما صرف نظر از پلیس، تمایلات خرده بورژوازی و آنارشستی در درون صفوف خود "داب" هم میتواند همین بلا را بر سر آن بیاورد و در طی تاریخ بارها شبیه این اتفاق افتاده است. از نظر سنت های خرده بورژوازی دنیا را حرف و موضع فرد عوض میکند و نه عمل آگاهانه و متحد و مشترک انسان ها. در نتیجه فکر میکنند که مبارزه صحنه اعلام نظر و موضع است و نه جمع کردن و متحد کردن برای بردن از یک نقطه معین به نقطه معین دیگر، از نقطه الف به نقطه ب. در نتیجه تشکل های علنی و قانونی را دائم در خطر غیر قانونی شدن قرار میدهند. تناسب قوا از نظر آنها تناسب قوای اجتماعی و سیاسی نیست. تناسب قوای میان جسارت فردی آدم انقلابی و ارباب رژیم است. تناسب قوا از نظر خرده بورژوازی انقلابی آن حدی است که جسارت فردی به کسی اجازه میدهد انجام دهد.

اما واقعیت این است که شما اگر بروید به اسم "داب" تظاهرات راه بیندازید و مرگ بر جمهوری اسلامی بگویید، حتما بطور انفرادی کار قهرمانانه ای کرده اید اما، "داب" را غیر قانونی میکنید و به زیر زمین میرانید. "داب" را به جنگی میبرید که بعنوان جمع هنوز برای آن موجه و "قانونی" نیست.

جریانهای غیر اجتماعی، افراد منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان هارا، که قهرمانی توده های زیادی از انسان هارا ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوا آنارشست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده انسان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جایی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم ابهت به نظر میرسد. برای آنارشست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

اعلام موضع اول و آخر همه انقلابیگری خرده بورژوا است. تمام فلسفه مبارزاتی چپ خرده

بورژوازی در نهایت مراسمی برای اعلام مواضع انقلابی تر است. مبارزه و آکسیون برای این چپ خرده بورژوا نمایشگاه مد شعارهای انقلابی است. هرچه رنگین تر بهتر. در نتیجه مبارزه را این میدانند که برود جانی موضعش را با یک شعار روشن کند.

چپ خرده بورژوا متوجه نیست که مبارزه یک پدیده اجتماعی است. هر مبارزه ای تاریخی دارد؛ گذشته ای دارد و قرار است آینده ای داشته باشد. هر مبارزه در حال حاضر سنگری دارد و جنگی را میکند، نیروئی برای این جنگ جمع میکند تا سنگر جدید و آینده ای را تصرف کند و در نتیجه تاکتیک و شعار این مبارزه باید قبل از هر چیز معطوف به جمع کردن بیشترین نیروی ممکن برای پیروزی یک نبرد مشخص در یک جنگ مشخص باشد و نه اعلام موضع.

حاصل اینکه خرده بورژوازی انقلابی ما کل صحنه مبارزه را به یک صحنه عبادت ایدئولوژیک تبدیل میکند. در ذهنیت یک خرده بورژوا فقط امروز از نظر اجتماعی زنده است. هم دیروز ممکن است ورشکسته شده بود هم فردا ممکن است ورشکسته شود. خرده بورژوا آینده ندارد برای او فقط روز و لحظه هست و عصیان.

طبقه کارگر و بورژوازی هیچکدام چنین نیستند. تاریخ و منطق بورژوازی در مقابل همه ما قرار دارد؛ تولید و باز تولید سرمایه داری پدیده ای است پیوسته و گسترده در طول زمان. بورژوا بدون اتکا به گذشته و بدون نقشه ریزی برای یک آینده معین کار تولیدش نمیگذرد این جزء خصلت اجتماعی و سیاسی بورژوازی هم هست. کارگر هم نسل اندر نسل دارد بچه اش را بزرگ میکند برای اینکه نسل بعدی را آماده بازار کار کند. وجود اش دائمی، رابطه اش با سرمایه دار ثابت است و برای زنده بماندن، ساعت کار، گرسنگی و مبارزه گذشته، حال و آینده ای دارد. پرولتاریا هم باید اولین انقلاب نقشه ریزی شده از پیش را تدارک ببیند نمیتواند آینده را کنار بگذارد. برای پرولتاریا امروز سکوی پرش به آینده است.

چپ خرده بورژوا ناتوان از تغییر دنیا، از نظر فردی به ماجراجویی فردی و آنارشستی میرسد و بعنوان تشکل به آنارکوپاسیفیسم یعنی آنارشسیسم حرف و پاسیفیسم در عمل میرسد. اینجاست که چپ خرده بورژوا نه معنی شعار آزادی و برابری را میفهمد و نه معنی شعار دانشگاه پادگان نیست و نه هیچکدام از شعارهای دیگری را که روز ۱۳ آذر "داب" بلند کرد.

ث - پیچیدگی رهبری اعتراضات علنی و توده ای

رهبری یک حرکت یا جریان علنی چپ در جامعه، آنهم جامعه ای نظیر ایران، بسیار پیچیده تر از کشف چند شعار طلایی و البته موزون است. پیچیدگی های تاکتیکی، آژیتاسیونی و سازمانی

چنین رهبری را به سختی راه رفتن روی لبه تیغ میکند که تنها از یک رهبری آگاه، باتجربه، شجاع و مدبر ساخته است. این هنر می خواهد. البته با استعداد و پشت کار میتوان این هنر را آموخت. رهبری یک حرکت یا اعتراض علنی و توده ای میتواند تناسب قوا را بدتر از آنچه که واقعا هست ببیند و در تاکتیک یا هدفی که در مقابل خود قرار میدهد به محافظه کاری بیفتد، بقول معروف "راست" بزند. و یا برعکس میتواند نسبت به قدرت خود، نسبت به قدرت رژیم ارزیابی نادرست داشته باشد و تاکتیک یا هدفی را در مقابل خود قرار دهد که با تناسب قوای واقعی خوانائی ندارد و شکست بخورد. آنوقت بقول معروف ماجراجویی کرده و یا "چپ" زده است. پهنای این بام به اندازه پهنای لبه تیغ است و رهبری کردن و تعیین تاکتیک در این موقعیت ها و در این شرایط در واقع هنر راه رفتن روی این لبه تیغ است که رهبر کمونیست باید بیاموزد.

ج - فعالیت حزبی و فعالیت غیر حزبی

تشخیص تمایز و ترکیب درست فعالیت حزبی و غیر حزبی، چه در رابطه با تمایز و ترکیب کار قانونی و غیر قانونی و چه ارتباط با تمایز و ترکیب فعالیت در جهت دستیابی به یک رفرم و فعالیت برای سازماندهی انقلاب پرولتری بسیار حساس و حیاتی است. متأسفانه کمونیسم پراستیک و کارگری بعد از شکست انقلاب روسیه در اواخر دهه بیست قرن بیستم تا امروز نتوانسته است که این سنت را مجددا احیا کند و سنت غالب ست چپ رادیکال غیر اجتماعی و غیر کمونیست بوده است.

از نظر تفکیک فعالیت قانونی و غیر قانونی بیشتر اشاره کردم که این دو فعالیت به تبلیغ، ترویج و عمل متفاوتی می انجامد که تبلیغ، ترویج و تلکتیک غیر قانونی برای یک سازمان غیر حزبی علنی و رهبران آن قابل اتخاذ نیست.

اما آیا این به معنی آن است کمونیست فعال و رهبر کمونیست در یک حرکت علنی باید تماما خود را به محدودیت های این فعالیت علنی بسپارد؟ پاسخ منفی است. راه حل جدا کردن و جدا نگاه داشتن هویت های علنی و مخفی و اینجا حزبی و غیر حزبی است. اگر این دو پدیده در هم ادغام شوند یا حزب درون "داب" منحل میشود یا "داب" در حزب منحل میگردد. یا سازمان غیر حزبی در حزب منحل میشود و یا حزب در سازمان غیر حزبی منحل میگردد. و این پدیده ای است که هر روزه در چپ اتفاق می افتد.

در سخنرانی ای که چند سال پیش در انجمن مارکس - حکمت داشتم و در بحثی که در کنگره دوم حزب حکمتیست کردم توضیح دادم که امروز حزب کمونیست کارگری عراق با همین پدیده روبرو شده است. حزب در سازمان های غیر حزبی منحل شده است.

بخشی از حزب کمونیست کارگری عراق در کنگره آزادی عراق فعالیت میکنند، که فعالیت مهمی است. برای اینها فعالیت در کنگره آزادی عراق با فعالیت در حزب تفاوتی ندارد و کنگره آزادی عراق جای حزب را گرفته است. در نتیجه در غیاب فعالیت اخص کمونیستی، در غیاب سازمان یابی حزبی کمونیست ها، در غیاب فراکسیون بسیار منضبط، آگاه و فعال کمونیستی در کنگره آزادی عراق ناسیونالیسم عربی یا عراقی میتواند در این جریان رشد کند. سنت های دیگر منتظر ما نیمانند. کارشان را میکنند. در کنگره آزادی عراق، علیرغم تلاش بیوقفه بهترین کمونیست های عراق، هیچ کدام از مکانیزمهای حزبی که محیط را تغییر دهد، کمونیست باز بیاورد، تاکتیک های پیشرفت تر کمونیستی را

ممکن کند، ایده های کمونیستی را در مقابل ایده های بورژوائی جا بیندازد، عمل نمیکند. هیچ کلم از مکانیزمهای حزبی حتی استمرار فعالیت کنگره آزادی عراق و حزب را در آن شرایط حفظ بکنند وجود ندارد. عین همین شرایط برای سازمان آزادی زن در عراق و اتحاد تشکل های کارگری بوجود آمده است. علیرغم تلاش کمونیست های متشکل در این سازمان ها، حزب و دم و باز دم حزبی و کمونیستی در این تشکل ها وجود ندارد و با همان معضلات و خطراتی روبرو هستند که کنگره آزادی عراق با آن روبرو است. خود حزب میماند که جمع کسانی است که معمولا در هیچ فعالیت اجتماعی دیگری جایی برای خود پیدا نکرده اند.

در مورد "داب" هم همینطور است. اگر یک حزب کمونیستی حزبی را در "داب" یا هر سازمان دیگری منحل کند، یعنی اینکه تمام شبکه ها مکانیزم ها و کارهای حزبی بر مکانیسم ها، شبکه ها و کارهای "داب" منطبق و عملا یکی شوند، عملا عضویت در "داب" با عضویت در آن حزب یکی یا معادل شود، دقیقا اتفاق حزب کمونیست عراق در رابطه با کنگره آزادی عراق، سازمان آزادی زن و اتحاد تشکل های کارگری برایش خواهد افتاد. حزب منحل میشود و عملا "داب" هم فلج میشود.

هم از حزب کمونیستی چیزی باقی نمی ماند و مبارزه "داب" به یک مبارزه مخفی تقلیل پیدا میکند یا انواع ایدئولوژی ها و سنت های بورژوائی در "داب" رشد خواهند کرد. حاصل اینکه نه حزب و نه "داب" هیچکدام ادامه کاری و پیوستگی نخواهند داشت.

از آن طرف قضیه، شما نمیتواند کمیته حزبی بشید و مثلا مثل یک حرکت ضد اعتیاد فقط راجع به اعتیاد و مسائل آن حرف بزنید. این کمیته کمونیستی نیست این کمیته ضد اعتیاد است، که خیلی خوب هم هست اما کمیته کمونیستی نیست. کمیته کمونیستی قرار بود سلول رهبری مبارزه پرولتاریا در همه وجود آن باشد. واحد و سلول پایه فونکسیون حزب کمونیستی است. قرار است راجع به کمونیسم و همه چیز در محیط فعالیت خود حرف بزند. اگر این کار را نکند دیگر حزب کمونیستی نیست.



اعتراضات دانشجویی، افقا و...

بحث این نیست که فعالیت علیه مثلا اعتیاد یا در ارتباط با مسائل دانشجویی کم است یا مهم نیست. بحث این است که این آن حزب کمونیستی که به آن احتیاج داریم نیست. کمونیستها احتیاج به یک شبکه حزبی دارند که کمیته اش کمیته کمونیستی باشد و نشریه کمیته اش نشریه کمونیستی آن کمیته باشد. مثلا کمیته قفقاز یا باکو حزب سوسیال دمکرات روسیه کمیته کمونیستی آن مناطق بود و نشریه این کمیته ها هم راجع به همه مسائل سوسیال دمکراسی باکو بحث میکردند. با منشویک ها با ناسیونالیست های ترک و ارمنی و گرجی مبارزه

میکرد، مبارزه را در همه ابعاد اجتماعی سازمان میدهد و بقول لنین این کمیته ها کارگر کمونیست، دهقان کمونیست، روشنفکر کمونیست، تن فروش کمونیست و ... را در یک جا متشکل میکرد. کمیته کمونیست هائی بود که کارشان را بلد بودند: حرفه ای بودند.

روشن است که بسیاری از رهبران علنی در جنبش های اجتماعی که عضو حزب سوسیال دمکرات بودند نمیتوانستند با نام واقعی خود در نشریات سوسیال دمکراسی اظهار نظر کنند و بحث کنند و بناچار همگی نام مستعار یا نام قلمی داشتند. این دو هویتی باعث میشد که رهبر و فعال اجتماعی بتواند در قالب شخصیت علنی خود آنچه در تناسب قوا میگنجد را بگوید و انجام دهد و نقش اجتماعی و علنی خود را بازی کند و در قالب مستعار شخصیت حزبی و حرف و بحث حزبی خود را پیش ببرد بدون اینکه یکی مانع دیگری شود.

یکی از خواص وجود حزب لنینی تامین ادامه کاری و تضمین امنیت حزب و سازمان های غیر حزبی است. بدون یک شبکه محکم حزبی هیچ سازمان توده ای و غیر حزبی نمی تواند روی پای خود بماند. یک شبکه محکم و سر خط حزبی ستون فقراتی است که میتواند یک سازمان غیر حزبی را در بدترین شرایط حفظ کند. اشاره کردم که در سنت چپ رادیکال سازمان غیر حزبی و سازمان حزبی عملا یکی هستند. سازمان غیر حزبی یک فریب است. یک نما یا روکار حزب است. آن وقت نه حزب واقعی است و نه سازمان غیر حزبی.

میخواهم بگویم حزب و سازمان غیرحزبی دو فونکسیون مختلف هستند که هر دو لازم هستند و نباید به جای هم بنشینند. مثل این است مثلا شام هم معلم و هم سرباز باشید. معلم بودن یک شغل یا یک نوع کارها و حرف ها را ایجاب میکند و سرباز بودن نوع دیگری از حرف و کار. اگر سر کلاس شروع به تیراندازی کنید و یا در میدان جنگ تخته سیاه بگذارید و سخنرانی کنید نه سوبل خوبی خواهید بود و نه معلم موفقی.

فعالیت حزبی در یک سازمان غیر حزبی حق همه احزاب است و جزو پایه ترین آزادی های سیاسی است. این بورژوازی ضد کمونیست، جمهوری اسلامی، اپورتونیست ها و پرووکاتورها هستند که فعالیت کمونیست ها در سازمان های غیر حزبی را ممنوع اعلام میکنند. روشن است که یک سازمان غیر حزبی در ارتباط با جهت گیری خود نسبت به این یا آن سنت سیاسی و حزبی تمایل نرود میتواند فراکسیون بعضی از احزاب را به رسمیت بشناسد یا نشناسد. به رسمیت شناختن فراکسیون یک حزب به معنی آن است که آن حزب میتواند از امکانات خاص آن تشکل غیر حزبی در حد تعریف شده ای استفاده کند. بسیاری از سازمان ها و جمعیت ها در کشورهای دمکراتیک به همین شکل کار میکنند و تنها سازمان هائی که از بودجه دولتی ("خزانه مردم") استفاده میکنند موظف هستند که به همگان یکسان خدمات و امکانات بدهند.

به هر صورت این مسئله امروز در ایران با توجه به اختلاف مطرح نیست. اما یک سازمان چپ، مانند "داب"، باید بداند که فعالیت کمونیست ها و سوسیالیست، نه تنها مانند همه احزاب دیگر در آن مجاز است، بلکه در شرایط دمکراتیک به سازمان هائی که خود را سوسیالیست میدانند اجازه فراکسیون خواهد داد. این احزاب میتوانند فعالیت کنند و اعضا و رهبران "داب" را قانع کنند که در زمینه فعالیت هائی که در چارچوب "داب" میگنجد خط و سیاست این یا آن حزب را در پیش بگیرند، برای خود عضو گیری کنند و از امکانات "داب"

در حد معینی استفاده کنند.

این فعالیت حزبی امروز طبیعتا مخفی صورت میگیرد. اما این چارچوب باید دانسته هر سازمان چپ غیر حزبی باشد. غیر حزبی بودن به معنی ضد حزبی بودن نیست. سازمان های غیر حزبی از حزب بهتر یا بدتر نیستند دو نوع سازمان یابی متفاوت هستند که آلترناتیو یکدیگر نیستند. موازی هم باید پیش بروند.

لازم است تاکید کنیم که تبلیغات جریان نئوتوده ایستی آزرین - مقدم در این مورد بشدت ارتجاعی و عقب مانده است. اینها فعالیت کمونیست ها و انقلابیون بطور کلی را در سازمان های غیر حزبی ممنوع اعلام فرموده اند. از نظر اینها اگر مثلا فردا اطلاعات جمهوری اسلامی زیر شکنجه از فلان رهبر حرکت برای رهائی زن در تبریز اعتراف بگیرد که عضو حزب حکمتیست است، یا در شرایط دمکراتیک خود آن فرد این تعلق خود را اعلام کند، همه ما مجرم هستیم. جنبش غیر حزبی زنان را قربانی اهداف پلیدی حزبی مان کردیم! این یک شارلاتانیسم مفتضح است.

چ - آیا "داب" یک سازمان است؟

این را نمیشود به سانگی جواب داد. بسته به این است که منظور تان از سازمان چه باشد. در شرایط اختلاف تفاوت میان شبکه غیر متمرکز و سازمان نیافته با سازمان خاکستری است. اگر منظور از سازمان وجود یک سازمان تعریف شده هرمی در همه سطوح است، مثل دفتر تحکیم وحدت یا انجمن ها و شوراهای اسلامی، آنوقت باید گفت نه! "داب" یک چنین سازمانی نیست.

در شرایط اختلاف میشود یک سازمان غیر حزبی چپ، با این معنی را ممکن است بطور کوتاه مدت بشود ایجاد کرد. اما بعید است که در میان مدت و یا طولانی مدت چنین سازمانی در این شکل امکان ادامه حیات داشته باشد. حتی سندیکا را هم نمیشود طولانی مدت به این شکل نگاه داشت.

برای یک دوره محدود سندیکای شرکت واحد، سندیکای کارگران شرکت نفت یا این نوع تشکل ها ممکن است چنین شکلی بخود بگیرند اما اگر این پروسه به باز شدن فضا یا به یک شرایط انقلابی منجر نشود، که خود این شرایط هم موقتی و گذرا هستند، این سازمان ها زیر فشار اختلاف و پلیس به یک شکل غیر رسمی، غیر هرمی، بشدت فدرال رانده میشوند. سطح تمرکز و درجه فدرالیسم هم البته تناسب قوا مربوط میشود.

در شرایط اختلاف این سازمانهای علنی حول شبکه های اکتیویست ها، فعالین و اژیتاتورهای خود سازمان پیدا میکنند. این شبکه ها عملا علنی و البته غیر حزبی هستند. مثل شبکه فعالین و اژیتاتورهای سوسیالیست. این شبکه ها، معمولا چندین صد نفر را بهم وصل نگاه میدارند، مخفی نیستند و هرچه وسیعتر باشند میتوانند علنی تر فعالیت کنند. واقعیت این است که شبکه پانصد - ششصد نفری دانشجویان چپ دانشگاه های تهران "داب" تهران را تشکیل میدهند. دفتر ندارند اما معلوم است که مثلا ده نشریه، پنجاه کانون مختلف و فعل و انفعال های مهم سیاسی در دانشگاه های تهران به آنان گره خورده است. این نشریات و کانون ها از آنان خط میگیرد و توسط آنها هدایت میشوند. معلوم است که اگر تصمیم بگیرند مراسم ۱۶ آذر را برگزار کنند، این مراسم برگزار میشود. اگر کسی بخواهد در این مراسم و در فعالیت های چپ در دانشگاه نقشی بازی کند بلیده این جمع وصل باشد. همه این ها نشانه ای از وجود سازمان است. میخواهم بگویم در شرایط اختلاف از سازمان علنی بیش از دفتر و دستک و یک طرح سازمانی شسته و رفته، باید یک شبکه عملا علنی توده ای را فهمید.

به این اعتبار "داب" قطعا یک سازمان است. این سازمان بنا به خصلت کار خود و شرایط موجود به شدت فدرال و خود مختار است. شهر ها تابع هم نیستند. مثلا کسی که در ارومیه به خودش "داب" میگوید و کسی که در مشهد به خود "داب" میگوید گرچه هر دو در چارچوب اهداف و هویت عملا تعریف شده "داب" هستند، اما ممکن است حرف های متفاوتی بزنند و تصمیمات متفاوت بگیرند. البته عملا کمتر این اتفاق می افتد چون در این سازمان، در سطح فرا شهری هم اتوریته وجود دارد اما این اتوریته معنوی است. شبکه دانشگاه ها و شهرهای معین بنا به کار و نقش شان نفوذ کلام

و اتوریته پیدا میکنند. این دوره "داب" تهران این دوری نمی روند.

"داب" و سایر سازمان های غیر حزبی، مانند سازمانهای کارگری، دفاع از حق زن و غیره. نباید ایدئولوژیک باشند. مثلا یک سندیکا نمیگوید من فقط کارگرهای چپ کارخانه را سازمان میدهم. اگر این را بگویند به یک گروه کوچک تنزل پیدا میکند. یک سندیکا ممکن است چپ باشد اما از کسی امتحان چپ بودن نمیگیرد.

و شاید چند هزار نفره را نشانمان میدهند که معلوم است اعضا، اژیتاتورها و رهبران و فعالین "دل" هستند. این چنین سازمان یابی فدرال و منعطف، در شرایط اختلاف، امکان دفاع از خود در مقابل پلیس را میدهد. فدرال بودن، عدم تمرکز، اختیارات وسیع محلی، و وجود یک رهبری معنوی و کانون های فکری مرتبط و با اعتبار همراه با نشریات متعدد و غیره سرکوب این جریان را برای پلیس بشدت مشکل میکند.

تهران را بزنند، مشهد جایش را پر میکند، مشهد را بزنند اصفهان و شیراز نقش را بر عهده میگیرند و غیره. به نظر من این خاصیتی بود که این دوره "داب" از خودش نشان داد. تعداد زیادی از رهبران شان را قبل از ۱۳ آذر گرفتند ولی وجود یک شبکه با اتوریته باعث شد که روی پای خودشان بایستند و دوباره عکس العمل نشان بدهند. وجود خود مختاری و عدم تمرکز باعث شد که در حالی که تهران اساسا حمله پلیس قرار گرفت، دامنه ضربه کمتر متوجه شهرستانها بشود. همه اینها مکانیزم دفاع از خود است.

آن چیزی که در عمل نقش شبکه اعصاب و ستون فقرات این حرکت های غیر حزبی را بازی میکند شبکه احزاب سیاسی است. یک حزب کمونیستی لنینی یک سازمان انقلابیون حرفه ای (نه معنای حقوق بگیر، بلکه به معنی اینکه کارشان را در یک سطح حرفه ای بلد هستند) میتواند در سخت ترین اوضاع هم ارتباط درونی و امنیت رهبران را حفظ کند. روشن است احزاب مختلف تلاش میکنند این کار را انجام دهند و حزبی که در این زمینه موثرتر فعالیت میکند عملا نقش هژمونیک تری را در این جریان غیر حزبی بر عهده میگیرد.

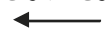
حزب به آنها پرداخته ایم. یکی از اشتباهات رایج در "داب" همین است که "داب" را با حزب سیاسی عوضی میگیرند. کمترین عارضه اشتباه گرفتن این دو این میشود که برای "داب" نسخه ای را میپیچید که قادر به انجام آن نیست. "داب" را به جنگی میبرید که نه جنگ "داب" است و نه "داب" از پس آن بر می آید. این از بدیهیات است که مهمترین اشتباه رهبر یک حرکت اجتماعی این است که آنها را به جنگی ببرد که برای آن نیامده اند یا آمادگی اش را ندارند. صف چنین تشکیلاتی در آن جنگ منهزم میشود. بخش زیادی از شهامت و قهرمانی در صفوف یک سازمان و یا حرکت ناشی از اعتماد به امکان پذیری پیروزی است. بدون چنین اعتمادی هیچ توده ای به حرکت در نمی آید و هر وقت متوجه بشود که پیروزی ممکن نیست پراکنده میشود. این الفبای سیاست است.

شما نمیتواند جمعی را برای دفاع از برابری حقوق زن و مرد کنید بعد یک دفعه معلوم بشود که آنها را جمع کردید تا به عنوان هواداران فلان حزب کار دیگری بکنند. صرف نظر از ریاکاری مستتر در چنین حرکتی، آنها را به جنگی برده اید که برای آن نیامده اند. به هر حال سازمان دادن انقلاب کار سازمان های غیر حزبی نیست. کار احزاب سیاسی است. البته احزاب سیاسی هم هر کدام انقلاب خودشان را سازمان میدهند. مثلا احزاب سیاسی طرفدار رضا پهلوی یک چیز می خواهند، حزب دمکرات یک چیز دیگر، و ما انقلاب پرولتری می خواهیم. اینکه یک سازمان غیر حزبی به کدام سمت متمایل میشود و یا بیشتر از کدام افق تاثیر میگیرد بستگی به این دارد که کدام حزب از اتوریته، اعتبار و شبکه حزبی قابل تری برخوردار است. یا کدام حزب میتواند حقانیت خود را به اکثریت اعضای آن سازمان غیر حزبی بقبولاند.

مخلوط کردن اینها البته بعضا نتیجه فضای اختلاف، عدم بلوغ سیاسی در جامعه و بعضا حاصل "زرنگ بازی" کوتاه نظرانه چپ خرده بورژوا است. که فکر میکند میشود با کلک و "پُلپتیک" در سیاست انقلابی به جانی رسید.

۶ - چشم انداز "داب"

چشم انداز "داب" را بر متن نکات فوق میتوان مورد بحث قرار دهم.



اعتراضات دانشجویی، افقاها و...

الف - موقعیت فعلی

"داب" امروز به همت مبارزه واقعا قهرمانانه همه دانشجویانی که در مقابل این تعرض تسلیم نشدند با قدرت سر پایش ایستاده است. دانشجویانی که با حرارت و جسارت ایستادند و از خود و جنبش‌شن دفاع کردند، تمام کسانی که در سراسر دنیا به نفع از دستگیرشدگان آمدند و رژیم را عقب زدن، تعرض رژیم به ضد خودش تبدیل شد. رژیم میخواست "توطئه" ایجاد یک سازمان دانشجویی چپ را نقش بر آب کند، آن را متولد کرد. امروز بخش اعظم دانشجویان چپ دانشگاه‌های ایران با

افتخار خود را دانشجویان آزادیخواه و برابری

طلب میخوانند. "داب" امروز یک واقعیت در فضای سیاسی ایران است.

گرچه رژیم چندین شهر را مورد حمله قرار داد، اما تعرض اساسا دامن تهران را گرفت. بخش اعظم دستگیرشدگان به همت مبارزه سراسری که برای آزادی آنها از زندان رژیم بیرون کشیده شدند. البته با وثیقه‌های سنگین و زیر شمشیر داموکلس دانشگاه اسلامی. نفس وثیقه‌های سنگین باعث شد که غالبا هست و نیست یک خانواده چه بسا خانواده‌های بسیاری در گرو رژیم قرار گیرد. اکثر خانواده‌هایی که قابلیت تامین وثیقه را نداشتند از طرف اقوام و دوستان و آشنایان مورد حمایت قرار گرفتند، کسان زیادی خانه‌هایشان گرو گذاشتند.

حاصل این وثیقه‌ها این شده که بسیاری از دانشجویانی که در این موقعیت پا بیرون زندان میگذارند، شاید برای اولین بار، پبچینگی وابستگی‌های اقتصادی و اجتماعی را تجربه میکنند. این دانشجویان دیگر از دانشجوی آزاد و بدون وابستگی سابق نیستند. میبیند رژیم ممکن است کسان دیگر، خانواده و دوستانش، را خانه خراب میکند. چنین کسی مانند همه انسان‌های این جامعه طبیعتا احتیاط بیشتر و ریسک کمتری از سابق میکند. دانشجویی که تازه به این دنیای واقعی پا گذاشته است، مثل کارگر و زحمتکشی عمل میکند که از ترس بیکار شدن، خانه خرابی خود و خانواده اش در مبارزه محتاط میشود. این دانشجو با خودش میگوید تمام هست و نیست خانواده و گاه اقوام و آشنایان در خطر است.

باید این موقعیت را فهمید و آن را به حساب ترسیدن به معنی کلاسیک آن نباید گذاشت. آدم‌زیر دادگاه که با وثیقه سنگین آزاد شده است دست و پایش بیشتر از سابق بسته است. این یک محدودیت جدی برای "داب" است که رژیم به آن تمایل کرده است. بخشی از رهبران و فعالین قابل آن را تا اندازه‌ای کنار زده است.

اما اول این محدودیت اساسا شامل تهران شده و شهرستان‌ها به درجه زیادی از این دستگیری‌ها مصون مانده‌اند. ثانیاً یک نسل جدید و وسیع به "داب" جلب شده‌اند. نسل وسیعی از دانشجویان جوان، دانشجویانی که تازه به صحنه دانشگاه آمده‌اند این حرکت را به عنوان حرکتی محبوب و حرکتی با اعتبار می‌شناسند. و آماده هستند که به سرعت یاد بگیرند و جای این رفقای شان را تا حدی پر کنند.

بعلاوه واقعیت این است که در مبارزه سیاسی و بخصوص برای یک دانشجوی فعال زندان مدرسه بلوغ است. کسی که از زندان بیرون می‌آید جدا از شکنجه‌هایی که شده و لطماتی که خورده است از نظر اجتماعی، سیاسی و انسانی دنیا را با نگرشی عمیق‌تر و پبچیده‌تر نگاه میکند. به نظر من این رویداد‌ها نسل پخته‌تری از رهبران سیاسی را تحویل حرکت چپ داد که نتایج آن را در آینده کمونیسم در ایران خواهیم دید.

ب - اهمیت تحکیم موقعیت - گسترش "داب" - آمادگی برای اول مهر

در ارتش وقتی جانی را تصرف کردید اولین کارتان نه ادامه حمله به اهداف جدید بلکه تحکیم موقعیت در سنگر تصرف شده است تا دشمن نتواند آن را مجدداً از دست شما در بیاورد. ادامه حمله یا بدتر از آن تعیین اهداف جدیدی بدون تحکیم موقعیت بدست آمده اشتباه محض است. به احتمال زیاد شکست خواهید خورد.

ما بعد از سیزدهم آذر توصیه‌مان، به عنوان

حزب، این بود که باید موقعیت بدست آمده را تحکیم کرد. هنوز تحکیم موقعیت در شرایط فعلی اهمیت محوری دارد. هنوز هم با دوره‌ای روبرو هستیم که تعطیلات دانشگاه در پیش است و قدرت بسیج "داب" کم میشود. همین اهمیت تحکیم موقعیت بدست آمده و پرهیز از هر نوع درگیری ناخواسته را بیشتر میکند. از این فرصت باید برای باز سازی شبکه‌ها، آماده کردن کادر های جوان نهایت استفاده را کرد.

باید برای دادگاه‌های تابستانی آماده بود. اگر رژیم حدس بزند که احکام دادگاه‌ها با اعتراض عمومی روبرو میشود دست نگاه میدارد، آنها را عقب میاندازد و یا عملاً معلق میکند.

هر اسمی، هر انجمنی، هر جلسه‌ای، هر نشریه‌ای، هر کانون و کلوب و هر ... که ممکن است را باید تشکیل داد و یا اگر هست مورد استفاده قرار داد. اشتباه است اگر فکر کنیم که "داب" فقط از طریق انجمنهای طرفدار "داب" یا از طرف شعبه‌های "داب" رشد میکند. اشاره کردم که در شرایط مختلف "داب" بیش از هر چیز یک شبکه و هزاران فرم ابتکاری سازمانی علنی است. "داب" یک چتر و یک خود آگاهی است و از نظر سازمان علنی امروز بیشتر از طریق این نشریات، کلوب‌ها، کانون‌ها، انجمن‌ها و ... رشد میکند. خاصیت همه این تشکلهای این است که علنی هستند.

باید نه تنها مانع از غیر قانونی شدن "داب" شد، بلکه باید ابعاد حرکت دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از نظر سازمانی بشدت گسترش داد. اول مهر آینده باید رژیم با یک "داب" به مراتب بزرگ‌تر و وسیع‌تر، به مراتب قوی‌تر و سیاسی‌تر و به مراتب تر میلیتانت تر روبرو شود. برای این کار باید از همین امروز شروع کرد.

۷ - پاسخ به بعضی از سوالات

۱ - پرسیده اند که

"با توجه به افول جنبشهای اجتماعی، جنبش کمونیستی توان اجتماعی شدن را ندارد، در این شرایط استراتژی جنبش کمونیستی چیست؟ اصولاً سبک کار کمونیستها در دوران سرکوب چیست؟ آیا کمونیستها باید منتظر باز شدن فضای جامعه با اتکاء به بحرانهای درون حاکمیت باشند؟ در صورتی که فضای جامعه بسته باقی بماند امری که با توجه به اوضاع فعلی محتمل به نظر میرسد جنبش کمونیستی چه راهی را باید در پیش بگیرد؟"

پاسخ: این سوال البته به "داب" و بحث امروز خیلی مربوط نیست ولی به نکاتی در این مورد اشاره میکنم.

در شرایطی که اختناق هست و اختناق دست بالا پیدا میکند فعالیت وسیع محدود تر میشود. این روشن است. اما باید در این زمینه به فاکتور هائی توجه کرد:

اولاً، یکی از مولفه‌های باز شدن فضا باز خود ما هستیم. صرف فعالیت حزبی نمیتواند فضا را باز کند مگر اینکه این فعالیت با فعالیت‌های اجتماعی، علنی و توده‌ای گره بخورد. اتفاقاً "داب" و سازمانها و حرکت‌های شبیه آن یکی از همین فعالیت‌ها هستند که میتواند فضا را باز کند. مثلاً اگر اول مهر که دانشگاه دوباره باز میشود ما با نسلی از دانشجویان با انرژی و یک "داب" که خود را آماده کرده است شویم اوضاع به سرعت عوض میشود. اگر مثلاً شانزده آذر سال آینده جمعیتی چندین برابر و یا حتی به اندازه امسال با شعار آزادی و برابری به میدان بیایند فاکتور مهمی در تغییر تناسب قوا خواهند بود. نکته من این است که بخش بزرگی از اینکه چه اتفاقی می افتد به ما برمیگردد. شکل دهنده اوضاع آینده ما هستیم و نه تضادهای داخل حاکمیت.

تضادهای داخل حاکمیت بعضی وقتها فضا را باز میکنند ولی حتی برای اینکه تضادهای درون حاکمیت را دامن بزیند باید فشار را زیاد کرد. اسب‌ها در سر بالائی همدیگر را گاز میگیرند. باید جامعه را برای رژیم سربالائی کنیم.

اگر فردا در محیط‌های دانشگاهی چندین نشریه، کانون، کلوب و انجمن حول "داب" درست شود دانشجویان زیادی دور آن جمع خواهند شد و این خود ابزار دست بردن در تناسب قوا است.

بحث من این است که مبارزه کمونیستی فقط با یک ترکیب خیلی ماهرانه مبارزه برای رفرم (مثل

مبارزه برای آزادی سیاسی، مبارزه برای باز کردن فضای سیاسی دانشگاهها، و ...) با مبارزه

برای انقلاب کمونیستی میتواند به یک سرنگونی آگاهانه جمهوری اسلامی و سازمان دهی انقلاب پرولتری منجر شود. این تمایز خط لنین و همینطور حکمت با چپ خرده بورژوا و چپ فرمیست است.

"داب"، اتحاد کارگری علیه بیکاری، مبارزه برای اضافه دستمزد، مبارزه علیه ستم بر زن، و ... برای ما پوشش و "پلیتیک" نیست. بخش جدائی‌ناپذیر مبارزه برای دنیای بهتر و مبارزه برای سازمان دادن انقلاب مان است.

"در دوران سرکوب مکانیزم فعالیت کمونیستی چگونه است؟"

پاسخ به این سوال بیش از هر چیزی به گره خوردن به مبارزه برای بهبود شرایط، برای رفرم یعنی برای بهبود زندگی انسان‌ها و تبدیل شدن به لولای قدرتمند کردن انسان‌ها در دفاع از خود بستگی دارد. سازمانهای غیر حزبی علنی، کار قانونی، نشریات، باشگاه‌ها، مجامع عمومی کارگری، سندیکا و هر چیز ممکن را باید درست کرد. اینها همه ابزارهای این کار هستند.

ثانیاً، ترکیب سازمان دادن مبارزه برای رفرم و سازماندهی انقلاب برای فعالیت کمونیستی حیاتی است. گسترش حزب، گسترش شبکه‌ها و کمیته‌های کمونیستی، تبدیل کردن حزب به لولای قدرت، لولای قابلیت دفاع از خود که پایه بحث حزب و قدرت سیاسی است رکن حیاتی فعالیت ماست.

بحث حزب و قدرت سیاسی بحث تبدیل شدن به لولای قدرتمند شدن کارگر و زحمتکش و انسان ستمدیده در دفاع از خود و زندگی خود در مقابل دولت و بورژوازی است. و حزب حکمیستی که

یک شبکه محکم حزبی واقعا پروفشنال و حرفه‌ای که بلد است که کارش را انجام دهد دارد میتواند

۲ - پرسیده اند:

آیا برگزاری آکسیون سیزده آذر به صورت مستقل درست بود؟ اگر جواب آری است چگونه میتوان از آن در برابر این جریاناتی که آن را آکسیونیستی و ماجرا جویانه میدانند دفاع کرد؟

پاسخ: این سوال را نسبتاً به تفصیل جواب دادم. فکر می‌کنم که تصمیم درست و جسورانه‌ای بود و باعث شد که چپ سنگر های جدیدی را فتح کند و البته برای این فتح هزینه هم پرداختند. اینکه میشد هزینه اش کمتر باشد یا نه، بحث دیگری است و باید کارشناسانه به آن پرداخت.

۳ - میپرسند:

چگونه میتوان جایگاه جنبش دانشجویی را از دیدگاه مارکسیستی تعیین کرد؟

پاسخ: به این سوال هم مفصل جواب دادم. گفتم که من کلمه "جنبش دانشجویی" را گمراه کننده می‌دانم و حرکت دانشجویی و اعتراض دانشجویی را گویا تر می‌بینم. توضیح دادم که از دیدگاه مارکسیستی این اعتراض‌آینه اعتراض طبقات مختلف است. هدف کار کمونیست‌ها در این اعتراضات را هم توضیح دادم.

۴ - میپرسند:

با توجه به اینکه اکثر فعالان کمونیست که بازداشت شده‌اند توانایی فعالیت علنی و رادیکال را ندارند آیا جنبش زیان دیده است یا سود برده؟

پاسخ: معلوم است که "داب" لطمه دیده و هزینه داده است. بچه‌های زیادی شکنجه شده‌اند، دست و پایشان بسته است. اما از نظر سیاسی هیچکس این جنبش را شکست خورده نمیداند، جز شکست خوردگان حرفه‌ای تاریخ. همه فکر می‌کنند اتفاق مهمی افتاده و چپ در ایران دوباره عروج کرده است جز عده‌ای که از پیروزی و موقعیت جدید می‌ترسند و دوست دارند به شکل سنتی در حاشیه زندگی کنند. من فکر می‌کنم که یک نسل رهبران پخته‌تر را امروز داریم به اضافه نسل جدید و وسیعی که به "داب" و چپ جذب شده است.

کسانی که رهبران آینده این حرکت هستند و نسل قبلی باید به کارهای دیگری مشغول بشود. بالاخره "داب" تهران دیر یا زود این دوره نقاهت را پشت سر خواهد گذاشت. از همین الان این حرکت قابل مشاهده است و طبیعی هم هست.

۵ - سوال آخر، میپرسند:

رژیم اتهاماتی مبنی بر فعالیت مسلحانه به دانشجویان دستگیر شده زده است، سیاست‌شمار قبالت حرکتات مسلحانه چیست؟ آیا گارد آزادی

با اهمیت فعالیت کمونیستی در تناقض قرار نمی‌گیرد؟

پاسخ: این سوال چند تا لایه دارد و می‌خواهم در رابطه با این لایه‌ها، بطور جداگانه، صحبت کنم.

اول - اتهاماتی که رژیم مبنی بر فعالیت مسلحانه به دانشجویان زده کاملاً دروغ است. پاپوش دوزی برای ارباب و غیر قانونی کردن "داب" است.

برای این است که فعالین را بترسانند و خانه نشین کنند. باید قطعانه این اتهامات را رد کرد. هر کس که از این سر وارد بحث بشود به نظر من از نظر سیاسی سالم نیست.

دوم - در پاسخ به این سوال که "سیاست مادر قبل حرکتات مسلحانه چیست آیا گارد آزادی و امنیت فعالیت کمونیستی در تناقض قرار می‌گیرد؟"

بحث من این است که یکی گرفتن فعالیت مسلحانه با فعالیت گارد آزادی دو ایراد دارد. یکی اینکه گویا احزاب وقتی میگویند گارد آزادی را قبول دارند باید فعالیت مسلحانه بکنند و دیگر اینکه گویا اصولاً احزاب کمونیستی فعالیت مسلحانه نمی‌کنند.

به نظر من احزاب کمونیستی به طور عادی و در شرایط متعددی مجبور میشوند که به کارهای مسلحانه دست بزنند. این بحث، بحث من نیست

بحث لنین است. بحث لنین در مقابل منشویک‌ها در فاصله سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۸ است.

ببینید بحث این است که یک حزب کمونیستی غیر قانونی و زیر فشار بورژوازی بارها مجبور می‌شود که دست به یک اقدامات غیر قانونی با اتکاب اسلحه بزند. مثلاً برای تامین مالی خود. مثلاً در دوره لنین دعوا بر سر این بود که واحدهای بلشویک می‌رفتند برای اینکه هزینه حزبی شان را تامین بکنند بانک یا امکان دولتی را میزدند. منشویکها اعتراض داشتند. به نظر من کسی که علی‌الاصول و بطور مطلق فعالیت مسلحانه را جز در دوره انقلاب برای احزاب کمونیستی ممنوع اعلام کند یک ابله سیاسی است. چنین حکمی ابلهانه و نسخه شکست است. فرض کنید در کردستان شرایط انقلابی هم نیست ولی وضعیت طوری شده در آن جامعه اسلحه به سیاست گره خورده است. شما نمیتوانید چهره مسلح نداشته باشید. منظور این نیست که هر روز با اسلحه بروید و عملیات انجام دهید. منظور این است که باید پتانسیل نظامی داشته باشید.

یا مثلاً حزب در یک منطقه زیر فشار مالی می‌رود. مجبور میشود در این مورد اقدام کند و جانی را مصادره کند. ممنوع اعلام کردن این کار بردن کمونیستها به مسلخ بورژوازی است. اتفاقاً در این شرایط امروز یک حزب کمونیستی باید قادر باشد که اگر لازم شد، همه این کارها را انجام دهد.

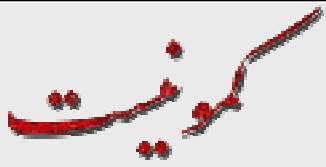
این موضع من راجع به رابطه اسلحه و سیاست در حیات روزمره یک حزب کمونیستی است. اما آیا یک حزب کمونیستی باید فوراً یا هر روز مبارزه مسلحانه بکند؟ به نظر من نه. باید متوجه بود که این کار میتواند به اهرم سرکوب اعتراضات مردم تبدیل شود. در نتیجه باید هر مورد را بطور کامل بررسی کرد و مطمئن شد که این کار درست انجام میشود و لطمات آن بخصوص دامن حرکت‌های اجتماعی و دامن سازمانهای غیر حزبی را نمیگیرد. مهم نیست که دامن حزب را بگیرد، چون حزب ابزار دفاع از خود را دارد و بنا به تعریف ممکن است این کارها را انجام دهد. اما قطعاً نباید دامن حرکتها و سازمانهای اجتماعی و غیر حزبی را بگیرد. کشیدن پای این سازمان‌ها و حرکات به چنین عملیات‌هایی یک اشتباه مهلک است. عملیات مسلحانه یک نمونه بارز کار غیر قانونی است که پای تشکل‌های قانونی را نباید به آن کشید.

اما از این واقعیت رسیدن به این نتیجه که احزابی که فعالیت مسلحانه میکنند حق فعالیت در سازمانهای قانونی را ندارند، در واقع غیر قانونی اعلام کردن فعالیت احزاب غیر قانونی در تشکل‌های قانونی است و این عین هدف پلیس و رژیم است. پوچ است و توده ایستی است، انحلال طلبی مطلق و پاسیفیسم سوپر دولوکس است.

به نظر من آنچه که "داب" باید تبدیل شود یک سازمان علنی و قانونی است، قانونی به همان معنی که گفتم، و نباید آن را درگیر فعالیت غیر قانونی، از جمله فعالیت مسلح کرد.

سوم - گارد آزادی در اساس راجع به اسلحه برداشتن نبود. روشن است که به اسلحه میرسید لما

←



نشریه ماهانه کمونیست
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری
- حکمتیست (خط رسمی) است.

سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.haji@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

shahabi.soraya@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده: سهند حسینی

sahand.sabet@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: امان کافا

aman.kafa@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: نظیره معماری: ۰۰۴۴۷۵۱۳۹۵۰۶۵۱

nmehmari@gmail.com

استکهلم: آسو فتوحی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۸۹۸۱۴۸

roza.yaqin@yahoo.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshanqi@hotmail.com

نروژ: آرام خوانچه زر: ۰۰۴۷۹۸۸۹۴۲۸۵

aram.202@gmail.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: احمد مطلق: ۰۰۱۶۴۷۹۹۶۶۷۲۵

amotlagh20@yahoo.ca

وانکوور: دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب

حکمتیست دوشنبه ها منتشر می شود

حکمتیست را بخوانید

www.hekmatist.com

بار دیگر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی تحرک جدید خود را علیه فضای رادیکال در دانشگاهها را از سر گرفته است.

اینبار با منتسب کردن فعالین سیاسی و دانشجویی به احزاب سیاسی و بویژه حزب حکمتیست، با ایجاد فضایی پلیسی و سیاسی تلاش میکنند محیط فعالیت سیاسی را برای چپ ها و کمونیستها در دانشگاهها، "امنیتی" و پلیسی کنند.

در این میان عده ای آگاهانه یا ناآگاهانه، خواسته یا ناخواسته با دامن زدن به کمپین غیرسیاسی علیه حزب حکمتیست، با تحریک و منتسب کردن افراد معینی به این حزب، عملاً در این تحرک وزارت اطلاعات شرکت کرده اند.

پیش از این هم وزارت اطلاعات چه از طریق راه اندازی داب تهران، با پرونده سازی علیه اعضای رهبری حزب حکمتیست، و چه با پرونده سازی علیه دانشجویان چپ و کمونیست، تلاش کرد مانع اتحاد کمونیستها در کارخانه و دانشگاه و محلات شود. وزارت اطلاعات تلاش کرد فعالیت کمونیستی را به کنج خانه ها بکشاند و به اصطلاح منزوی کند! سعی کرد که کار وسیع اجتماعی و سازماندهی وسیع توده ای در میان طبقه کارگر و دانشگاه و محلات با افق و پرچم کمونیستی را نه فقط "ناممکن" که "امنیتی" و "خطرناک" قلمداد کند.

سران جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعاتشان به خوبی میدانند که با سرکوب نسلی از جوانان کمونیست در دانشگاههای ایران، با پادگانی کردن دانشگاهها و بستن در دهها نشریه، وبلاگ و با دستگیری صدها انسان انقلابی و کمونیست جوان در ایران، نمیتوانند خطر چپ و کمونیسم را بر فراز نظم و نسق ضدانسانی شان دفع کنند! میدانند که نمیتوانند مانع عروج مجدد آن اینبار نه فقط در دانشگاهها که در مهمترین مراکز تولیدی و در میان پرولتاریای صنعتی ایران، شوند.

تحرک جدید و این دور وزارت اطلاعات، تنها نشان هراس جمهوری اسلامی از عروج و عرض اندام این کمونیسم در ابعاد وسیع و اجتماعی آن است.

حزب حکمتیست ضمن هشدار به همه فعالین سیاسی تلاش میکند که با افشا توطئه های پلیسی - جاسوسی جمهوری اسلامی علیه فعالین سیاسی، تحرکات وزارت اطلاعات و حقوق بگیران و خدمتگذاران بی جیره و مواجب شان را خنثی کند.

حزب حکمتیست تلاش برای بالابردن هوشیاری فعالین سیاسی نسبت به توطئه های امنیتی جمهوری اسلامی، را از اولویت های خود میداند و مقابله با تحرکات مسموم در فضای فعالیت سیاسی، از جانب هر جریانی که خواسته یا ناخواسته در این تحرک نقش ایفا میکنند، را وظیفه خود میداند.

ما همزمان همه نیروهای سیاسی و مسئول را به مقابله با این تحرکات جدید وزارت اطلاعات و خنثی کردن توطئه "امنیتی کردن" فعالیت سیاسی، فرامیخوانیم.

حزب کمونیست کارگری ایران حکمتیست (خط رسمی)

۲۰ ژوئن ۲۰۱۴

اعتراضات دانشجویی، افقها و...

به معنی بلاواسطه دست بردن به اسلحه نیست. از بحث گارد آزادی دو برداشت هست که پشت و روی یک سکه هستند. یک برداشت این است که فکر میکنند گارد آزادی یعنی اسلحه برداشتن و به مبارزه چریکی میرسد. و برداشت دیگر این است که چون گارد آزادی به معنی اسلحه برداشتن و در شرایط امروز درست نیست نباید اصولاً امروز گارد آزادی را تشکیل داد. من هیچوقت گارد آزادی را از این سر توضیح نداده‌ام. گارد آزادی محمل قدرت شدن است و اتفاقاً در مصوبات رسمی حزب به صراحت و مکرراً گفته ایم که در خارج از کردستان گارد آزادی

مسلح نیست. مثال آوردیم که نود درصد ارتش آزادیخواه ایرلند اصلاً اسلحه نداشتند. جوانهای محل بودند که به خودشان میگفتند ارتش آزادیخواه. مگر همه طرفداران حماس اسلحه دارند؟ مگر همه طرفداران حزب الله اسلحه دارند؟ مگر همه طرفداران حزب دمکرات اسلحه دارند؟ یا همه طرفداران کومله اسلحه دارند؟ اینطور نیست.

چفت شدن به قدرت یعنی تبدیل شدن به محمل قدرت یعنی اینکه شما بتوانید مثلاً در محله‌تان نگذارید نیروی اسلامی به کسی گیر بدهد. بحث گارد آزادی از این درآمد. ضرورت گارد آزادی از ضرورت مبارزه مسلحانه با رژیم نیست. از ضرورت مخلوط شدن مرز میان پوزیسیون و اپوزیسیون است. مقتدی صدر پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ حزب الله، پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ حماس پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ پژاک پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ پ ک ک پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ سلفی ها و قوم پرست ها پوزیسیون هستند یا اپوزیسیون؟ اینها که حتی در اروپا هم اگر به عنوان مخالف شان حرفی بزنید می‌زنندتان. دنیای قرن ۲۱ است. این با دنیای مارکس و لنین و حتی با سال های انقلاب ۵۷ فرق کرده است. اگر این قابلیت را به خودتان و به حزبتان ندهید، اگر قابلیت دفاع از خود حتی با چوب یا سنگ یا اصلاً با کتله هم بودن و با یک میلیتاریسمی را ندهید میبازید. رفیق عضو کارگر حزب کمونیست کارگر عراق، کارگر پیشرو و خیلی با شرفی هم هست ما برای اینکه از زندگی اش دفاع کند مجبور است که برود و اسلحه مقتدی صدر را بردارد. برای اینکه از زندگی و خانواده و محله اش دفاع کند. ما نمیتوانیم از او دفاعی بکنیم او هم نمیتواند بنشیند و شاهد کشتار خانواده اش توسط این و آن بشود. فهمیدن این منطق سخت است؟ بحث گارد آزادی راجع به دامن زدن به مبارزه مسلحانه و هسته درست کردن و اسلحه برداشتن و این و آن را زدن نبوده و نیست. جای دیگری اشاره کرده ام که اگر گارد آزادی ما دو تا مراسم سنگسار را به هم میزد، که اسلحه هم نمی خواهد، اگر دوتا اعدام علنی را به هم میزد، با اسم گارد آزادی یک میلیون زن و مرد شرافتمند امروز خود را با گارد آزادی و این فعل و انفعال تداعی میکردند. گارد آزادی با سازمان کمونیستی نه تنها تناقضی ندارد بلکه در قرن بیست و یک و در شرایطی که جامعه ما در آن زندگی میکند این کل را نکنیم بر باد میرویم.

زنده باد سوسیالیسم